

طایفه انزانی

(ملاح)

منطقه بلوک دوم انزان

(حوضه استرآباد)

سیر مهاجرت و اتفاقات از

۱۱۶۲ تا ۱۳۰۰ شمسی

تدوین: شهر روز ملاح

جلد اول

طایفه انزانی

منطقه بلوک دوم انزان

(حوضه استر آباد)

سیر مهاجرات و اتفاقات از ۱۱۶۲ تا ۱۳۰۰ شمسی

تدوین:

شهرز ملاح

جلد اول

انتشارات کدیور

سرشناسه : ملاح، شهروز، ۱۳۴۹
 عنوان و نام پدیدآور : طایفه انزانی: منطقه بلوک دوم انزان (حوزه استرآباد). / ملاح . شهروز
 ویراستار : ملاح نوکنده. مهرشاد
 مشخصات نشر : رشت: کدیور، ۱۳۹۷.
 مشخصات ظاهری : ۱۹۶ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۶۹-۵۷-۰
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 موضوع : انزانی (طایفه)
 موضوع : Anzani Iranian Tribe
 رده بندی کنگره : DSR ۷۲/الف ۸م ۷ ۱۳۹۷
 رده بندی دیویی : ۹۵۵/۷۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۵۵۰۱۳۷۹

عنوان: طایفه انزانی
 تدوین: شهروز ملاح
 ویرایش: مهرشاد ملاح نوکنده
 چاپخانه: افرا
 نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷
 تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۵۰۰۰ تومان

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به نویسنده می‌باشد.
 تماس با ناشر: ۰۹۱۲۴۲۶۲۷۱۴

فهرست

عنوان	صفحه
۱) مقدمه مؤلف.....	۵
۲) ملاقات با پروفیسور رواسانی.....	۷
۳) انزانی ها	۸
۴) دراویش دیار بکر (انزانی ها)	۱۲
۵) حضور انزانی های تیره ملک نبی در سپاه زندیه.....	۱۸
۶) ملک نبی.....	۲۱
۷) باقرخان قوللر آقاسی.....	۲۵
۸) محمد جعفر انزانی ملقب به شریعتمدار استرآبادی.....	۲۷
۹) انزانی های شمال.....	۳۰
۱۰) نقش مرتضی قلی در مهاجرت انزانی ها به شمال.....	۳۳
۱۱) اهمیت منطقه انزان (بلوک دوم انزان).....	۳۷
۱۲) اولین حضور انزانی ها در شمال ایران.....	۴۱
۱۳) جنگ جرکلباد.....	۵۱
۱۴) ترکمانان تیره یموت و ذکر مصائب.....	۶۰
۱۵) روایت قلعه شاهکوه از زبان بومیان منطقه.....	۶۹
۱۶) انتخاب تهران به عنوان مرکز حکومت.....	۷۷
۱۷) کودتای نافرجام.....	۸۰

صفحه

عنوان

- ۱۸) حمزه سلطان در ایروان و معاهده ترکمن چای..... ۸۹
- ۱۹) حضور قوای انزانی در قفقاز..... ۹۸
- ۲۰) عالیجاه حمزه سلطان انزانی، حاکم استرآباد و ترکمنستان... ۱۰۱
- ۲۱) املاک حمزه سلطان ملقب به عالیجاه مقرب الخاقان..... ۱۰۹
- ۲۲) انزانی های بندرانزلی..... ۱۱۶
- ۲۳) علت مهجور مانده نام حمزه سلطان انزانی در تاریخ..... ۱۲۶
- ۲۴) پراکندگی خوانین در منطقه انزان..... ۱۳۰
- ۲۵) جنگ مشروطه طلبان با قوای قهارخان ملاح..... ۱۳۳
- ۲۶) کنگره ملل شرق در باکو..... ۱۴۲
- ۲۷) عباس انزانی نماینده حزب عدالت از منطقه بلوک دوم
انزان و استرآباد در کنگره ملل شرق در باکو..... ۱۴۵
- ۲۸) دو اتفاق بزرگ در نوکنده..... ۱۵۱
- ۲۹) فامیلی ملاح از کجا نشأت گرفته است..... ۱۶۰
- ۳۰) تحصیل علوم در طایفه انزان..... ۱۶۵
- ۳۱) از بزرگان ادب و هنر ایران در طایفه انزانی..... ۱۷۵
- ۳۲) منابع..... ۱۹۴

مقدمه مؤلف

کتاب فوق مجموعه‌ای از داستان‌ها و تاریخ این طایفه بزرگ بوده که توسط بزرگان و بصورت نقل سینه به سینه در طی دویست سال، به ما رسیده است. شرح ماجراهای مهاجرت از منطقه‌ای به منطقه دیگر و شرح رشادت‌های این طایفه بزرگ در حفظ کیان و نوامیس این سرزمین که نشان از ایرانی بودن و اصیل بودن این طایفه دارد.

جهت تدوین این کتاب؛ با استمداد از منابع مستند درگُتب تاریخی و روایت‌های معتبر از بزرگان؛ تلاش نمودم تا در حد بضاعت به وقایع تاریخی منطقه بلوک دوم انزان بپردازم و نقش بزرگان این طایفه بزرگ را در تحولات تاریخی و سیاسی و نظامی منطقه و ایران نمایان سازم.

مجموعه داستان‌ها و حوادث بسیار است که سعی نمودم از شرح وقایع و داستان‌های خانوادگی و خاندانی صرف نظر نمایم و صرفاً به مواردی بپردازم که جنبه عمومی داشته و مربوط به کل طایفه می باشد.

انزانی‌ها مالک بلوک دوم انزان بودند (از کلباد تا کردکوی) و مجموعه فعالیت‌های مشروطه طالبان و رضاخان و اصلاحات ارضی محمدرضا پهلوی در خلع سلاح و خلع یدکردن خوانین انزانی نیز نتوانست چیزی از بزرگی و خانی این طایفه کم نماید.

امیدوارم نگارش کتاب از جلد اول طایفه انزان مورد توجه شما عزیزان واقع گردد و توانسته باشد تا دیوارهای بلند دوری بین این طایفه بزرگ که حدود بیش از یکصد سال کشیده شده، برداشته شود و در حال حاضر هر یک از عزیزان این طایفه احساس می کنند که وارث پشتوانه بزرگی هستند که تا کنون اطلاع چندانی از آن نداشته یا اگر آگاه بودند در حد و حصر اجتماع و ارتباط فامیلی در چار چوب خانواده خود بوده و مطلب اندک ما که ثمره حاصل زحمات بی وقفه ای بوده، بتواند راه گشائی برای تحصیل کردگان این طایفه باشد تا تاریخ درست و حقیقی را به مجموعه تاریخ محلی این منطقه و کشور بیفزایند و در این راه سعی و تلاش نمایند.

و به قول پرفسور رواسانی (از اساتید برجسته تاریخ ایران) که تاریخ نقل و قول و سینه به سینه مناطق، بسیار ارجح تر است بر تاریخی که خارجیان برای مان نوشتند. جا دارد تا از آقایان:

پروفسور شاپور رواسانی ، علی اوسط ملاح و مهرشاد ملاح که در تهیه، تنظیم و نشر این کتاب مرا یاری رساندند تشکر ویژه نموده و قدردانی نمایم. و همچنین از عزیزانی که مسبب و مشوق من در تدوین کتاب فوق بوده اند و نامی از آنان جز در نهانخانه دل نیست.

به امید روزگاران بهتر: شهروز ملاح

دوستاران و خوانندگان ارجمند می توانند هر گونه انتقاد و پیشنهاد راجع به کتاب را با ما مکاتبه نمایند. پست الکترونیکی:

Shahrouz.mallah49@gmail.com

ملاقات با پرفسور رواسانی

در سال ۱۳۸۰ مراسم جهت یادبود میرزا کوچک خان جنگلی در رشت برگزار گشته بود و پرفسور رواسانی به همراه عده‌ای از دانشجویان دکترای تاریخ به رشت آمده و در هتل کادوس مستقر بودند. اینجانب که از بچگی شجره، میرزا و داستان اسارتش را از بزرگان طایفه شنیده بودم به خدمت پرفسور رسیدم و عین داستان را نقل و قول نمودم. یکی از همراهان پرفسور، یک دانشجوی دکترای تاریخ از منطقه بندرگز بود که راجب تاریخ منطقه سرگرم نوشتن رساله دکترای خود بود. پرفسور پس از شنیدن نقل و قول من، آن دانشجو را فراخواند و راجب تاریخ بندرگز از وی پرسید و از وی خواست تا منابع تهیه رساله خود را نام ببرد.

آن دانشجوی محترم، نه اطلاعی راجب تاریخ انزانی ها داشت و نه منابع درست و نه تحقیقات میدانی در خصوص منطقه انجام داده بود و راجب انزانی ها هیچ نمی دانست. پرفسور در حضور من، خطاب به آن دکتر فرمود که رساله خود را به کنار بگذارد و مجدداً رساله‌ای را شروع کند.

پرفسور بر این اعتقاد بود که تاریخ جامع هر کشوری از مجموعه تاریخ محلی شکل می‌گیرد و در این راه تاریخ سینه به سینه و نقل و قول بزرگان از هر منبع و مرجع خارجی و شخصی قوی‌تر و ارجح تر است.

انزانی ها

منطقه انزان در پژوهش‌های صدساله اخیر، منطقه وسیعی است که از تپه‌های ملیان در شهرستان سپیدان (استان فارس) تا منطقه ایذه و درود در شمال خوزستان را شامل می‌گشته است. و پاره‌ای از محققان تا شوش دانیال و استان ایلام تا سرحدات دیار بکر را نیز خواستگاه انزانی‌ها می‌دانند. و نمی‌توان این قوم بزرگ را منتسب به تیره لر یا کرد دانست زیرا در مقاطعی از تاریخ حوزه سیطره این قوم بسیار گسترده‌تر بوده است.



انزانی‌های شمال را که تیره مهاجر محسوب می‌گردند بایستی بر پایه نوع اعتقادات و گرایش مذهبی به جستجوی خواستگاه اصلی و موطن ریشه‌ای آنها پرداخت.

از شواهد و قرائن چنین بر می آید که انزانی های مهاجر به شمال، اکثراً درویش مسلک و در پی سیر سلوک و عرفان از نوع دراویش غرب ایران بودند.

مسلک دراویش خانقاهی و علی الهی عموماً در سرحدات ایلام (دالاهو) غرب ایران تا شرق ترکیه و شمال عراق حضور دارند. این مناطق نیز از ادوار قدیم جزو مناطق انشان یا انزان بوده است.

امروزه، انزانی ها در حومه و گسترده ایزه و درود تا سپیدان پراکنده و تعریف شده اند و از تیره ها و طوایف و خاندان های زیادی تشکیل شده اند و به همین مراتب در قدیم و ادوار گذشته نیز پراکندگی و گستردگی این قوم، وسیعتر بوده است.

انزانی ها، اقوامی جنگجو و حافظ کیان و فلات پرشیا بوده اند و آنان را بایستی ایرانیانی اصیل دانست بدون هیچ وابستگی و تداخل نژادی.

تاریخ نشان داده که انشانی ها همیشه پایه گذار حکومت پارسی و حافظ قوم و حکومت پارسیان در کل فلات پرشیا بوده اند و کوروش و پدرانیش نیز از میان همین قوم برخاسته و حکومت پارسی را بنا نهاده اند.

تیره ها و خاندانها و طوایف انزانی بسیار گسترده اما جملگی در کنار پادشاهان حافظ سرحدات ایران زمین بوده اند.

عده ای به اشتباه آنزانی ها را لر و عده ای از محققین نیز آنان را از بختیاری ها و زندیه می دانند.

لرها از تیره ها و طایفه های مختلفی تشکیل شده اند و انزانی ها در هیچ کدام از این تیره ها و گونه ها نمی گنجند.

عده ای نیز آنان را لک (مخلوطی از کرد و لرد) می دانند و لک ها در گستره وسیعی از غرب و شمال غربی ایران تا شرق ترکیه نیز پراکنده اند. عده ای نیز تیره ای از انزانی ها را کرد می دانند.

عده ای از محققین نیز آنزانی ها را از بختیاری ها و ریشه بختیاری را نیز از باکتریا یا همان بلخ کنونی می دانند. اگر چنین تئوری را بپذیریم، آنوقت بایستی درحوزه پراکندگی و فرهنگ و سنن آنان نیز تغییراتی ایجاد کنیم.

یعنی پراکندگی قوم بختیاری را تا سرحدات دیار بکرگسترانیده و فرهنگ و سنن این قوم را گوناگون بنامیم که هرگز چنین نبوده است و بماننده آن است که اقوام لک (ترکیبی از کرد و لر) را فقط لر یا الزاماً کرد بنامیم.

آنزانی ها، لفظی عام برای اقوامی گسترده بوده از سرحدات دیاربکرتا سپیدان در استان فارس که جمعاً ملتی بنام انشانی ها را تشکیل می داده اند و این کلمه (انزانی)، از دیر باز بر روی بسیاری از تیره ها و قبایل

و عشیره ها به یادگار مانده است و ربطی به محدوده جغرافیائی خاص ندارد و نقطه فرق و تمایز بین قبایل و عشیره های انزانی را بایستی در نوع مسلک و دین و گرایشات مذهبی و سنن جستجو کرد.

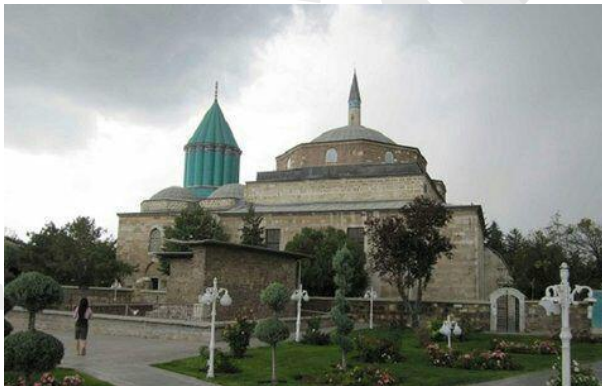
قدرمسلم، آنزانی هایی باگرایشات درویشی و یزدانی رادر سرحدات ایلام تا سلیمانیه و شمال دیاربکر بایستی جستجو کنیم.

تفاوت های فرهنگی این طایفه بزرگ از بقیه اقوام زندیه را بایستی در جدایش انزانی ها از قوای زندیه (چه در شیراز و چه در تهران و چه در شمال) جستجو کرد. و هرگز رابطه فرهنگی و نزدیکی بین انزانی ها و لر ها برقرار نبوده است.

همچنان که دو طایفه بزرگ نازمکان و شامبراکان از اقوام کرد منطقه دیاربکر بصورت جداگانه، و قرن ها در میان لرهای کهکیلویه و بویراحمد زندگی می کنند و امروزه بصورت دو دهستان بزرگ خودنمائی می کنند.

دراویش دیار بکر

طایفه انزانی برگرفته از ریشه لغوی انشان است که از سرحدات جنوب ترکیه تا شمال عراق و سرحدات غربی ایلام (کوه دالاهو) را شامل میشد. و قسمتی نیز از ایذه و درود در شمال خوزستان تا سپیدان در استان فارس را در بر می گرفته است و بعبارتی ملتی بزرگ از اقوام متفاوت بوده اند.



مرحوم رضاعلی ملاح نقل می نمود که ملاحان از عراق به استرآباد هجرت نموده اند اما بواقع آن منطقه نیز جزو عراقات محسوب میشد. همچنان که تا شهر اراک را نیز جزو عراقات میدانستند.

به روایتی منطقه آقاسید الیاس؛ که ما بین دیار بکر و سلیمانیه می باشد منطقه طایفه انزانی ها بوده و تا چهارصد سال گذشته در آنجا سکونت

داشتند. مردمی بودند درویش مسلک که بسبب مسلک و آیین خود مورد غضب سلطان های عثمانی؛ و علی الخصوص سلطان سلیمان قرار داشتند.



از انزانی ها در جنوب ترکیه و شمال سوریه نیز یاد شده است و حتی هستند انزانی هایی که در لبنان زندگی میکنند.

با شروع حکومت شاه عباس و با توجه به حمایت های شاه اسماعیل پدر از ایل بزرگ انزانی و برخوردهای وحشیانه سپاه عثمانی؛ گروهی از بزرگان انزانی مستقر در سرحدات شمال عراق را برآن داشت تا به ایران مهاجرت کنند. و در رکاب شاهان صفوی بودند انزانی ها در زمان به حکومت رسیدن آغامحمدخان وارد شمال ایران شدند.

و منطقه ای از میانکاله تا سرحدات کردکوی که در جلگه بسیار کم جمعیت و بعضا خالی از جمعیت بود به طایفه و ایل انزان سپرده شد جهت اسکان، و این ایل بیشتر دامپرور بوده و کشاورزی چندان نمی دانستند.

و بدین ترتیب اولین گروه از بزرگان وارد منطقه بندرگز شدند و الباقی در مناطق دیگر پخش شدند.



انزانی ها مردمانی درویش مسلک بودند. گذشتگان و اجداد طایفه انزانی (ملاحان) تا همین چند پشت پیش تر نیز درویش مسلک بودند. و جد و پشت پنجم یکی از خاندانها، به نام آقارضا؛ فردی درویش مسلک بود که سالی یک ماه کنج عزلت می نمود و درکنار دریا آتیش روشن و شباهنگام به خلسه و عبادت می پرداخت که تلفیقی بود از رقص سماء و خلسه و ساز.

وی کارگردان تئاتر در عهدی بود که سینما وجود نداشت و ملت ها مقهور کارگردانان بزرگ بودند. آقارضا در طول سال به مناطق مختلف

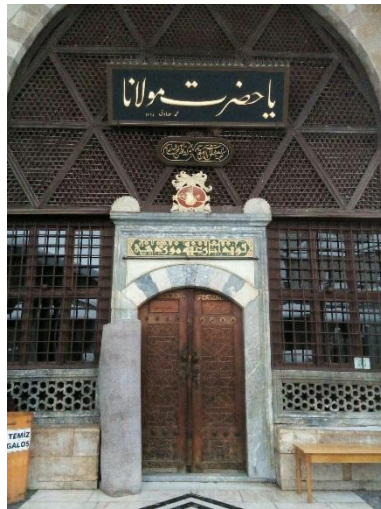
دریای خزر تا سرحدات دربند و آستراخان برای اجرای برنامه دعوت میشد.

خاندان های بسیاری هستند که ریشه درویشی در جدّه و بزرگانسان وجود داشته و مدارک بسیاری هنوز مشهود و زنده می باشد.

داستان مهاجرت انزانی ها و نام گذاری منطقه بنام بلوک دوم انزان از دوپست سال پیش شکل گرفت. و این شروع سلسله وقایع بزرگ تاریخی بود که ملاحان نیز در آن نقش بسزایی داشتند.

تاریخ و وقایع قبل از هجرت را باید در منطقه دیاربکر تا سلیمانیه و سرحدات آقاسید الیاس و شهرستان سپیدان و استان فارس تا جنوب تهران (منطقه ری) جستجو کرد.

این تیره از انزانی ها موطنی در منطقه فارس نداشته و بصورت عشیره و کوچ نشین عمل می نموده است و مردمانشان در سپاه پادشاهان ایران زمین از دوره صفویه بوده اند.



مسلک درویشی و عرفان از دیرباز در میان ایرانیان وجود داشته است. و تشیع صفوی تا قبل از ورود علما و آخوندهای جبل عامل و علویان لبنان به ایران، توسط مراجع بزرگ و مرشدان بزرگی همچون شیخ صفی الدین اردبیلی و شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ زاهد گیلانی در بلاد ایران بسط و گسترش می یافت.

و جملگی برگرفته از عرفان و سیر و سلوک بزرگانی همچون شمس تبریزی و مولانای بلخی بوده است.

به عبارتی خواستگاه شیعه صفوی را دراویش بزرگی همچون شاه نعمت اله ولی و شیخ زاهد گیلانی و مولانای بلخی شروع و به علویون جبل عامل و شیخ بهاء خاتمه یافت.

دراویش ایران و درویش مسلکان، نقشی مهمی در بسط و گسترش شیعه در بلاد ایران داشتند.

صوفی گری و سیر سلوک و عرفان، ریشه ای دیرینه در سرزمین ایران داشته و ظهور بزرگان عرفان همچون شمس تبریزی و مولوی و دراویش بزرگی همچون شاه نعمت اله ولی نشان از توجه اقوام ایرانی به این مسلک دارد و بایستی زمینه های آن را به دوره هائی قبل از ظهور اسلام و حتی زرتشت نسبت داد.

القاب شاه از دیر باز متعلق به بزرگان سلوک و پیران طریقت درویشی بوده است و دروایش دنیا به احترام بزرگان خود، بر روی اسم فرزندان پسوند شاه می نهادند.

در طایفه انزانی بسیار به القاب و پسوند های شاه بر می خوریم که دال بر توجه آنان به این طریقت و کیش می باشد.

حضور انزانی های تیره ملک نبی در سپاه زندیه

تیره ملک نبی به انزانی هایی گفته می شد که از سرحدات شمال غربی در محدوده شمال عراق کنونی به شیراز و مناطق فارس مهاجرت و بصورت کوچ نشین و عشیره بوده و جزئی از قشون سپاه صفویه و افشاریه و زندیه بودند و در جنگ ها و فتوحات شرکت داشتند. شخص ملک نبی بر مبنای نقل و قول های موجود به عنوان فرمانده قشون انزانی در رکاب نادر شاه افشار و کریم خان زند خدمت می نموده است. از پسر وی نیز در رکاب کریم خان زند با نام کربلایی باقر خان یاد شده است.

وی فرمانده ای بزرگ و دارای منسب هایی بزرگ در دربار و دولت زندیه بوده است.

در بعضی از منابع از وی به عنوان لقب (قوللر آغاسی) یاد شده است.

قوللر آغاسی به فرمانده سپاهی گفته می شد که از مجموعه سربازان خارجی و یا مناطق دور از سرزمین ایران به عنوان سرباز سپاه به خدمت گرفته و استفاده می نمودند.



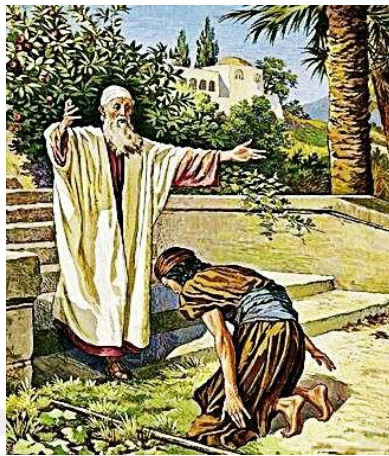
با مرگ کریم خان زند اختلافات بین زندیه بر سر قدرت بوجود آمد و سه گروه تقسیم شدند. قدرت اصلی در دست علیمردان خان بود اختلافات زندیه از سال ۱۱۹۲ تا ۱۱۹۹ قمری ادامه داشت در این مقطع از زمان، فرماندهی قشون انزانی به نوه فرزند ملک نبی یعنی حمزه انزانی سپرده شد. حمزه انزانی یکی از بزرگترین سرداران علیمردان خان و خود دارای یازده فرزند بود که وی را در جنگ ها یاری می دادند.

حکومت ملی در اختیار زندیه بود و تمامی بلاد و ایل ها و طوایف در رکاب خاندان زند به حفظ سرحدات این سرزمین می پرداختند و این وضعیت تا دوره علیمردان خان ادامه داشت.

با به قدرت رسیدن حمزه انزانی به عنوان فرمانده بزرگ زندیه و سرپرستی قشون انزانی، پدربزرگ وی (ملک نبی) حکم پیر و مرشد و راهنما در میان طایفه و تیره بزرگ انزانی ها مسئولیت هدایت خانوار و پشتیبانی کل طایفه شامل زنان و فرزندان و افراد سالمند را عهده دار بود.

ملک نبی

یکی از اولین کسانی که وارد منطقه انزان (از گز تا نوکنده) شد، شخصی بود به نام: ملک نبی



وی را به عنوان بزرگ و مرشد و راهنمای عقلانیت طایفه می شناختند. در زمانی که قشون حمزه انزانی، از منطقه ای به منطقه دیگر در حال تاخت و تاز و کشور گشائی برای آغامحمدخان بودند، کلیه عشیره و خانواده این قشون وارد منطقه انزان شدند و هر خاندانی منطقه ای را برای سکونت برگزید.

در این میان بزرگ و مرشد و پیر این تیره و طایفه و قوم، منطقه انزان (گز) را به عنوان سکونت برگزیده. منطقه گز بخاطر شرایط استراتژیک، بهترین منطقه جهت اسکان بوده مشرف بودن به بندر مواسلاتی و قرار

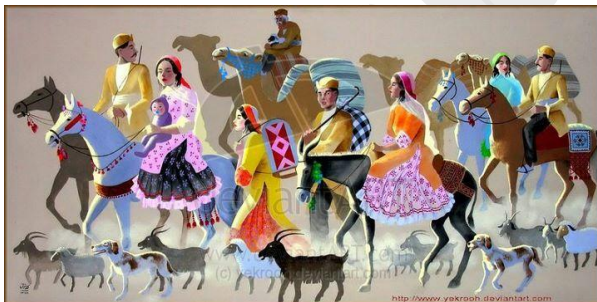
داشتن در دامنه کوه و جنگل، موقعیت مناسبی برای سکناى یک قوم جنگجو بود.

جمعیت انزانی در سراسر منطقه بلوک انزان پراکنده گشتند و ملک نبی با خانواده خود، اطراف گز را برای سکنى خود برگزید (نوکنده کنونی).

مرحومان رضاعلى خان و هرمز خان ملاح چنین عنوان مى نمودند که بر سر "حق آبه" یا همون آب کشاورزی، بین اقوام بومی منطقه دائم درگیری بود و ملک نبی به عنوان میانجی و محلل با توجه به قدرت نظامی و سیاسى که در منطقه داشت به انزان (نوکنده و گز) وارد شد و باعث حل مشکلات حق آبه و پایان درگیری های طایفه ای و قومى گردید. بر مبنای صحبت های بزرگان، ملک نبی پیری مرشد بود دارای محاسن بلند و سفید و قدی بلند که مسلک درویشی داشته و عبادت عارفانه و سیر سلوکانه داشته است.



و بر مبنای گفته های بزرگان طایفه به عنوان پیر و مرشد کل طایفه و عشیره انزانی معرفی گشته است. وی پدر بزرگ حمزه انزانی بوده که وظیفه هدایت کل خانواده ها و خاندان ها و طایفه را جهت انتقال از سرحدات فارس به جنوب تهران (منطقه ری) و از منطقه ری به شمال و به بلوک انزان را بعهده داشته است. وی کل قوم را در نقاط مختلف بلوک انزان (از کلباد تا کرد کوی) نوکنده کنونی اسکان داده است.



سیر مهاجرت از سرحدات استان فارس تا تهران و از تهران تا بلوک دوم انزان هنوز بر ما پوشیده است. اما وقایع فوق در زمانی اتفاق افتاد که آغامحمدخان هنوز در شمال بود. ملک نبی، مرشد و درویشی بزرگ بود که لقب و پسوند شاه داشت. از ادوار گذشته تا به امروز به درویش بزرگ که سیر سلوک و عرفان داشته و به عنوان پیر مرشد و بزرگ درویش محسوب می شوند را با لقب شاه صدا می زدند.

بزرگ درویش فلات پرشیا که پیشگوئی های وی بسیار مشهور است با لقب شاه معروف بوده است. (شاه نعمت الله ولی) و همچنین تمام

دراویشی بزرگ را با همین لقب و پسوند میشناسند مثل شاه صفی الدین و سیف علی شاه از دراویش گنابادی.

امروزه عده ای از انزانی ها، نام فرزندان خود را به رسم اجداد خود در نامگذاری با پسوند شاه، نام گذاری می کنند و اسم هایی با پسوند شاه در بسیاری از خانواده ها رایج بوده به تبعیت از اجداد خود و این گواه مسلک درویشی در میان این طایفه می باشد که دلالت بر خواستگاه و موطن اصلی این طایفه بزرگ دارد.



خصلت های درویشی و مسلک عارفانه این بزرگان در طایفه همیشه مورد وثوق مردم بومی منطقه بوده و اعتماد عمومی نسبت به این طایفه، قلبی بوده است. طایفه انزانی در منطقه ای که متعلق به مرتضی قلی بود اسکان یافتند که امروزه به نام منطقه بلوک دوم انزان شناخته می شود و حمزه سلطان نیز در عمارت نوکنده به همراه خانواده خود سکنی گزید.

باقرخان قوللر آقاسی

باقرخان فرزند ملک نبی و پدر حمزه انزانی بوده است. وی از مناسب بزرگ دولتی و لشکری در منطقه فارس برخوردار بود و در دربار کریم خان زند مشغول به خدمت بوده است.

باقرخان پس از مهاجرت طایفه انزانی از فارس به تهران تا مدت‌ها در فارس به خدمت زندیه مشغول بود و سپس به تهران (ری قدیم) آمد و از آن پس نیز از سرنوشت وی منبعی در دست نیست. حضور وی در جنوب تهران (غار ری) در اسناد موجود است.

باقرخان مقام و موقعیت قوللر آقاسی را در دربار افشاریه زندیه داشته است. قوللر آقاسی یک لغت ترکی و یکی از مقامات کشوری در دربار ایران بود. این نسبت در دوره صفویه ایجاد شد.

قوللر به اعضای دومین گروه از سپاهیان جدیدی گفته می‌شد که به دستور شاه عباس بوجود آمد. این سپاه سوار که به کلیه سلاح‌هایی که خاص مورچیان بود، مجهز بودند.

از مردم بومی شمالی ایران روزگار چون گرجستان و چین و آبخازیا و اوستیا به خدمت گرفته می‌شدند.

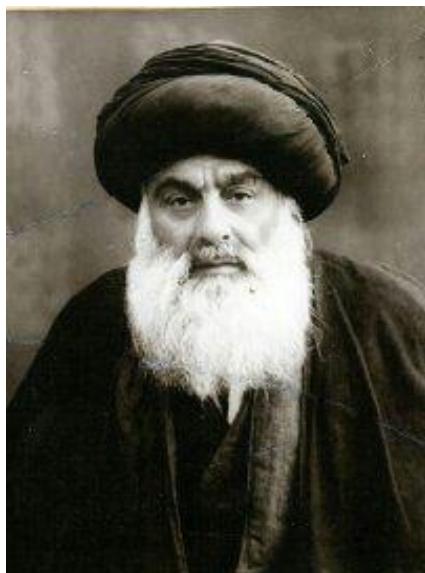
به این طریق که یا از میان گروهی که از کودکی به ایران آمده یا از میان والدین مقیم ایران انتخاب می‌شدند. بیشتر آنان نیاکان مسیحی و غیرمسلمان داشتند و در نسل اول یا دوم قبول اسلام می‌کردند.

و قوللر آقاسی یعنی فرمانده چچن سپاهی. قدرت سیاسی و نظامی چنین فرماندهی بسیار بالا بوده است و قدر مسلم اینکه حمزه انزانی با داشتن چنین پدری و چنین پشتوانه‌ای در عین جوانی به فرماندهی سپاه زنده رسید.

وی با قدرت سیاسی و دولتی پدر (باقرخان) و تجارب پدربزرگ خود ملک نبی، فرماندهی سپاه انزانی و سایر تیره‌های منتسب به انزانی‌ها را به عهده گرفت.



محمد جعفر انزانی ملقب به شریعتمدار استرآبادی



ملاح محمد جعفر شریعت مدار استرآبادی، از علما، مدرسان و نویسندگان برجسته ایران در قرن سیزدهم هجری بود.

مرحوم محمد جعفر شریعتمدار/انزانی، از عالمان طایفه، سال ۱۱۹۸ ه.ق (۱۱۶۲ ش) در نوکنده، مرکز انزان به دنیا آمده و پدرش صفی الدین از بزرگان طایفه انزانی و از علما و فضیلاي زمان بود.

وی نویسنده ای پرکار بود و در زمینه های گوناگون از جمله فقه، اصول، کلام، رجال، حدیث، تفسیر، ریاضیات، هیئت، فلک، نجوم، ادب، اخلاق،

خطابه، وعظ، فلسفه، بیان، منطق، صرف و نحو، ادعیه و زیارات تألیفات بسیاری دارد. شریعتمدار از ذوق شاعری نیز برخوردار بود و برخی از آثارش را به نظم نوشته است. فهرست آثارش حدود ۱۳۸ اثر است. ورود انزانی ها به منطقه بلوک دوم انزان مصادف بود با تولد محمدجعفر که در تاریخ با نام ملامحمد جعفر شریعتمدار استرآبادی یاد می شود.

اوان کودکی را در منطقه انزان و بارفروش(بابل) و پس از یورش آقامحمدخان به انزان جهت تحصیل به عتبات عالیات رفت و با کسب علوم فقه و کلام و رجال و اخلاق و فلسفه در نجف اشرف به عنوان عالم و مجتهد دینی نیز کسب مدارج نمود. و در ۳۱ سالگی به ایران و به دیار خود انزان بازگشت و به دلایلی در انزان نماند و به قزوین رفت.

و در آنجا با احترام و اکرام از وی پذیرایی نمودند. پس از چندی فتحعلی شاه قاجار به قزوین آمد و با او دیدار کرد، فتحعلی شاه قاجار با شنیدن شجره و تحصیلات فقهی وی او را به اقامت تهران دعوت نمود و محمد جعفر به مدرسه حکیم هاشم (مدرسه مادر شاه) به تدریس فقه اصول پرداخت و بسیار مورد عنایت و احترام خاص فتحعلی شاه بود و در بسیاری امور به عنوان مشاور به حضور شاه می رسید.

در قائله تجاوزات سپاه روس به قفقاز به همراه جمع علما به سپاه ایران پیوست. شریعتمدار در مدت ۲۰ سال اقامت در تهران به تألیف و تدریس پرداخت.

سپس عازم مشهد شد، محمدشاه قاجار در ۱۲۵۵ه.ق در بازگشت از هرات با او دیدار کرد و او را به تهران خواست. شیخ در تهران با استقبال مردم مواجه شد و مرجعیت تام یافت.

محمدجعفر شریعتمدار مدتها بعد نیز بازگشت به کربلا جهت ادامه تحصیل نمود و مجدداً با دعوت محمدشاه به تهران آمده و به ریاست دینی شهر تهران منصوب گردید و امام جمعه تهران شد و به لقب "شریعت مدار" مشهور گشت.

وی تا پایان عمر نیز در تهران و در پیشگاه شاهان قاجار بود.

وی در سن ۶۵ سالگی درگذشت و در نجف اشرف به تاریخ ۱۲۶۳ قمری به خاک سپرده شد.

تمامی اراضی منطقه غار ری (جنوب تهران) از یافت آباد در جنوب شرق تا حسن آباد در جنوب غرب که متعلق به طایفه بزرگ انزانی بود توسط محمدجعفر شریعتمدار استرآبادی و با رضایت باقرخان قوللر آغاسی و فتحعلی شاه وقف سیدالشهدا گردید.

(البته این وقف نامه به جهت پاره ای مشکلات در دو مرحله

تجدید وقف شد.)

انزانی های شمال

سابقه مهاجرت این تیره و گروه از انزانی ها به شمال ایران به حدود ۲۳۵ سال پیش بر میگردد.

طایفه و تیره ای که در کنار بزرگان خود، در رکاب نادر شاه و کریم خان زند و سپس علیمردان خان به جنگ با دشمنان و متجاوزان این سرزمین می رفتند.

تاریخ ورود انزانی ها به شمال مصادف بود با ورود قوای علیمردان خان به خاک مازندران به تاریخ ۱۱۹۸ قمری و ۱۱۶۲ خورشیدی جهت متلاشی نمودن و دستگیری آغامحمدخان که با عده کمی از طوایف اشاقه باش و یوخاری باش در گرگان دایعه حکومت داشت.

تعداد قوای علیمردان را حدود ۲۰ تا ۲۷ هزار تخمین زده اند و در این میان، حدود هزارتفنگچی به فرماندهی حمزه انزانی و دو هزار سرباز گرد از یک طایفه خاص از شمال عراق تحت امر حمزه انزانی نیز حضور داشتند که تحت فرماندهی شیخ ویس خان وارد شمال شدند جهت دستگیری آغامحمدخان (مشروح مطالب در خصوص رویگردانی حمزه انزانی از قوای شیخ ویسی خان مفصلاً در بخش های بعدی قید می گردد).

حدود هزار تن از انزانی ها با کوچ خانوار و خانواده های خود وارد شرق مازندران شدند و منطقه ای گسترده ای از کلباد تا کردکوی را حوضه فعالیت های خود نمودند که بعدها به بلوک دوم انزان نام گرفت. و قدمت این اسم (انزان) در حوضه استراباد به تاریخ ورود قوای انزانی به فرماندهی حمزه سلطان انزانی به تاریخ ۱۶۲۲ شمسی می باشد.

از این تعداد و تیره انزانی، هر خانواده و خاندان، منطقه ای را برای سکونت انتخاب نمودند و در این میان، بزرگان و سران انزانی منطقه نوکنده کنونی را جهت سکونت برگزیدند که مشرف به بندر مهم و استراتژیک گز بود.

در عشیره ای و کوچ نشین بودن این طایفه شک نیست زیرا که اگر موطن و مأمن مشخصی داشتند، هرگز منطقه فارس را با کل فامیل و طایعه ترک نمی کردند و این خود گواه جدایی این تیره از انزانی ها از سایر اقوام انزانی در جنوب و جنوب غرب ایران می باشد.

لرهای زندیه مناطق جنوبی عمدتاً در سپاه زندیه بوده و به صورت دسته جات کوچک در طی جنگ ها در مناطقی از شمال ایران سکنی گزیدند.

وچون به صورت طایفه ای و ایل مهاجرتی نداشتند، نتوانستند شجره ای داشته باشند و هویت خود را به دیگران بشناسانند.

اسناد زیادی از کوچ مهاجرین زندیه در دست نیست اما قدر مسلم اینکه عمدتاً یا در دسته جات بسیار کوچک اسیر می‌شدند و یا به‌صورت خانواده‌های کوچک در مناطقی از شمال زندگی می‌کردند و هرگز شاهد کوچ بزرگ عشایر از مناطق بختیاری و لرستان و خوزستان و کردستان به سمت شمال نبوده‌ایم.

عشایر مناطق بختیاری و لرستان به سبب بومی بودن و داشتن خاک و شجره هرگز به مناطق دوردست کوچ نکرده‌اند و تیره انزانی‌های شمال به مناطقی غیر از سرحدات لرستان و فارس و خوزستان برمی‌گردد.

و با توجه به آیین و رسوم و منش این تیره و طایفه بایستی جدایشی بزرگ بین انزانی‌های شمال و انزانی‌های مناطق جنوب وجود داشته باشد و کوچ انزانی‌های شمال و عدم وابستگی به خاک و سنن اقوام بختیاری، گواه این مدعاست که آنان از سرحدات و مناطق دورتر و دارای آیین و سنن متفاوت از سایر انزانی‌ها بوده و شباهت‌ها را بایستی در مناطق غرب و شمال غرب جستجو کرد.

نقش مرتضی قلی در مهاجرت انزانی ها به شمال

مرتضی قلی قاجار یکی از برادران آغا محمد خان بود که خیلی زودتر از او شروع به فعالیت و جمع آوری قشون برعلیه زندیه جهت تسلط بر ایران را کرد.

وی در اواخر عمر کریم خان زند، بر مناطق شمالی ایران از مازندران تا قفقاز تا آستاراخان مستولی گشته بود. مرتضی قلی به سبب تسلط بر دریای خزر و بندر گاههای مهمی همچون بندرگز و بندر انزلی و بندر باکو، روابط بسیار خوبی با روس ها برقرار نموده بود. و به عبارتی نیمی از طوایف قاجار در آسترآباد با وی موافق و درکنارش بودند.

با ورود آغامحمدخان به آسترآباد اختلافات بین دو طایفه بزرگ قاجار(اشاقه باش و یوخاری باش) بوجود و باعث دو دستگی گردید.

شدت اختلافات به مرحله ای رسید که بین برادران مرتضی قلی اختلاف و تعدادی از برادران به حمایت از آغا محمدخان و برعلیه مرتضی قلی

صف آرائی کردند و این سلسله اختلافات و جنگهای طایفه ای، باعث ورود قوای علیمردان خان به مازندران به تحریک مرتضی قلی شد.

مرتضی قلی حتی از روسها نیز کمک گرفت. و از کاترین تقاضای سپاه رزمی نمود. ژنرال زبوف وارد قفقاز و گیلان شد جهت حمایت مرتضی قلی اما به سبب مرگ کاترین ، دستور عقب نشینی به روسیه صادرشد.

به هنگام ورود سپاه زندیه به فرماندهی شیخ ویس خان به مازندران ، قشون انزانی به فرماندهی حمزه سلطان انزانی نیز در رکاب زندیه وارد شمال شدند. این قشون کشی به تحریک مرتضی قلی صورت پذیرفته بود و زمینه آشنایی حمزه سلطان با مرتضی قلی در همین مقطع از تاریخ به وجود آمد.

پیشنهاد در اختیار نهادن املاک شخصی مرتضی قلی (بلوک دوم انزان) و عمارت بزرگ وی در نوکنده نیز دراین سفر و قشون کشی، به حمزه سلطان داده شده است.

مرتضی قلی از فواید و عواید بندرگاه های شمال ایران (بندرگز، انزلی، باکو) سود می برد و به سبب ارتباطات سیاسی و تجاری با روسیه، دارای اعتبار سیاسی و نظامی و اقتصادی میان رجال و دولتمردان روس بود.

در اختیار نهادن بلوک انزان به حمزه سلطان یعنی در اختیار گذاشتن منافع اقتصادی بندرگاه گز و شاه راه استرآباد به مازندران به طایفه انزانی بود که نشان از عمق صمیمیت و نزدیکی این دو مقام در جهت منافع سیاسی و نظامی در آن مقطع از تاریخ بود.

مرتضی قلی، چهره برجسته تاریخ در دو قرن پیش بود که علاوه بر تدابیر سیاسی و روابط بسیار عالی با دُول همجوار پرشیا، دارای استعداد و تدابیر اقتصادی در جهت پیشبرد منافع منطقه خود بود.

حمایت وی از طایفه انزانی تا پایان عمر نیز ادامه داشته و از قبال این حمایت به مطامع سیاسی و نظامی خود نیز می رسید.

تسلط مرتضی قلی بر بندرگاههای باکو و انزلی و آستاراخان به کمک طوایف نظامی همچون انزانی ها تا پایان عمر وی ادامه داشته و باعث پیشبرد منافع اقتصادی وی می شد.



مرتضی قلی قاجار

(برادر آغا محمدخان و عامل اصلی کوچ انزانی ها به بلوک دوم انزان)

اهمیت منطقه انزان (بلوک دوم انزان)

اسکان انزانی ها در این منطقه بدون دلیل نبوده و مسائل مختلفی درانتخاب موقعیت دخیل بوده است.

از دیر باز بندر تجاری گز، اهمیت ویژه ای برای بسیاری از اقوام و حکومت های منطقه ای مثل ایرانی ها و روس ها و قزاق ها و ترکمن ها و ترک ها داشته است زیرا به نوعی ادامه مسیر راه ابریشم بوده و تمامی خشک بار مناطق جنوبی همچون شیراز و اصفهان و یزد و دامغان از این بندر به مناطق روس و اروپا صادر می شده و همچنین البسه و مایحتاج بسیاری همچون باروت و قند و شکر نیز از سایر مناطق اروپا به این بندر وارد می شده است.

تسلط بر این بندر برای بسیاری مهم بوده زیرا درآمدهای بسیار هنگفتی را برای پادشاهان و حکومت ها و اقوام رقم میزد.

تجار بزرگ شرق نیز برای انتقال اجناس خود متکی به همین بندر بودند و خراج و درآمد هنگفتی نصیب کسانی می شد که بر این بندر تسلط داشتند.

در ادوار گذشته گرکان، شاهراه استراتژیک اقوام بزرگ شرق و غرب بود و تسلط بر گرکان یعنی تسلط به بسیاری از مناطق شمالی و بعبارتی گرکان و منطقه استرآباد، قلب مناطق شرق و شمال شرقی فلات پرشیا

از تاجیکستان تا ترکمنستان و از بجنورد تا دامغان و مازندران محسوب می شد.

در چنین موقعیتی، آغامحمدخان، مرکز حکومت خود را در اشرفیه (بهشهرکنونی) قرار داده و در آنجا تاجگذاری نموده و هدف از اینکار تسلط داشتن بر شرق و غرب و شمال ایران بود.

در آن مقطع از تاریخ با توجه به وسعت سرزمین ایران، مرکز این فلات بزرگ را گرگان و اطرافش می دانستند. و با انتخاب اشرفیه به عنوان پایتخت قجرها، بندرگز در میانه مسیر اشرفیه و گرگان، می رفت تا از ارزش و اهمیت ویژه ای برخوردار شود و توجه بسیاری از کشور ها را به خود جلب کند.

اسکان انزانی ها به نوعی با تدبیر و برنامه صورت پذیرفته و بر مبنای تسلط بر جریان حیاتی و اقتصادی و سیاسی منطقه بود.

از طرفی قرار گرفتن در میانه مسیر بین اشرفیه و گرگان جهت دسترسی سریع و آسان به مرکز حکومت و شاه راهی به نام گرگان و دشت استرآباد و از طرفی دیگر تسلط به بندر مهم سیاسی و اقتصادی منطقه شرق و جنوب شرق از دلایل اسکان این طایفه بزرگ بود.

بزرگان این طایفه و حتی بزرگان سایر مناطق همجوار و دور نیز بر اهمیت این مسئله واقف بودند به طوری که با اسکان انزانی ها در منطقه

و شروع حکومت قجرها، پایانی بود بردست یازی و شبیخون و حمله های مکرر برخی اقوام سنی مسلک ازبک و قزاق و ترکمن سرکش و خودسر و یاقی گر(یموت ها)، بر منطقه گرگان و دشت و بلاد مازندران.

تسلط بر بندرگاه گز باعث گردید تا ارتباط با سایر بندرگاه های دریای خزر نیز برای انزانی ها بوجود آید و خوانین و بزرگان شهرهای بندری و دریای خزر و گلوگاه های کوهستانی مهم همچون شاهکوه رابطه بسیاری نزدیکی با انزانی ها برقرار نمایند.

سابقه فعالیت انزانی ها در بندگاه گز باعث گردید که وظیفه حفظ و نگهداری و امنیت بندرگاه و شهر انزلی نیز به پسران حمزه انزانی سپرده شود.

دو فرزند حمزه انزانی پس از مهاجرت به بندرانزلی، وظیفه حفظ و امنیت شهر و بندرگاه انزلی را به عهده داشتند. وقایع نگاران روسی، تعداد تفنگچیان انزانی را دویست نفر اعلام نمودند و نشان دهنده این مدعاست که حدود دویست خانوار به همراه دو فرزند حمزه انزانی پس از یورش آغامحمدخان از منطقه انزان به شهر انزلی مهاجرت نمودند.

فرزندان حمزه انزانی در سنین جوانی و نوجوانی به مناطق دریای خزر مهاجرت کردند و تا سالها مورد حمایت مرتضی قلی قاجار و دیگر

سرداران بودند تا بتوانند جایگاهی درخور و در شأن در انزلی و باکو و استارخان پیدا کنند.

قبل از ورود آغامحمدخان از شیراز به مازندران، منطقه استرآباد و شمال ایران در اختیار مرتضی قلی (برادر آغا محمدخان) قاجار بود و منطقه وسیع انزان به همراه عمارتی بزرگ در نوکنده کنونی جزو املاک مرتضی قلی محسوب می گشت و در آنجا اسکان داشت.

با ورود سپاه انزانی به مازندران به سال ۱۱۶۲ شمسی و به پیشنهاد مرتضی قلی، منطقه انزان و عمارت شخصی وی در نوکنده، به حمزه سلطان جهت اسکان سپاه پیشنهاد گردید.

این پیشنهاد در زمانی به حمزه سلطان اعلام گشت که هنوز در سپاه زندیه بوده و به همراه شیخ ویس خان به دنبال سرکوب قشون آغا محمدخان در مازندران حضور داشت، در این زمان مرتضی قلی برعلیه آغا محمدخان و درکنار سپاه زندیه بود.

حمایت مرتضی قلی از انزانی ها در واگذاری منطقه انزان و عمارت نوکنده و نقل و انتقال انزانی ها به سایر بنادر دریای خزر همچون بندر انزلی تا پایان عمر وی ادامه داشته و نشان از صمیمیت و نزدیکی وی با انزانی ها بود.

اولین حضور انزانی ها در شمال ایران

اولین حضور انزانی ها و سپاه حمزه انزانی مصادف بود با درگیری برادران آغامحمدخان با یکدیگر بر سر تصاحب حکومت در گرگان.

مرتضی قلی و رضا قلی با هم متحد گشته و بر علیه آغا محمد و جعفر قلی شوریده بودند.



آغا محمدخان در بدترین شرایط از نظر قدرت و نفرات قشون قرار داشت.

در این راستا مرتضی قلی از علیمردان خان زند تقاضای قشون و فتح گرگان و مازندران را نمود و اسباب و علل آماده گشت تا آغامحمدخان و قائله او پایان یابد. دو تیره قجر (دولوها و آق قیونلوها) نیز با هم درگیر بودند.

علیمردان خان با سپاهی به سمت گیلان راهی شد و پسر خود شیخ ویس خان را به تاریخ ۱۱۹۸ قمری و ۱۱۶۲ شمسی سمت مازندران راهی نمود که متشکل از سه گروه بودند.

سپاه شیخ ویس خان به تعداد دوازده هزار نفر و قشون محمدظاهرخان (خواهر زاده علیمردان خان) به تعداد هشت هزار نفر و قشون حمزه انزانی به تعداد سه هزار نفر که متشکل از انزانی ها و طایفه های گُرد دیگر بودند.

مشکلات این سپاه از روز اول حرکت به سمت مازندران مشخص بود. شیخ ویس خان به عنوان پسر علیمردان خان فقط پانزده سال داشت و فردی کاملاً عیاش و اهل لهو و لعب بود.

محمد ظاهر خان فردی سرکش و خود رأی و متکبر بود و فوق العاده بی درایت و حمزه انزانی فردی با پشتوانه و دارای سرداران جنگی و نظامی که بسیار متفاوت از بقیه سرداران سپاه بود و از ابتدا کاملاً مشخص بود که با دو سردار دیگر مشکل خواهد داشت.

جالب تر اینکه در همین زمان نیز علیمردان خان سرگرم ازدواج با دخترحاکم گیلان بنام هدایت اله خان بود و از تمامی امورات لشکری مازندران بی خبر بود.



مرتضی قلی خان قاجار (برادر آغامحمدخان)

تمامی تصمیمات قشون به توسط دو شخص یعنی شیخ ویس خان پانزده ساله و محمدظاهرخان بی تدبیر گرفته می شد و نقشه های نظامی و نصیحت های حمزه انزانی جایگاهی نداشت.

تنها کسی که با حمزه انزانی موافق بود، مرتضی قلی و رضا قلی بودند که آنان نیز قشونی آنچنان نداشتند و توجه ای به آنان نمی شد.

در خصوص ورود سپاه به شهر ها و روستاها تذکرات بسیار از طرف حمزه انزانی به دو فرمانده دیگر شد که نایستی به حریم مردم وارد شد و احیاناً مزاحمتی برای نوامیس و انفال مردم بوجود آورد ولی هیچ توجهی به نصایح و گفته های حمزه سلطان نشد و زمینه اختلافات شدیدتر شد.

حمزه انزانی پیکی را به سمت گیلان گسیل نمود تا شرایط موجود را به علیمردان خان توضیح دهد، اما علیمردان خان نیز با بی توجه ای به پیک و نماینده حمزه انزانی، سرگرم مراسم عروسی خود بود.

در چند نوبت ورود سپاه زندیه به میان شهر ها و روستا ها و تعرض به نوامیس و مراسم عیاشی و شرابخواری باعث درگیری حمزه انزانی با محمد ظاهرخان گردید و عملاً خیمه و اطراق قشون انزانی با قشون زندیه جدا شد، و جدا از هم به سمت گرگان حرکت می کردند.

مجموعه برخورد های غلط غیر مسئولانه و بی تدبیرانه و تعرض قشون به مال و نوامیس مردم و حرکت های سبک سرانه غیر نظامی در مواجهه با دشمن عملاً حمزه انزانی را در دو راهی تردید قرار داده بود و تصمیم به جدایی از سپاه زندیه گرفت بطوری که سپاه انزان جدا از سپاه زندیه حرکت می نمود و دو دستگی در میان سپاه مشهود بود.

مرتضی قلی و رضا قلی نیز در سپاه حمزه انزانی بوده و متوجه عمق فاجعه این لشکر کشی به مازندران شده بودند. دامنه اختلافات تا به گوش آغامحمدخان در گرگان نیز رسید.



حمزه سلطان انزانی

سپاه انزانی جملگی درویش مسلک و یزدانی بودند و در مسلک و حتی گویش نیز با سپاه زندیه متفاوت بودند و مجموعه برخوردهای سپاه زندیه با مردم مورد خوشایند انزانی ها نبود.

آغامحمدخان قاجار پیکی به اردوگاه حمزه سلطان روانه نمود با وعده ها و پیشنهادهای بزرگ و وعده حکومت بر مازندران و مقام عالیجاه و وزیری از پیشنهادهای وی بود اما حمزه انزانی بر این امر واقف بود که آغامحمدخان در موقعیتی قرار ندارد که بخواهد پیشنهادی بدهد و سپاه اندک او، قدرت مقابله با سپاه عظیم زندیه را ندارد.

آنچه که حمزه را درگیر پیک آغامحمدخان نمود همانا برادران وی یعنی مرتضی قلی و رضا قلی بودند، حمزه سلطان می دانست که با درایت برادران و همراهی سپاه انزانی می تواند براحتی از عهده این سپاه بیست هزار نفری برآید و به عبارتی سلسله قاجار را بر زندیه چیره نماید.

بایستی تمام جوانب را می سنجید تا چنین رخداد بزرگی را فرماندهی نماید.

از طرفی سپاه بی تدبیر و فرماندهان عیاش زندیه و از طرفی مرتضی قلی و برادرانش.

(بریدن از سپاه زندیه و اتحاد با آغامحمدخان، نقلی و قولی بود از مرحومان رضاعلی ملاح و هرمزخان ملاح).

قدر مسلم که حمزه انزانی با وجود چنین فرماندهانی (ویسی خان و محمدظاهرخان و علیمردان خان) هیچ آینده ای برای خود و سپاه خود در همراهی با آنان متصور نبود و مطمئن بود که دیگر نمی تواند این سپاه را در هیچ جنگی همراهی نماید و در مجالس آنان حضور داشته باشد.

در چنین شرایطی پیک آغامحمدخان را پذیرفت و شروع به مکاتبات در جهت همراهی وی نمود.

در بهار ۱۱۹۸ قمری حمزه انزانی به همراه قشون خود و شبانه به سمت گرگان حرکت نمود و با هماهنگی دو ایل اشاقه باش و یوخاری باش به دشت گرگان وارد شد.

آغامحمدخان شخصاً و با شادمانی به دیدار وی آمد و شروع یک برنامه ریزی و نقشه های جنگی برای مقابله با سپاه بیست هزار نفری زندیه بود. محمد ظاهرخان پس از باخبر شدن از پیوستن حمزه انزانی به آغامحمدخان از ساری با هشت هزارتن از سربازان به سمت اشرفیه حرکت نمود و به خیال نابودی سپاه انزان و قجر بود. شیخ ویس خان نیز پس از مدتی بدنبالش به راه افتاد.

قدر مسلم، حرکت دادن سپاه بیست هزار نفری با حجمه تدارکات آن کاری بسیار سخت و مدت زمان زیادی بطول می انجامید و این مدت کافی بود تا حمزه انزانی به منطقه تسلط یافته و بدنبال دفاع از گرگان به فکر چاره باشد.

چگونگی جدایش حمزه انزانی از مرتضی قلی و اینکه چه حکایتی بین این دو دوست صمیمی در آن مقطع گذشت و چه پیمانی بین خود بسته بودند بر ما پوشیده است زیرا در این مقطع مرتضی قلی از سپاه زندیه جدا شد و به باکو رفت و حمزه انزانی هم به آغامحمدخان پیوست.

حمزه انزانی با عهد و پیمان و صمیمیت با مرتضی قلی به آغامحمدخان پیوست و این دوستی تا آخر عمر ادامه داشت.

حمزه سلطان با کمک پسران و برادران و فرماندهان انزانی نقشه را پی ریزی نمودند تا با حملات چریکی، سپاه زندیه را متلاشی کنند.

مردان انزانی کاملاً سپاه زندیه را می شناختند و بر بی تدبیری فرماندهی آن واقف بودند. منطقه کهنه کلباد را به عنوان منطقه نبرد انتخاب نمودند

و سپاه انزانی خندقی از پای کوه تا ساحل دریا کردند به عرض ۲ متر و به روایتی ۴ متر و بدین ترتیب جنگ جعرکلباد و یا جر کلباد بوقوع پیوست.

معجزه ای که نقطه شروع پیروزی آغامحمدخان نام گرفت و سپاه سه هزار نفری انزانی بر سپاه بیست هزار نفری زندیه فائق آمد.

محمد ظاهرخان توسط قوای انزانی اسیر شد و به دستور آغامحمدخان و با شمشیر تکه تکه شد. شیخ ویس خان نیز به تهران گریخت. تمامی اتفاقات فوق به تاریخ ۱۱۹۸ هجری قمری و در تابستان بوقوع پیوست.

بعد از این جنگ بزرگ، علیمردان خان مجدداً پسر عموی خود رستم خان را به مازندران گسیل نمود که مجدداً با درایت حمزه انزانی و جعفرقلی خان شکست خوردند و به اصفهان برگشتند.

پس از این واقعه به تاریخ ۱۱۶۲ شمسی آغامحمدخان در اشرفیه تاجگذاری نمود و کلیه وعده های خود را به حمزه انزانی جامعه عمل، پوشانید.

به وی مقام عالیجاه داد و امورات لشکری و انتصابات مناطق را به وی سپرد. منطقه ای به وسعت اشرفیه تا کردکوی برای اسکان خانواده های سربازان انزانی در نظر گرفته شد و این طایفه بزرگ از مواجب حکومتی بهره مند گردیدند.

ملک نبی مسئولیت همراهی عشیره و خانواده های انزانی ها را از جنوب تهران به بلوک دوم انزان برعهده گرفت و انزانی ها بر حسب خاندان و تیره ها در مناطق مختلف منطقه اسکان یافتند.

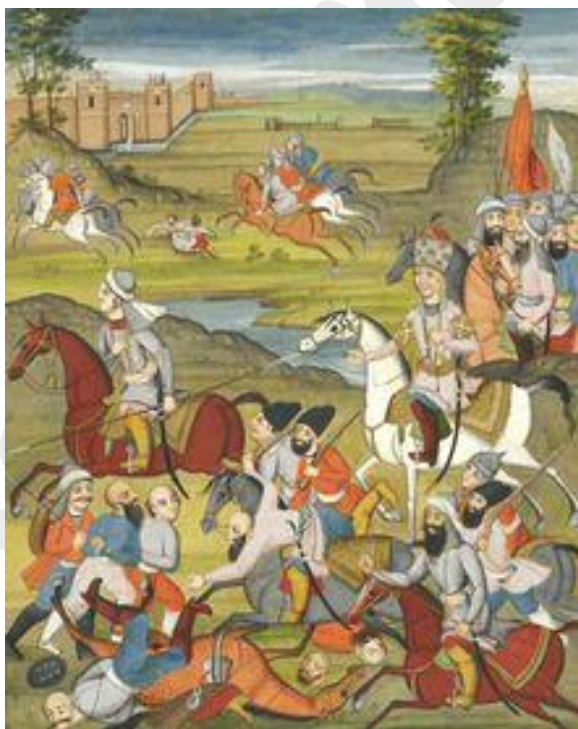
موقعیت سوق الجیشیک بندر گاه گز باعث گردید که اکثریت انزانی ها در این حدود سکونت یابند و پسران و برادران حمزه انزانی نیز به اتفاق ملک بنی در جنوب بندرگاه و در پای کوه (نوکنده کنونی) اسکان یافتند.

کلیه اراضی بلوک دوم انزان متعلق به مرتضی قلی قاجار بود و کلیه فواید و عواید بندرگاه گز در اختیار وی قرار داشت که جملگی اراضی منطقه را جهت اسکان طایفه بزرگ انزانی قرار داد و عمارت شخصی خود در نوکنده نیز جهت اسکان حمزه سلطان به وی بخشید

بیش از نیمی از سپاه حمزه انزانی نیز از کرد های منطقه شمال غربی ایران بودند و بنوعی هم تیره و انشانی بوده اند.

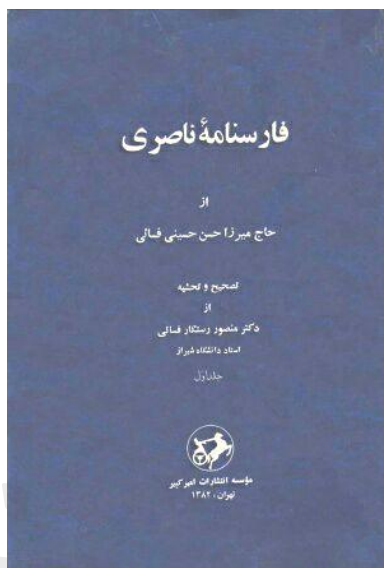
این نفرات به همراه خانوار و عشیره در منطقه کردکوی سکونت یافتند.

پیوستن انزانی ها به قجرها باعث گردیده تا هم پیمانی و مودت با اقوام یوخاری باش و اشاقه باش و ترکمن ها بوجود آید و زمینه ساز همکاری آنان با انزانی ها در قشون کشی های آینده گردید.



جنگ جركلبد و نابودی سپاه زندیه در منطقه استرآباد

جنگ جر کلباد



جر کلباد مربوط به خندق بزرگ است که از سرحدات کوهپایه ای اشرفیه تا سواحل خزر را شامل می شود.

این خندق در مرحله اول به دستور شاه عباس و در چهار صد سال پیش جهت جلوگیری از هجوم و تجاوز ازبک ها و ترکمن ها به سرحدات شیعیان و مازندران انجام پذیرفته بود.

این خندق مجدداً جهت جنگ با قوای زندیه توسط حمزه انزانی بکار گرفته شد. این خندق پس از دویست سال بایستی دوباره کنده و

بازسازی می شد. قوای انزانی به کمک بومیان منطقه و در مدتی کوتاه به این مهم دست یافتند. خندق کلباد در منطقه کهنه کلباد قرارداد.



خندق می توانست جلوی تدارکات و حرکت سواران را تا مدتی بگیرد. و همچنین از کمک رسانی سپاه شیخ ویس خان به سپاه محمدظاهر خان جلوگیری کند و از سویی سپاه محمدظاهر خان را در تله ای بزرگ به اندازه دشت استرآباد انداخته و شرایط را برای قشون حمزه انزانی جهت حملات چریکی و و شبیخون های شبانه و حملات از پشت سر به سپاه محمدظاهر خان زند فراهم آورد و این مهم باعث در هم شکسته شدن محاصره گرگان و شکست سنگین سپاه زندیه گردید.

سپاه شیخ ویس خان نیز مجبور گردید تا در کنار خندق خیمه بزند تا بتواند سپاه خود را از خندق بگذراند و این شروع سلسه پاتک ها و شبیخون ها و جنگ های چریکی و شبانه انزانی ها بر علیه سپاه شیخ ویس خان بود.

زیرا انزانی ها می دانستند که با جنگ تاکتیکی نمی توان بر این سپاه پیروز گشت و چاره ای جز جنگ های چریکی نیست.

و درحالیکه سپاه شیخ ویس خان انتظار جنگ از سمت کوهستان و در هوای روشن را داشت، انزانی ها شبانه و از سمت دریا به میان سپاه وارد می شده و باعث می گردیدند تا سپاه زندیه به همدیگر شلیک نمایند و در مقابل هم سنگر بگیرند.



خندق (جر) کلباد

در این جنگ قوای انزانی در دو سوی خندق کلباد مشغول جنگ با دو سپاه بزرگ بود از سمتی قوای محمدظاهر خان که گرگان را در محاصره

داشتند و در سمت دیگر خندق، قوای شیخ ویس خان که امکان عبور از خندق را نداشتند و گریزی جز جنگ های چریکی برای سپاه انزانی نبود.

در طی چندروز، مجموعه شکست پی در پی قوای زندیه باعث اضمحلال آنان گردید بطوریکه محمد ظاهر خان مجبور به فرار و نهایتاً توسط قوای انزانی دستگیر و به دستور آغامحمدخان با شمشیر کشته شد.

راویان آمار کشته گان قوای زندیه توسط انزالی ها را بالای ده هزار نفر اعلام نموده اند. شکست سپاه بزرگ زندیه که به روایتی به بیست و پنج هزار نفر می رسیده، پیروزی بزرگی برای آغامحمدخان بود.

به عبارتی جنگ جرکلباد، نقطه شروع پیروزی و پادشاهی آغامحمدخان قاجار بود و بسیاری در تاریخ آورده اند که اگر سپاه انزانی به آغامحمدخان نمی پیوست و تمهیدات جنگی حمزه انزانی در جرکلباد شکل نمی گرفت، هرگز آغامحمدخان به قدرت نمی رسید و نهایتاً در گرگان توسط برادران خود تحویل قوای زندیه می شد و احیاناً کشته می شد.

اختلافات بین برادران آغامحمدخان و سپاه اندک وی که شامل (رضا قلی و مرتضی قلی و حسینقلی خان جهانسوز از یک طرف و در جبهه ای مقابل مصطفی قلی و جعفر قلی و آغامحمدخان) به تنهایی برای اضمحلال قجرها کافی بود و تابستان ۱۱۹۸ قمری در جرکلباد با کمک

حمزه سلطان انزانی را بایستی نقطه شروع قدرت آغامحمدخان قاجار بر سراسر بلاد ایران دانست.



حمزه سلطان انزانی

کتاب فارسنامه ناصری در جلد اول و صفحه ۶۲۹ به شرح جنگ، جرکلباد و رشادت های حمزه انزانی می پردازد. شرح ماجرا را چنین می نویسد:

صفحه ۶۲۹ از جلد اول کتاب فارسنامه ناصری در خصوص جنگ جرکلباد:

چون زمان محاصره به درازا رسید و نواب آغامحمدخان از پی پاسبانی جرکلباد که راه آمد و شد کاروان سیورسات از مازندران به اردوی محمد ظاهر خان بود مطلع گردید، حمزه سلطان که از ملازمین صداقت پیشه بود، با جماعتی از تفنگچیان استرآبادی، مأمور به گرفتن جر و محافظت و منع از عبور و مرور فرمود.

و حمزه سلطان انزانی استرآبادی با تفنگچیان انزان استرآباد، جر را گرفت [و] مانع از وصول آذوقه به اردوی زند گردید و تفسیر «جر» بر این وجه

است که حضرت مغفرت مآب، شاه عباس اول صفوی، جنت‌مکان، برای انتظام نواحی مازندران از آسیب جماعت ترکمان، مقرر فرمود که از کوه متصل به بلده اشرف البلاد مازندران تا کناره دریای خزر که چهار فرسخ درازای آن است، خندقی عمیق کنند که سوار نتواند عبور کند، پس درختان قوی جثه مازندرانی در داخل و خارج آن خندق روئیده، به یکدیگر پیچیده، که عبور از آن، جز از جاده مشکل بلکه ممتنع است و راه عبور از مازندران به استرآباد منحصر به آن جاده است.



خندق (جر) کلباد

و چون این جر در نزدیکی قریه کلباد واقع شده به «جر کلباد» مشهور گشته است و چون راه وصول سیورسات از مازندران به اردوی محمد ظاهر خان مسدود گردید، قحط و غلا پدید آمد و آتش گرسنگی اهل اردو زبانه کشید و ضعف در بنیان اهالی اردو قوت گرفت.

و بخت نواب کامیاب آغامحمدخان برخاست و پس از چند روزی که اسبهای بی‌علیق از رفتار و مردهای بی‌خورش از قوت گفتار افتادند، نواب شهریار قاجار بر سپاه زند یورش آورده، در حمله اول سلسله آنها را گسیخته، هر کس از چنگ اجل خلاصی یافت به جانبی شتافت و محمد ظاهر خان سردار، راه دشت گرگان را گرفته، اسیر ترکمانان گشته، ذلیل و خوار، شرفیاب حضور شهریار قاجار شده، فرمان قتلش صادر شد.

و به شمشیرهای قاجاریه و ترکمان پاره پاره گردید و هر کس به جانب جرگریخت، اسیر حمزه سلطان انزانی که در بعضی تواریخ او را حمزه خان نوکندی نگاشته‌اند، گردید و در این فتح نامدار از ده هزار نفر بیشتر، رهسپر سفر آخرت شدند.

و در روز غره محرم سال ۱۱۹۹ (هجری) نواب کامیاب آغامحمدخان، با سپاه آراستر از استرآباد به جانب مازندران نهضت فرمود و نخستین، به ناحیه اشرف البلاد که مهر علی خان زند نسقچی باشی نواب علی مراد خان و حاجی رضا خان فراهانی با هفت هزار نفر توقف داشتند،

تاختن فرمود/او/ آنها را شکست فاحش داده که تا شهر ساری خودداری نکرده به شیخ ویس خان پیوستند و شیخ ویس خان که در مدت توقفش در مازندران جز ظلم و ستم نفرموده بود و از اهل آن نواحی اطمینان نداشت بنه و آغروق خود را ریخته در عسره عاشورا.

همچنین محاصره استرآباد و شکست سپاه و قتل محمد ظاهرخان و فرار شیخ ویس خان از ساری به تهران از کتاب "روضه الصفا" در جلد نهم از انتهای صفحه ۷۲۷۷ تا پاراگراف اول صفحه ۷۲۷۸ در خصوص حمزه سلطان انزانی صحبت نموده است.

روزنامه وطنداران چاپ افغانستان با عنوان " ایران ایلچی سی نینگ خوارزمه ایبر یلشی" و تحت عنوان مقاله ای به منطقه کلباد و حادثه جرکلباد و موقعیت حمزه انزانی می پردازد، به قلم حسام الدوله والی خراسان.

شرح فتوحات حمزه انزانی در سراسر بلاد دریای خزر باعث گردید تا لقب ملاح نیز از این زمان توسط آغامحمدخان به حمزه انزانی داده شود.

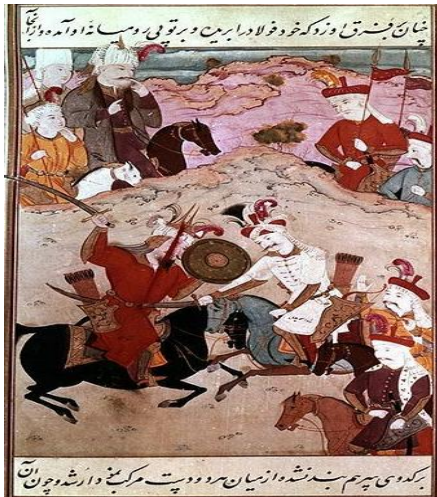
بر مبنای قرائن و اسناد موجود در کتابخانه ملی و فارسنامه ناصری از سال ۱۱۹۸ قمری یا ۱۱۶۲ شمسی و پس از این پیروزی بزرگ به مدت دوازده سال (یعنی تا سال ۱۱۷۴ شمسی) کلیه دژ ها و قلعه ها و کاخ های منطقه شمال از مرکزیت حکومت (اشرفیه) تا گرگان و دشت ترکمن جهت حفاظت از تاج و تخت بر عهده حمزه انزانی و سپاه تحت امر وی بود و وی به عنوان یکی از نزدیکان و مقربان آغامحمدخان، وظیفه حفظ جان و جایگاه سلطنت را عهده دار بود و لقب عالیجاه را دریافت نمود.

(عالیجاه به کسانی گفته می شد که در صدارت و وزارت بوده و در ردیف اول و کنار پادشاه می نشستند) در روزنامه وقایع الاتفاقیه به تاریخ پنج شنبه ۱۶ شوال ۱۲۰۲ قمری در خصوص مراقبت از دژ خواجه نفس که محل اسکان آغا محمدخان بود توسط حمزه سلطان انزانی و نظامیانش صحبت شده است که درمجله میرداماد از مطبوعات سرزمین گرگان (صفحه ۳۲) آمده است.



عالیجاه مقرب الخاقان حمزه سلطان انزانی

ترکمانان و ذکر مصائب



شرح دردها و آلام حاصل از هجوم اقوام ترکمن و ازبک در منطقه
استرآباد بسیار است.

سنی مذهب هائی که جان و ناموس ایرانیان شیعه را با فتوای مفتی و
سلطان عثمانی برخورد حلال می دانستند.

دو قبیله و تیره بزرگ گوکلان ها و یموت ها از ترکمن هائی بودند که
در محدوده سرزمین های ایران و در دشت های ترکمن زندگی
میکردند. در میان این دو تیره و قبیله بزرگ، گوکلان ها به مراتب آرامتر
در تعرض به شیعیان بودند و بیشترین تعرض توسط یموت ها صورت
می پذیرفت.

طوایف منطقه استرآباد تا بلوک انزان مجبور بودند در مقابله با ترکمانان و ازبک های معترض و یاغی، از آنان اسیر گرفته و یاغیان را به زندان افکنند و در چنین شرایطی، می شد مبادله اسراء صورت پذیرد.

در بلوک های مختلف منطقه استرآباد، طایفه ها و اقوام فارسی، با بزرگان گوکلان و یموت و قبیله های کوچک دارای قرارداد و مبادلات و روابط بودند که در صورت ربوده شدن افراد به آنها مراجعه می کردند و طلب استرداد می کردند و در موارد بسیاری نیز، معاوضه نفر به نفر صورت می پذیرفت و ترکمن های محبوس در زندان های منطقه با اسراء و ربوده شدگان معاوضه می گشت.

گزارش تایلور تامسن، وابسته سیاسی بریتانیا در تهران به تاریخ ۱۲۶۲ هجری قمری و ۱۸۴۶ میلادی در این خصوص و در رابطه با تجاوز قبایل یموت به سرحدات انزان و همچنین دستگیری ترکمن ها توسط بزرگان انزانی، مطلبی آورده است. به شرح ذیل:

(گزارش تایلور تامسن وابسته نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران به تاریخ ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۲ هجری قمری و ۱۵ آوریل ۱۸۴۶ میلادی - ۱۲۲۴ ه.ش. با عنوان روسیه، دریای مازندران و استرآباد):

برای تبیین این شیوه استدلال ترکمن ها ضرورت دارد که عمل خوانین ایرانی پیش از اشغال آشوراده به وسیله روسها مورد توجه قرار گیرد. در آن زمان هر گاه فارسها به وسیله ترکمنها ربوده می شدند، فوراً افرادی از طایفه آدم ربایان که احتمالاً در استرآباد یا مازندران بودند، با هدف

مبادله توقیف و زندانی می شدند تا آن که تبادل ترکمنهای زندانی با فارس های اسیر به اجرا درآید.

در مقابل شرارت های ترکمن ها، این شیوه تا اندازه ای به عنوان یک بازدارنده عمل می کرد. قطع نظر از عمل غیر متعارف قدرتی اروپایی در اختصاص حق صدور جواز سفر به اتباع ایران برای سفر از یک ایالت به ایالتی دیگر در قلمرو ایران، اگر دولت ایران در صورت ربوده شدن هر یک از اتباعش، از دخالت در امور درون خاک خود باز داشته شود، بدیهی است که از تنها ابزارش برای تنبیه و فرونشاندن این قانون شکنی محروم شده است.

از این روی با دیدن فروش بدون مجازات اتباع اسیرش، خود را در وضعیتی توهین آمیز می یابد.

از مطالب فوق معلوم خواهد شد که برخلاف آنچه احتمالاً به نظر افراد ناآشنا با شرایط می رسد، احساس ترکمن ها چندان اشتباه نیست و این وضع عملاً تأثیر فحوای سخن کمودور روس است که از زیر معلوم شده و جنابعالی احتمالاً به آن آگاهی دارید. من متقاعد شده ام که شرح زیر مبالغه آمیز نیست، زیرا از بسیاری منابع آن را شنیدم و گزارش های متعدد درباره آن در جزئیات با هم مطابقت دارد.

حدود هفت ماه قبل سه روستایی از نوکنده، از ملک حمزه خان انزانی به وسیله تعدادی ترکمن از اراضی شان در نزدیکی ساحل ربوده شدند.

برای آن که از طریق مبادله، رهایی این افراد صورت پذیرد، دو تن از همان روستا در ترکمن را از همان طایفه ای که مرتکب دزدی شده بود در ساحل توقیف کردند. یکی از دستگیرشدگان از خویشان نزدیک یکی از متهمان به آدم ربایی بود.



ترکمن های آدم ربا از کمودور روس جواز سفر داشتند، اما هیچ یک از مجوزهای ایشان را حاکم استرآباد صادر نکرده بود.

کمودور روس پس از آگاهی از آنچه روی داده بود، به مطالبه و تحصیل آزادی این ترکمنها قانع نشد و همزمان درخواست کرد که ذوالفقارخان انزانی، [از نوادگان حمزه سلطان انزانی در اوایل عصر ناصرالدین شاه] دو دستگیر کننده

ترکمنها را که در خدمت او بودند، به کشتی اش بفرستد تا بتواند در مورد دستگیری ترکمن ها از ایشان بازجویی کند.

نکته: /ذوالفقارخان انزانی سومین فرزند حمزه سلطان انزانی بوده که در بسیاری از جنگ ها کنار پدر و همراه وی در عصر آقامحمد خان و فتحعلیشاه قاجار بوده است./

ذوالفقار خان انزانی از بیم آن که در صورت انجام این خواسته، با خدمتکارانش بدرفتاری شود، از فرستادن آنها سر باز زد. اما گماشته کمودور روس که در ساحل سکونت داشت، به ذوالفقار خان انزانی اطمینان داد که نباید از این موضوع واهمه داشته باشد؛ در نتیجه دو خدمتکار به کشتی کمودور روس فرستاده شدند.

با وجود تضمینی که افسر روس در ساحل داده بود، یکی از این ایرانیان به محض ورود به کشتی، به دستور کمودور به شدت مورد حمله قرار گرفت و به وسیله خدمه کشتی او تازیانه خورد. بدین ترتیب کمودور روس با این اقدام، به شدیدترین و آشکارترین شیوه حقی را اعلام کرد که روسیه برای حمایت از ترکمنها نه تنها در نواحی خود ایشان بلکه در ایالات ایرانی نیز برای خود قائل بود.

مرحوم رضاعلی ملاح نیز یادآور شد که در یک سفر به همراه هیئتی به سرحدات ترکمن، بسیار زنان دیده که ایرانی و فارس بودند و فارسی

صحبت می کردند و از دیدن هیئت فارسان خوشحال و سراغ اقوام خود را می گرفتند.

جلوگیری از هجوم اقوام ترکمن و ازبک در دست یازی به سرحدات ایران از دوره شاه عباس شروع گشته و با ورود طایفه بزرگ انزانی به منطقه، به بسیاری از درگیری ها و تجاوز ترکمن ها به بندرگاه گز و مردم بومی بلوک انزان پایان داد.

انزانی ها با قبیله های مختلف ترکمن از گوکلان ها و یموت ها، تفاهم نامه و معاهدات جنگی بستند که بعد ها باعث و بانی همکاری ها و همیاری های گسترده میان این دو گروه در جنگ های بسیاری گشت.

اما شیخون و تعرض بعضی قبایل ترکمن از تیره یموت و بعضاً "سنی مسلکان تحت امر دولت عثمانی همیشه وجود داشته است و مشکلات زیادی را برای مردم منطقه بوجود می آورده است.

شبهای دهه محرم و پس از شام، رسم بر این است که سفره دار، سه بار فریاد میزند: یا علی، یا علی، یا علی و جمعیت حاضر در تکیه پاسخ فریاد گونه و بلند سر می دهند. یا علیییییی، یا علیییییی، یا علیییییی.

این حرکت یک نماد تاریخی ست و بر می گردد به دویست سال حضور انزانی ها در بلوک انزان تا ظهور قهارخان.



مسجد قدیمی منطقه انزان (نوکنده) از دوره ناصرالدین شاه

در بدو ورود و اوائل مهاجرت انزانی ها، این امر هر شب تکرار می شد و بوقچی یا مؤذن یا جارچی در سرشب در محلات فریاد یا علی میزد و مردان هر محله نیز سه بار (مرحله) با صدای بلند و متحدالصدای جوابش را می دادند.

هدف از این حرکت، ایجاد رعب و وحشت به جان ترکمن ها و ازبک هائی بود که احياناً در جنگل ها و مراتع اطراف در کمین و یا قصد تعرض به جان و مال و نوامیس مردم و یا طایفه را داشتند. و نماد این مهم بود که ما بیدار و هوشیاریم و از دشمن نمی هراسیم.

انزانی ها به عنوان نگهبانان و محافظان و تنها قشون منظم و مورد تایید و اعتماد پادشاهان این سرزمین بوده اند و حوضه فعالیت آنها از منطقه اشرفیه تا استرآباد بوده است.

مرحومان هرمز و رضاعلی ملاح با استناد از عالم روحانی بزرگ طایفه انزانی، عالم برجسته، **آیت الله دانشمند حمزه ربانی** یادآور می شدند که ذکر یا علی در اعیاد و مراسمات در جهت رعب و وحشت در دل دشمن بوده که شبانه به مال و نوامیس مردم حمله می نمودند.

آیت الله حمزه ربانی از علمای بزرگ دوره قاجاریه در منطقه استرآباد بوده و از طایفه انزانی یا ملاح می باشد و آثار بسیار ارزشمندی در خصوص ائمه اطهار و علی الخصوص امیر المومنین از خود به جا گذاشته است.

که با عنوان **رساله بضاعه العجزه** که امروزه مورد استفاده علمای بزرگ شیعه در حوزه علمیه قم می باشد.



آیت الله دانشمند شیخ حمزه ربانی

ترکمن های یموت نسبت به گوکلانها، نا آرام تر بوده و مشکلات زیادی را برای مردم منطقه ایجاد می نمودند و بدعت شبانه ذکر یا علی صرفاً جهت قدرت نمائی شیعیان و ایجاد رعب و وحشت در دل ترکمنان و ازبک ها بود.

این ذکر در طول دو سده از تکرار هر شب به هفته ای یکبار و کم کم به هر ماه و نهایتاً سالی یکبار و فقط در دهه محرم در دوره قهارخان اکتفا گردید.

تا قبل از به حکومت رسیدن پهلوی و بلشویک ها، اکثریت اقوام ترکمن و علی الخصوص یموت ها از حمایت کمودورهای روس (ناخدا) و افسر های روس برخوردار بودند اما با شروع دوره رضا خان و کمک های قشون ملی از جنوب و قشون بلشویک از شمال در آرام نمودن یموت های سنی مذهب و یاغی های متعرض به نوامیس بسیار مؤثر بوده است.

انزانی های درویش مسلک در طی یک دوره دوپست ساله از حضور خود در منطقه بلوک انزان، رشادت های بسیاری از خود در مقابله با یاغیان معترض و ترکمن های یموت نشان دادند و شهدای بسیاری را فدای امنیت منطقه و سرحدات ایران نمودند که یادشان همیشه جاودان باد.

روایت قلعه شاهکوه از زبان بومیان منطقه



مرحوم نصرت ملاح در سال ۱۳۲۲ یکی از مسئولین پست و تلگراف و تلفن گرگان بود. جوانی دارای کمالات و تحصیلات که توانسته بود چنین مقامی را کسب کند.

وی نقل نمود: که روزی هیئتی به سراغ من آمدند و از من راجب انزانی ها و حمزه انزانی پرسیدند و وقتی برایشان توضیح دادم که از همان طایفه هستیم؛ شخصی که گویا بزرگ شاهکوه بود بنا نمود صحبت کردن.

وی ادعا نمود که در گذشته و تاریخ قابل ذکر؛ طایفه انزانی به شاهکوه یورش برده و با محاصره قلعه و دژ شاهکوه، آنجا را به آتش کشیدند و بسیاری در این جنگ کشته شدند.

بزرگ شاهکوه از دوستان حمزه انزانی بوده و بدلیل نپذیرفتن خواسته های آغا محمد خان قاجار؛ کل منطقه محاصره و بسیاری به همراه بزرگ منطقه کشته و یا در آتش سوختند.

قبل از به آتش کشیده شدن قلعه؛ پیامی از بزرگ شاهکوه برای حمزه انزانی ارسال می شود بدین مضمون: اکنون که قرار است من و همراهانم در آتش قهر لشکریان، بسوزیم هرگز تابعیت آغا محمد خان را نمی پذیریم.

این مجموعه کلامی بود که توسط مرحوم نصرت ملاح به نقل از بزرگ هیئت شاهکوه نقل شد.

شاهکوه: منطقه ای کوهستانی ما بین مسیر و جاده شاه عباسی شاهرود و گرگان.

مرحوم نصرت ملاح: برادر کوچک مرحوم رضاعلی ملاح.

و اما اصل ماجرا: در پی فتوحات شمال و بادکوبه؛ در طی سال های ۱۱۶۲ تا ۱۱۶۴ شمسی لازم بود که سپاه تشکیل شده آغامحمدخان، دیگر مناطق جنوب البرز را به فرمانبرداری از قجرها در آورد.

و مهمترین راه مراسلاتی و مبادلاتی؛ مسیر و راه شاه عباسی گرگان به شاهرود بود که از کنار کوهپایه های شاهکوه می گذشت.



قلعه و آبادی سوخته و بجا مانده از واقعه جنگ در شاهکوه

در قدیم؛ خشکبار مناطق جنوب ازهمین راه به بندرگز و سپس روسیه و اروپا صادر و باروت و قندو شکر و... معامله می شد.

امنیت مسیر با قشونی از شاهکوه بود به سرکردگی موسی خان شاهکوهی که مراودات بسیار با طایفه انزانی داشت و مودت و دوستی بین بزرگان این دوطایفه برقرار بود.

به سال ۱۱۶۳ شمسی؛ پیام فرمانبرداری توسط موسی خان رد گردید و آغامحمد؛ حمزه انزانی را مامور حل و فصل قائله نمود تا با تفنگ چیان خود به شاهکوه رود.

برای حرکت سپاه آغامحمد؛ معبرها و دره های مسیر امن نبودند و تنها چاره کار در فرمانبرداری شاهکوه بود.

(از قدیم الایام، معبر شاهکوه، راه اصلی کاروانهای کالا از سرحدات ایران به بندرگاه گز بود).

جهت اطمینان خاطر؛ به دستور آغامحمد؛ برادر وی که حاکم دامغان تا سرحدات ری بود نیز بسمت شاهکوه حرکت نمود.

دژ و قلعه شاهکوه به محاصره قشون حمزه انزانی درآمد و سلسله گفتگوها جهت مصالحه شروع شد.

به روایتی یک ماه محاصره و گفتگوها طول کشید و حمزه انزانی در تمام این مدت تلاش کرد تا بدون درگیری، توافقی صورت بگیرد، که نتیجه ای را در بر نداشت.

شرط موسی خان، تخلیه قوای حمزه انزانی از منطقه شاهکوه بود اما به واقع؛ وقت خریدن تا رسیدن قشون زندیه بود. در بسیاری از مناطق، هنوز به خاندان زندیه و قوای علیمردان خان امید داشتند و آنان را نیروی برتر ایران می دانستند.

حسینقلی خان جهانسوز؛ با آگاهی از نقشه شاهکوه؛ راه را بر قوای زندیه بست و سپس خود راهی شاهکوه گردید تا به قشون حمزه انزانی بپیوندد.

قوای زندیه به فرماندهی رستم خان، پسرعموی علیمردان خان با برخورد توسط قوای حسینعلی خان جهانسور به سمت تهران عقب نشینی نمود.

دقیقاً در زمانی که حمزه انزانی مشغول گفتگو با نمایندگان شاهکوه بود، حسینقلی خان جهانسوز به قوای شاهکوه یورش برده و مسبب شروع تهاجم و محاصره قلعه گردید.

به آتش کشیدن دژ و قلعه شاهکوه توسط حسینقلی خان جهانسوز صورت پذیرفت

و حمزه انزانی چاره ای جز حمایت قجرها نداشت.

لقب جهانسوز توسط آغامحمد؛ پس از این واقعه بر روی برادر خود گذاشته شد و بسیاری قلعه ها و دژها توسط حسینقلی خان جهانسوز به آتش کشیده شد.



حسینقلی خان جهانسوز برادر آغا محمد خان قاجار و عامل

به آتش کشیدن قلعه شاهکوه

آخرین پیام حاکم شاهکوه؛ نه برای حسینقلی خان جهانسوز بلکه برای حمزه انزانی فرستاده شد.

در این واقعه کل آبادانی شاهکوه در آتش سوخت و بسیاری کشته شدند. دو امامزاده اکنون در شاهکوه قرار دارد به نام های امامزاده "حسین" و امامزاده "موسی".

مردم شاهکوه گویا حاکم خود را از نسل سید های بزرگوار میدانستند. دو امامزاده حسین و موسی در کمی بالاتر از همین مسیر مدفونند.



آثار بجا مانده گواه بر سوختن این منطقه و قلعه دارد

مطالب فوق از مجموعه مقالات و نوشته ها گرده برداری شده است و قسمتی نیز از نقل و قول های سینه به سینه می باشد.

از سال ۱۱۶۲ تا ۱۱۷۴ شمسی به مدت ۱۲ سال، حمزه انزانی مشغول نبرد و کشورگشایی به همراه قشون آغامحمدخان در سراسر بلد دریای خزر و فلات ایران بود.

و شرح وقایع جنگ‌ها بایستی بیشتر بررسی گردد زیرا بسیاری از جنگ‌ها دوره آغامحمدخان، وقایع نگاری نگردیده و بایستی در متون تاریخی کشورهای همسایه به جستجوی شرح وقایع پرداخت. به عبارتی شاید متون تاریخی روسی و منطقه قفقاز به مراتب قوی‌تر از ایران در خصوص شرح فتوحات و جنگ‌ها و سرداران قشون آغا محمدخان باشد. بسیاری بر این باورند که در زمان به قدرت رسیدن آغامحمدخان در سرحدات استرآباد و مازندران، مرتضی‌قلی (برادر آغامحمدخان) نیز بر سرحدات قفقاز و گیلان حکومت می‌رانده است و جنگ قدرت اینگونه رقم می‌خورد.

هر گونه فعالیت، قجراها و رقابت برادران و راز پنهانی کشته شدن آغامحمدخان نیاز به بررسی بیشتر و موشکافانه‌تر دارد و سرنوشت حمزه سلطان نیز با این تحولات و فراز و نشیب‌های به قدرت رسیدن برادران و کشمکش آنها گره خورده است.

و قدر مسلم حمزه انزانی نیز موافق به حکومت رسیدن آغامحمدخان به عنوان پادشاه نبود و برادر وی (مرتضی قلی) را ارجع و لایق جهت این حکومت و قدرت می‌دانست. شرح دلایل لیاقت مرتضی قلی نیاز به مطالعات بیشتر دارد.

تاریخ با سیاست گره خورده و برای بسیاری از کشور های منطقه همچون ایران، عراق ، ترکیه و علی الخصوص گرجستان و ماوراء قفقاز و روسیه تا ازبکستان و قزاقستان، فتوحات و جنگ ها و قدرت نمایی های آغا محمدخان و سردارانش در دوره قشون کشی وی، مورد وثوق و موافقت این کشور ها نمی باشد.

و کارنامه فتوحات پادشاه قاجار که توأم با کشتار یاجیان و سرکشان بزرگ بوده است، نمی تواند مورد خوشایند این کشور ها باشد و عمدتاً سعی در حذف یا تحریف این مقطع از تاریخ دارند و بلاشک سردارانی همچون حمزه سلطان نیز در لابه لای تاریخ گم خواهند شد.

انتخاب تهران به عنوان مرکز حکومت



پرتره آغامحمدخان و سرداران (حمزه سلطان انزانی نفر اول نشسته از سمت چپ)

پس از تصرف قلعه شاهکوه، قشون آغامحمدخان به کمک حمزه سلطان انزالی تمام مناطق جنوب سلسله جبال البرز را به تصرف خود درآوردند.

این قشون، قوای زندیه را در تهران (ری قدیم) شکست دادند که مسبب اصلی پیروزی آغامحمدخان در منطقه ری، حمزه سلطان انزانی بود. حمزه انزانی به سبب حضور قشون و طایفه خود در منطقه غار ری (از یافت آباد تا حسن آباد) تسلط کافی به منطقه داشته و از ادوات و تجهیزات و میزان استحکامات و قدرت قوای زندیه با خبر بود.

پس از پیروزی آغامحمدخان در منطقه ری، فرماندهان و سرداران آغا محمدخان در منطقه کرج در جایی که امروز به نام کاخ سلیمانیه معروف است جمع شده و جشن پیروزی گرفتند.

پرتره سرداران و فرماندهان آغامحمد خان نیز در همین کاخ توسط نقاش بزرگی از قفقاز کشیده شد و بر دیوار کاخ نقش بست. در همین کاخ بود که برای اولین بار حمزه انزانی پیشنهاد پایتختی تهران (ری قدیم) را به آغا محمدخان داد. حمز انزانی ملقب به حمزه سلطان مقرب الخاقان ، مدتی با عشیره و طایفه در همین منطقه اسکان داشتند و بر اهمیت تهران به عنوان مرکز ثقل و گرانیگاه فلات پرشیا واقف بود.

حمزه انزانی میدانست که مسافت تهران به دورترین نقاط فلات پرشیا یکسان و به مانند مرکز دایره می باشد. البته امروزه شهر یزد به عنوان مرکز کشور ایران تعیین می شود ولی در آن دوره وسعت کشور بسیار گسترده و مناطق شمالی از ازبکستان در شرق و آبخازیا در غرب گسترده بود.

درادوار گذشته ، مسافتها را بر مبنای مسافت طی شده با اسب در طول شبانه روز می سنجیدند و حمزه انزانی به سبب جنگهای مختلف از منطقه فارس تا ازبکستان و قفقاز به مسافت ها واقف بود.

حضور آغا محمد خان در کاخ سلیمانیه و پیشنهاد حمزه انزانی به وی درخصوص تغییر مرکز حکومت از اشرفیه (بهشهر) به تهران ، نقطه عطفی بود برای پایتختی که امروز به عنوان مرکز حکومت ایران معرفی گشته است.

این پیشنهاد در کاخ سلیمانیه توسط مقرب الخاقان عالیجاه حمزه سلطان انزانی به آغامحمدخان به سال ۱۱۶۴ شمسی داده شد.

و چند سال پس از این واقعه ، تهران به عنوان پایتخت توسط آغامحمدخان انتخاب گردید.



کاخ سلیمانیه کرج و پرتره آغامحمدخان، سرداران و حمزه سلطان انزانی

نقاشی فوق توسط نقاش قفقازی به یمن پیروزی قوای آغامحمدخان در منطقه ری و تهران بر قوای زندیه بردیوار کاخ سلیمانیه کشیده شد. و یک نمونه دیگر آن در سن پترزبورگ می باشد. پرتره آغامحمدخان و سرداران و حمزه سلطان انزانی در این نقاشی موجود است.

(نکته: اسامی ذکر شده در کنار این پرتره، به جهت عدم آگاهی و یا دلایل دیگر، واقعیت و همخوانی ندارد و اسامی فعلی حداقل ۵۰ یا ۶۰ سال بعد از نقاشی این پرتره درج شده بود.)

کودتای نافر جام

اتفاقات سال ۱۱۷۴ تا ۱۱۷۵ شمسی مصادف با ۱۲۰۹ تا ۱۲۱۱ قمری.



پس از فتوحات و به سلطنت نشستن آغامحمد ؛ حمزه انزانی به عنوان همراه و یار نزدیک وزیر اول حکومت (بیگلربیگی) ؛ وظیفه نگهداری و محافظت از دربار پادشاه در استحکامات اشرفیه و استرآباد را به عهده داشت از تاریخ ۱۱۹۸ هجری قمری. یا ۱۱۶۲ شمسی تا سالهای ۱۱۷۴ شمسی.

واین شروع سلسله گفتاری در شرح واقعه کودتا برعلیه آغامحمد بود توسط برادرانش به نام های مصطفی قلی، علی قلی، رضا قلی، حسینقلی جهانسوز و مرتضی قلی که زیرک ترین و مدعی ترین برادر برای کسب قدرت بود.



مرتضی قلی خان قاجار

شیوه آشنایی مرتضی قلی با حمزه انزانی به قبل از ورود شیخ ویس خان؛ (پسر علیمردان خان زند) به مازندران برمیگردد، و در زمانی که حاکمیت کل استرآباد و منطقه ترکمانان تا سرحدات بجنورد در اختیار مرتضی قلی بود. و مربوط می گردد به زمانی که قجرها پس از فوت کریم خان شروع به فعالیت در منطقه استرآباد نمودند.

مرتضی قلی قبل از برادر خود (آغا محمدخان) و در اواخر حکومت کریم خان زند در شمال ایران و قفقاز سر به شورش برداشت و داعیه حکومت داشت و با ورود آغامحمد خان به شمال، اختلافات بین برادران شدت گرفت.

در آن زمان مرتضی قلی بنای رفاقت با حمزه انزانی را که فرماندهی بزرگ بود بست.

سالها مبارزات مرتضی قلی در جهت کسب قدرت و در اختیار گرفتن ولایات قفقاز و گیلان، نتوانست باعث شکست آغامحمد گردد و نهایتا توسط برادران خود شکست خورد و به روسیه گریخت.

تئوری توطئه علیه آغامحمد ابتدا توسط مرتضی قلی شکل گرفت.

تحریک کاترین ملکه روسیه برای کمک به وی جهت بدست گرفتن حکومت ایران و حمایت خانواده همسر حمزه انزانی(شاهزاده بزرگ آبخازیا) از وی برای لشگرکشی به گیلان از نقشه های نافرجام مرتضی قلی بود. که به سبب فوت ناگهانی کاترین باعث برگشت سپاه روس به فرماندهی "زبوف" از ایران شد.

شایعه خواجه بودن شاه؛ به جهت تحریک و تمسخر توسط مردم نیز از دیگر توطئه های مرتضی قلی بود تا درمیان رجال و بزرگان، علی الخصوص برادران خود زمزمه جایگزینی آغامحمد و پادشاهی مرتضی قلی صورت پذیرد.

تمامی این موارد را به سالهای حوالی ۱۲۰۳ قمری(۱۱۶۷ ه ش) اعلام میکنند. در طی سال های بین ۱۲۰۳ تا ۱۲۰۹ هجری قمری



پرتره آغامحمدخان که به سبب خواجه بودن مورد تمسخر بسیاری از شاهزادگان و خوانین بود و تصمیم به کودتا بر علیه وی گرفتند.

نقل صحبت بلاد ایران بر خواجه بودن شاه بود که این نقل ها به گوش آغامحمد می رسید و وی را بسیار آزرده و بعضاً "خشمگین می نمود و بسیار تصمیم گیری های سفاکانه وی ناشی از چنین صحبت هایی راجب خود بوده است.

باتوجه به عدم وجود مدیا یا رسانه های تصویری ؛ تشخیص هیبت پادشاه بر همگان و بیشتر مردم بلاد ایران نا مشخص بود و این زمینه ساز تصمیم برادران جهت جابجایی پادشاه بود.

تمامی برادران غیر از جعفرقلی؛ باهم متحد و هم داستان شدند تا آغامحمد را از حکومت خلع نموده و مرتضی قلی را جایگزین کنند..

مدیریت و برنامه ریزی این کودتا با شخص مرتضی قلی بود که در روسیه حضور داشت.

اخبار مرتضی قلی از آستاراخان توسط خانواده همسر حمزه انزانی و عواملی همچون ناخداهای کشتی های ایرانی و روس به حسینقلی خان جهانسوز و حمزه انزانی ارسال می شد.

نقطه هدف شخص حمزه انزانی بود که محافظ دژ دربار و شاه در قلعه استرآباد و خواجه نفس و اشرفیه و کلیه دژهای قجرها در کل منطقه بود...

تصمیم برآن بود که شاهی بر راس حکومت باشد که خواجه نبوده و مورد تمسخر بزرگان و امیران و شاهزادگان و خوانین فلات پرشیا قرار نگیرند.

برادران تصمیم برآن گرفتند که آغامحمد را شبانه از محل اطرافش در خواجه نفس؛ بربایند و در کیسه(گونی) نموده و به دره ای در اطراف بیفکنند. و مرتضی قلی را بر مسند شاهی بنشانند.

با توجه به نفوذ بیگلربیگی به عنوان وزیر اعظم و مشاور پادشاه در میان درباریان و گماشتن جاسوسان در میان شاهزادگان ؛ موضوع توطئه بر آغامحمد آشکار گشت و در شب حادثه ؛ کسی غیر پادشاه در بستر وی بود.

حاصل این کودتای نافرجام به قرار زیر شد:

مصطفی قلی: خلع ید و دستگیر و حبس.

رضاقلی: زندانی در منطقه ای نامعلوم.

حسین قلی: اعدام.. و کشته

علی قلی: کور

حمزه سلطان انزانی: دستگیر و زندانی و تمام مواجب دولتی از قشون انزانی گرفته شد.

(در تاریخ از میل گداخته، به چهره حمزه انزانی توسط آغا محمدخان صحبت شده است ولی اینکه این میل گداخته به هر دو چشم یا یک چشم و یا در قسمت دیگری از صورت وارد گشته، سندی در دست نیست زیرا بر مبنای اسناد حمزه انزانی تا ۲۰ سال پس از این واقعه فرمانده قشون انزانی در قفقاز و از فرماندهان فتحعلی شاه قاجار بوده است).



خواجہ تاجدار نوشته ژان گیور

نقل مرحومان هرمز و رضاعلی برآن بود که قشون قاجار به منطقه انزان وارد شدند و از فرش منزل تا البسه خوانین نیز به یغما بردند ولی دستور حمزه انزانی برآن بود که مقابله ای صورت نپذیرد و برادر کشی نگردد.



پرتره عالیجاه مقرب الخاقان حمزه سلطان انزانی

متقابلا آغامحمدخان نیز از سر تقصیرات پسران و خوانین طایفه گذشت.

در این کودتای نافرجام بیشترین لطمه به انزانی ها وارد شد.

از یازده فرزند حمزه انزانی و سایر نزدیکانش: شش فرزند ارشد حمزه انزانی به همراه همسر روس وی سوار بر چند کشتی شدند و قبل از ورود قشون قاجار؛ بندرگز را ترک کردند به همراه فامیل و نزدیکان و ملازمان خود و دو فرزند به سمت انزلی رفتند.

یک فرزند با همراهان خود در بادکوبه پهلوی گرفتند. دو برادر با همراهان و همسر حمزه انزانی به آستاراخان گریختند و یک برادر نیز به سمت کوهستان های سوادکوه پناه برد.

تمامی شش برادر با حمایت مرتضی قلی و بعدها جعفر قلی؛ در مناطق اسکان یافته، و سر و سامان گرفتند و دارای مکنت شدند. از سرنوشت همسران حمزه انزانی مدرک مورد اعتباری نیست.

پنج فرزند دیگر مورد عفو آغامحمدخان قرار گرفتند بدون مواجب دولتی. جملگی فرزندان حمزه سلطان جوان و نوجوان بودند.

پس از این حادثه؛ حمزه انزانی راهی بندرانزلی می گردد تا هم در کنار پسران و قشون مستقر در انزلی باشد و هم از دسترس کینه توزی های آغامحمدخان در امان بماند و همچنین تحت حمایت قدرت سیاسی و اقتصادی مرتضی قلی قاجار در قفقاز و گیلان به فعالیت بپردازد.

حمزه سلطان به مدت دو دهه در منطقه قفقاز بوده و به انزان باز نگشت تا پس از جنگ های ایران و روس که با حکم فتحعلی شاه قاجار به عنوان حاکم منطقه شرق دریای خزر تا سرحدات ترکمنستان تعیین گردید.

در طی دو دهه فعالیت های وی در منطقه گیلان و قفقاز؛ پنج فرزند وی در بلوک دوم انزان به حفظ موقعیت و جایگاه خود مشغول و در مواقع لازم به کمک و یاری پدر در کل منطقه شمال می پرداختند.

حمزه سلطان انزانی؛ ارتباطات نزدیکی با ایل بختیاری و انزانی های جنوب به سبب موقعیت پدر (باقرخان قوللرآغاسی) بوجود آورد و مسبب همراهی آن قوم و طوایف با حمزه انزانی در جنگ های قفقاز بود.

قوللر آغاسی پدر حمزه سلطان از بزرگان و فرماندهان قشون در منطقه فارس بود و ارتباطات نزدیکی با قشون زندیه و بختیاری داشت.

این کودتای نافرجام لطمه بزرگی به طایفه بزرگ انزانی زد که تا حدود چند سال نتوانستند قامت راست کنند اما در زمان پادشاهی فتحعلی شاه قاجار مجدداً مقرر و بودجه دولتی و کرامات شاهانه شامل حال خوانین انزانی شد. به تاریخ ۱۱۸۰ تا ۱۱۸۵ هجری شمسی.

سایر امیرانی که با برادران آغامحمد هم پیمان بودند هرگز آشکار نگشتند تا اینکه دو سال پس از تاریخ ۱۱۷۵ شمسی در قلعه شوشی به آغامحمد شوریده و وی را کشتند.

و اما اگر مرتضی قلی در این کودتا موفق می شد شاید هرگز جنگی با روسیه در نمی گرفت و ایران از ذکاوت مرتضی قلی جانی دوباره می یافت.

منابع: رایینو محقق انگلیسی در کتاب دارالمرز کیلان و کتاب فارسنامه ناصری راجع به پسران حمزه انزانی در بندر انزلی صحبت نمودند.

حمزه سلطان انزانی در ایروان و معاهده ترکمنچای

«اتفاقات ۱۲۱۹ (۱۱۸۳ش) تا ۱۲۴۳ هـ ق (۱۲۰۶ش)»

بعد از کودتای نافرجام و دستگیری حمزه سلطان توسط آغا محمد خان عملاً سپاه انزانی از هرگونه فعالیت نظامی منع گردید تا در زمان فتحعلی شاه و شروع جنگ های ایران و روس.

فتحعلی شاه مجدداً از حمزه انزانی در خواست کمک و همیاری جهت کمک و مساعدت در جنگ را نمود و تمام القاب حکومتی و مواجب قشون مجدداً به این طایفه و عشیره بزرگ برگردانده شد.

به سال ۱۱۸۳ شمسی ایروان در معرض هجوم و سقوط توسط روسها بود. فتحعلی شاه قاجار، حسین خان قاجار قزوینی را از باکو به ولایت ایروان فرستاد تا حاکم آنجا گردد. حسین خان نیز برادر خود حسن خان ساری اصلان معروف به خان بابا خان سردار را به عنوان محافظ ولایت ایروان و کل جبهه قفقاز مامور مقابله با روسها نمود.

حسن خان ساری اصلان از شاه ایران تقاضای قوایی از استر اباد و بختیاری نمود که مورد موافقت واقع گردید، از منطقه استر اباد مقصودلوی استر ابادی و از بلوک دوم انزان نیز سپاه انزانی به فرماندهی حمزه سلطان انزانی به قوای حسن خان ساری اصلان پیوستند.

در این مقطع حمزه سلطان به عنوان فرمانده قشون انزانی و طراح کار کشته و با تجربه مورد حمایت فرماندهان زیر مجموعه خود وارد منطقه

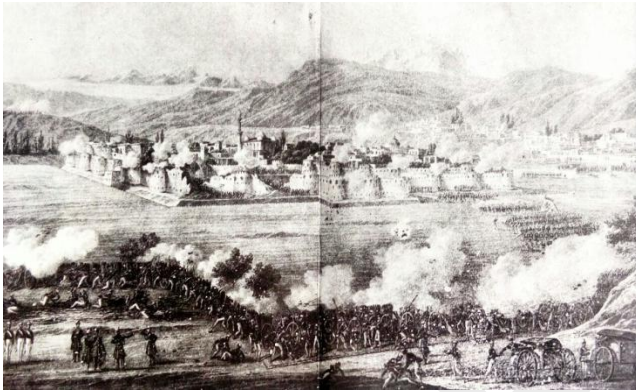
ایروان گردید. در سال ۱۱۸۵ شمسی و ۱۲۲۱ قمری ایروان به تصرف و تجاوز روسها در آمد.

قوای حسن خان ساری اصلان با کمک قوای استر اباد و انزانی و بختیاری به جنگ با روسها به فرماندهی کداویچ kedavich رفتند و در نتیجه یک جنگ سخت و با انسجام فرماندهان ایرانی، شکست سختی به روسها وارد نمودند. و ژنرال کداویچ مجبور گشت تا قوای خود را به سمت گرجستان عقب نشینی نماید.

ژنرال کداویچ با این شکست به دربار امپراتور روس (نیکلای اول) فراخوانده شد و از مناسب خود عزل و ترومسوف TROMOSOV به جای او به عنوان سردار و حاکم گرجستان برگزیده شد.

فرماندهان ایرانی، بسیاری از مناطق ولایت ایروان (ارمنستان) را تصرف و هدایای زیادی توسط حسین خان (حاکم ایروان) به فرماندهان قشون ایرانی اهداء گردید. حمزه سلطان انزانی نیز از این هدایا بی بهره نبود و اراضی زیادی در دشت های ایروان و سرحدات ارس، توسط حاکم ایروان به وی بخشیده شد.

اتفاقات فوق به سال ۱۲۲۳ قمری یا ۱۱۸۷ شمسی بوقوع پیوست.



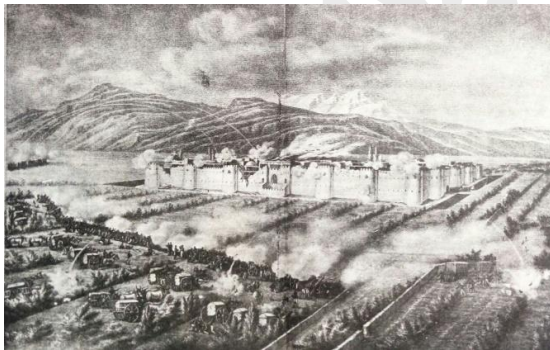
صحنه "جنگ ایروان" ۱۲۴۳ ه.ق

به مدت ده سال پس از این واقعه حسن خان ساری اصلان به همراه قشون استر اباد و انزانی و بختیاری مشغول نبرد با حکام عثمانی بودند تا سال ۱۲۳۶ قمری که منطقه چهریق به تصرف قوای عثمانی در شمال غربی ایران افتاد.

جنگ بزرگ به سال ۱۲۳۷ قمری بین قوای ایران و عثمانی در گرفت و سپاه عثمانی را بالغ بر هفتاد هزار بر آورد نمودند و در این جنگ نیز دولت عثمانی با شکست سنگینی مواجه شد و تقاضای صلح و مصالحه نمود. حسن خان ساری اصلان به اتفاق فرماندهان خود جهت تعیین حدود سرزمین و مصالحه با دولت عثمانی به ارزروم رفتند.

به سال ۱۲۴۰ قمری مصادف با ۱۲۰۳ شمسی دولت روسیه بهانه جوئی ها را شروع نمود و ادعا نمود که منطقه بالغلو - گونی و دریاچه کوکچه واقع در محدوده ایروان جزو متصرفات آنهاست و بایستی به روسیه برگردد. مذاکراتی بین طرفین شروع شد و باز هم حسن خان ساری

اصلان مامور حضور در این مذاکرات گردید. وی متوجه بهانه جوئی روسها گردید و گزارش خود را به حاکم ایروان و دولت ایران اعلام نمود. به سال ۱۲۴۱ قمری و ۱۲۰۴ شمسی، مجدداً سلسله جنگ های ایران روسی شروع گردید و این بار نیز قوای تحت الامر حسن خان ساری اصلان تا دروازه های تفلیس به تعقیب قوای روسی پرداختند و فتوحات بسیاری حاصل گردید.



صحنه نبرد و محاصره ۳ روزه "قلعه سردار اباد" و حضور نیروهای انزانی (۱۲۴۳ ه ق)

آشنائی حمزه انزانی به منطقه گرجستان در مجموعه جنگهایی که در گذشته در همان منطقه به همراه آغامحمدخان داشته در پیروزیهای سال ۱۲۴۲ قمری بسیاری مثمر ثمر بود. سرداران بزرگ روس همچون ژنرال دویچ و ژنرال پاسکویچ در برخورد با قوای حسن خان ساری اصلان مستأصل و عاجز بودند.

بدلیل عدم هماهنگی فرماندهی سپاه ایران یعنی عباس میرزا باقشون حسن خان ساری اصلان، و عدم ارسال تدارکات و پشتیبانی نهایتاً با

دستگیری عباس میرزا توسط عده کوچکی از قوای روس در دشت مغان باعث گردید که ژنرال پاسکویچ قوای انزانی و استر اباد و بختیاری را در ایروان به محاصره درآورد.



مجلس دیدار پاسکویچ و عباس میرزا ولیعهد ایران

مجموعه یک ماه تلاش حسن خان ساری اصلان و حمزه سلطان و مقصودلوی استر ابادی در حفظ ایروان کاری از پیش نبرد و با دستور ولیعهد (عباس میرزا) فرماندهان ایران تسلیم قوای روسیه به فرماندهی پاسکویچ شدند. خیانت عباس میرزا در تصرف ایروان توسط پاسکویچ و تسلیم نمودن ساری اصلان و فرماندهان ایرانی مسجّل و قطعی بود. پاسکویچ فرماندهان ایران به نام های حسن خان ساری اصلان و حمزه سلطان انزانی و مقصودلوی استر ابادی را تحت الحفظ به تفلیس روانه نمود و تا مدتی در زندان روسها بودند تا در ۵ شعبان ۱۲۴۳ قمری (۱۲۰۶ شمسی) با عقد عهدنامه ترکمنچای و به موجب فصل ۱۳ قرارداد،

اسرای طرفین آزاد شدند و به موجب بند ۱۲ قرار داد کلیه اموال و دارائی فرماندهان ایران، من جمله حمزه سلطان در آنسوی رود ارس به امپراتور روس (نیکلای اول) تعلق گرفت.

(در دوره فتحعلی شاه قاجار دو بار جنگهای بزرگی بین ایران و روسیه اتفاق افتاد که هر دو بار را ایرانیان با وجود رشادتها و جانفشانی ها شکست خوردند. در نهایت نتیجه این جنگها منجر به دو "قرارداد گلستان" در سال ۱۲۲۸ ه ق و "قرارداد ترکمنچای" در سال ۱۲۴۳ و از دست رفتن ایالات و شهرهای مختلف شمال غرب ایران بود.)

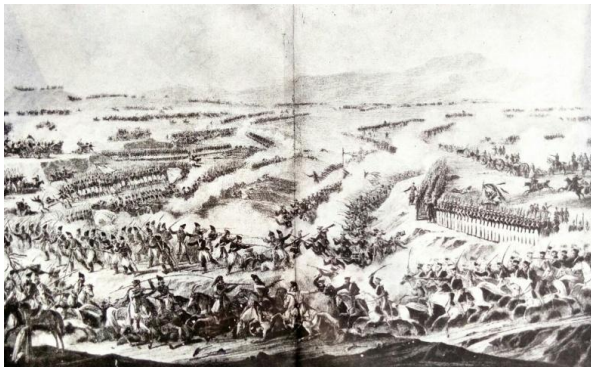


صحنه نبرد جنگ، جوان بلاغ، در سال ۱۲۴۲ ه ق (۱۲۰۶ش). در این نبرد

جنگاوران انزانی، هزارجریبی و استرابادی حضور داشتند.

در طی مدتی که حمزه انزانی در زندان روسها در تفلیس بوده، قوای انزانی در اطراف مشکین شهر کنونی اردو زده و منتظر نتیجه مذاکرات وضعیت حمزه سلطان در تفلیس بودند.

این منطقه اکنون به صورت جنگلی می‌باشد و به جنگلهای انزان معروف است از بزرگان و همراهانی که این سردار را درجنگ با روسها همراهی میکردند هیچ اطلاعی در دسترسی نیست.



صحنه جنگ و نبرد قوای روس و ایران در منطقه گنجه که به "جنگ گنجه" معروف شد. در این جنگ ایرانیها دو بار مقاومت سختی نمودند ولی بخاطر تجهیزات نظامی پیشرفته روسها شکست خوردند. در نبرد اول دسته های استرابادی و انزان و هزار جریبی حضور چشمگیری داشتند. در مقاومت دوم در راس ۱۰۰۰۰ پیاده و سوار درخشش خوشی داشتند.

با توجه به دعوت حسن خان ساری اصلان از قوای انزانی و حمزه سلطان در یاری رساندن وی به کمک قشون ایران نشان دهنده بزرگی و اهمیت قشون انزانی و فرماندهی حمزه سلطان انزانی برای دولت قاجار و حکمران ایروان بود. تسلط حمزه انزانی بر مناطق قفقاز و علی الخصوص ارمنستان و گرجستان به سبب نفوذ وی بر مناطقی از استان آبخازیا و شاهزادگان آن مناطق بوده است.

آقای رضاقلی خان هدایت به شرح فعالیت های حمزه سلطان در جنگ های ایران و روس می پردازد که مربوط به عهد فتحعلی شاه می باشد و در جایی دیگر ذکر می کند که:

" به عمارت حمزه سلطان در نوکنده در عهد ناصرالدین شاه مهمان بوده و فرزندان حمزه سلطان از وی پذیرایی نمودند." و در ادامه می نویسد:

" که خواستم به خدمت وی (حمزه سلطان) در استرآباد برسم که اعلام نمودند در سنگر محفوظ و مستحفظ است و خواستم سمت سنگر بروم که محمد باقرخان (یکی از فرزندان) به استقبال آمد."

[محمد باقر خانی که رضا قلی خان هدایت ملاقات کرده نوه حمزه سلطان در عهد ناصر بود. محمد باقر خان فرزند حمزه سلطان در عهد آقامحمد خان و فتحعلیشاه همراه پدرش بوده]

این مطلب مربوط به عصر ناصرالدین شاه می باشد و به عبارتی حمزه سلطان در این دوره در قید حیات نبوده است و کتاب سفرنامه خوارزم در دوره ناصرالدین شاه توسط رضا قلی خان هدایت تدوین و تالیف گشته است.





مجلس دیدار و حضور نظامیان ارشد و دیپلماتهای ایران و روس در دهکده ترکمنچای برای امضای "قرارداد ترکمنچای".



رضا قلی خان هدایت طبرستانی - اهل هزارجریب

منبع:

- رضا قلی خان هدایت (سفرنامه خوارزم)
- شرح وقایع فوق در کتاب "شرح رجال ایران" نوشته مهدی بامداد از انتشارات زوار (جلد ۵ به تاریخ ۱۳۷۸) می باشد.

حضور قوای انزانی در قفقاز



با شروع حکومت فتحعلی شاه و سلسله جریانات قفقاز و تجاوز روسها در سال ۱۱۸۳ شمسی، قسمتی از طایفه به همراه دو فرزند حمزه انزانی در بندرانزلی و یک فرزند وی در بادکوبه دارای موقعیت و جایگاه ویژه در منطقه خود و صاحب اقتدار و نفوذ بودند.

پس از قتل آغامحمدخان، حمزه انزانی با قشون انزانی، هنوز در منطقه بلوک دوم انزان و استرآباد، با اقتدار حکومت می کرد.

حضور انزانی ها در منطقه گیلان و باکو باعث توجه شاه قاجار و فرمانداران ولایت قفقاز و گرجستان به این قشون گردید.

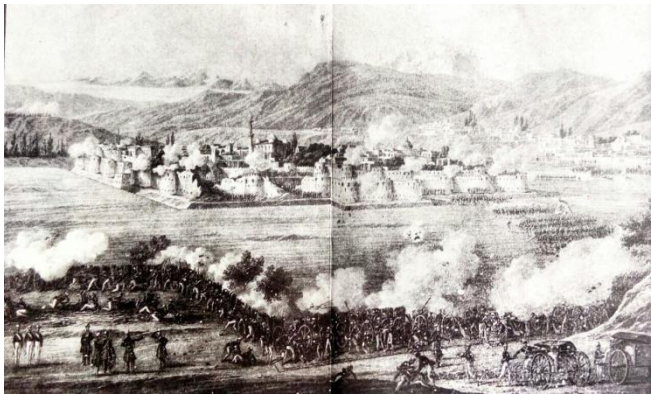
شاه قاجار و والی منطقه بادکوبه و ایروان (حسین خان سردار قاجارزوینی) واقف به اهمیت و قدرت انزانی ها در جنگ های مختلف در دوره های افشاریه و زندیه و آغامحمدخان بوده اند.

با توجه به بسط نفوذ این طایفه در حوزه قفقاز و گیلان، نیروی بسیار موثر و مهمی بود در مواجهه با دشمنان این مرز بوم و علی الخصوص قوای روسیه تزاری که چشم به قفقاز داشتند. حمزه سلطان انزانی، تجربیات زیادی را در منطقه قفقاز و در مواجهه با یاغیان منطقه ای و مهاجمان قزاق و قوای روسی در دوره زندیه و آغامحمدخان قاجار داشته است.

با شروع تجاوزات روسیه به ایروان و گرجستان و خطر جنگ های دو کشور، حسن خان ساری اصلان (یکی از سرداران بزرگ ایران و برادر والی قفقاز) تقاضای همراهی حمزه سلطان و قوای انزانی و استرآباد را از فتحعلی شاه قاجار نمودند

و پیرو این مهم، شاه قاجار، با دادن القاب پس گرفته شده توسط آغامحمدخان، دوباره حمزه انزانی و سپاهش را به عنوان قشون ایران به جگرگه ارتش ملی دعوت نمود.

حمزه سلطان انزانی با کمک پسران خود دربلوک انزان و گیلان و قفقاز، قشون بزرگ و کارآزموده ای را جهت یاری رساندن به حسن خان ساری اصلان و مقابله با تجاوزات روسها به سمت ایروان راهی نمود. تسلط حمزه سلطان انزانی به منطقه قفقاز تا به حدی بود که دختر والی آبخازیا در شمال گرجستان یکی از همسران وی بوده است.



حمزه سلطان انزانی به مدت بیست سال در کنار فرماندهان بزرگ ارتش ایران و در جنگ های متعدد مقابل قوای روس به آرایش و صف آرائی و مقابله با آنان می پرداخت.

بطوریکه وی را بایستی کهنسال ترین فرمانده ایرانی درجنگ های ایران و روس نامید. تمام سالهای زندگی حمزه انزانی صرف جنگیدن و مبارزه در حوزه دریای خزر به جهت تحکیم قدرت پادشاهی ایران بوده است.

منابع:

- اقدامات قاجارها در برقراری امنیت اجتماعی شهرها (نوشته: جهانبخش ثواقب و سودابه گودرزی)
- پژوهش نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی پژوهشگاه علوم انسانی - سال چهارم - شماره دوم
- شرح حال رجال ایران (نوشته مهدی بامداد) - انتشارت زوار
- سفرنامه خوارزم - رضا قلی خان هدایت

عالیجاه حمزه سلطان انزانی، حاکم استان بلخان (شمال استرآباد و ترکمنستان)



با پایان جنگ های ایران و روس و استرداد اسرای جنگ برمبنای بند ۱۲ معاهده ترکمن چای ، حمزه سلطان انزانی از زندان روسها، در تفلیس آزاد شد و به فرمان فتحعلی شاه قاجار به عنوان حاکم استان بلخان گماشته شد. حمزه سلطان پس از اینکه حاکم بلخان شد، موفق به خواباندن شورش ازبک ها به مناطق بلخان و استرآباد گردید و از طرف فتحعلیشاه یک شمشیر طلا به وی اهداء گردید. حمزه سلطان از این نشان ها بسیار دریافت کرد.

منطقه بلخان همانند مناطق شمال غربی ایران جزو استانهای مهم و پر مخاطره از زمان شاه عباس صفوی، به جهت درگیریهای مذهبی و هجوم برخی اقوام وحشی، جزو مناطق خطرناک و با اهمیتی بوده، و شاه قاجار، معمولاً افرادی را برای این استانها می فرستاد که بسیار مهم و دارای سوابق سیاسی نظامی و قشون لازم جهت حفظ منطقه بودند

و این از عهده کسانی همچون حمزه سلطان انزانی بر می آمد. به مناطق شمال استرآباد و ترکمنستان تا سرحدات بجنورد را استان بلخان می نامیدند که تا دوره ناصرالدین شاه محاوره می شد.

ستوان الکس بارنز یکی از ماموران عالی مرتبه کمپانی هند شرقی از کشور انگلیس به سالهای ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۳ و مصادف با ۱۲۰۸ شمسی، در طی سفری به مناطق شمالی ایران، سفرنامه ای تحت عنوان سفر به بخارا را نوشته و وقایع نگاری نموده است. وی در طی سفر در عهد فتحعلی شاه به استرآباد و آنجا با همراهی حمزه سلطان انزانی به مناطق ترکمنستان سفر داشته است.



شرح وقایع و حوادث و رویدادهائی که با همراهی حمزه سلطان و همچنین در منطقه انزان داشته است به شرح ذیل بیان می گردد:

ستوان الکس بارنز گزارشی از این منطقه را در سال ۱۸۳۱-۱۸۳۳ میلادی، قلم زده و در این سفرنامه خاطرات خود از دیدار با حمزه خان، فاجعه طاعون و روستای نوکنده را گزارش می دهد.

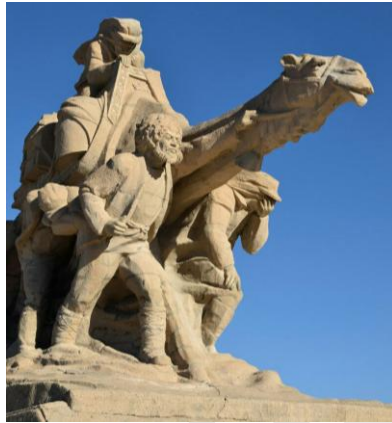
بارنز که پس از گذشتن از کویر ترکمن و ایالت مرو روز چهاردهم سپتامبر به مشهد آمد. بعد از اقامت کوتاهی در این شهر به خوشان رفت تا تنی چند از هموطنان خود که برای مطیع کردن این شهر سرکش به یاری عباس میرزا آمده بودند، پیوندند.

بارنز بیست و سوم سپتامبر با استفاده از عزیمت حمزه خان که قرار بود به عنوان حاکم ترکمنها در استرآباد سکنا گزیند، اردوی ایرانیان را ترک کرد.

بارنز در گزارشش درمورد دیدارش با حمزه خان انزانی می نویسد: «روز بیست و نهم سپتامبر از همسفران و افسرانی که در خدمت شاهزاده بودند خداحافظی و سفری را به سواحل دریای خزر آغاز کردم.

من به اردوی حمزه خان که در این اواخر به عنوان حاکم ترکمنان نواحی شرقی دریای خزر تعیین شده بود، پیوستم و او در آن موقع با اردویی سیصد نفری مرکب از کردها، فارسها، ترکمنان راهی آنجا بود.

ولی وحشت و هراسی که در مورد امنیت شخصی طی دورانی که گذشت همواره مرا رنج می داد، می توانم اکنون بگویم که از بین رفته بود. زیرا به کلیه افرادی که در پیرامون خود می بینم به چشم دوست نگاه می کنم.



نوع لباسی که بر تن داشتیم موجب اشتباهات زیادی در بین سایران شده و بعد از آن که خان را قانع کردم که من همان «فرنگی» ای هستم که شاهزاده درمورد مواظبت از من به او سفارش کرده، احساس کردم که باید با دیگران به عنوان یکی از خودشان در آمیزم و بدین ترتیب فرصت بیشتری برای ارزشیابی مردم در اختیار خواهم داشت.»

بارن از مسیر کرانه دشت به سوی استرآباد می رود و در شرایطی وارد استر آباد می شود که این شهر در وضعیت غم انگیزی به سر می برد. بلایی به نام طاعون روزگار مردم این شهر را سیاه کرده بود.

دراین باره چنین می نویسد «درشهر استرآباد ما در کاروانسرای فرود آمدم و ده شبانه روز غم انگیز را دراین شهر طاعون زده» به سر آوردیم . این بلا درسال گذشته، شهر را ویران کرده بود. من با حالی گرفته درخیابان های متروک شهر پرسه زدم.

نیمی از دکان ها و منازل به واسطه ی فوت صاحبان آنها بسته بود و کل جمعیت شهر بیش از چهار هزار نفر نبود. در این جا بیماری با شدت هولناکی کولاک کرده بود و از بعضی از خانواده های ده تا دوازده نفری، بیش از دو تا سه نفر باقی نمانده بودند. گرچه بیماری اکنون ناپدید شده است؛ ولی گویی این مردم با مرگ مأنوس شده اند. تابوتی که برای حمل و به خاک سپردن مردگان از آن استفاده می شد؛ در کنار راه قرار داشت.



عده ای را دیدم که کنار چاهی، درخیابان نزدیک یک دکان میوه فروشی ، جسدی را می شستند. از این صحنه به سرعت دور شدم و موقعی که از خیابان های خلوت می گذشتم، فقط صدای سُم های اسبم منعکس می شد.»

بارنز به اتفاق همراهانش در آخرین مرحله از سفر خود در ایالت استرآباد، به روستای دور افتاده ای به نام «نوکنده» می رسد که درفاصله سی مایلی قرارداد.

بارنز می نویسد: «برای ما ممکن بود که زودتر به این محل برسیم؛ ولی من معرفی نامه ای برای ارائه به حاکم محل داشتم و ترجیح دادم که جاده شاه عباس کبیر را ببینم. این جاده که نسبتاً خوب تعبیر شده، پهنایش تقریباً حدود دوازده فوت است و از سنگهای مدور ساخته شده است.

این راه مهم از میان جنگل انبوهی می گذرد که درآن جا درختان انجیر و انار به صورت خودرو به ثمر می رسند.

به احتمال زیاد ، این جاده راهی که امپراتوران رم ساخته اند، به عنوان پاینده ترین بنای یاد بود شاه بزرگوار باقی خواهد ماند.

اگر این بزرگراه وجود نداشت، مسافرت درایالت مازندران درطی چندین ماه از سال کاملاً غیر ممکن بود. خان نوکنده از من با مهربانی استقبال کرد و شخصا آدم خوش صحبتی بود.

او با حمزه خان که درطی مسافرت در سرزمین ترکمنان با هم بودیم خویشاوندی داشت.



این خان مرا به شامی ایرانی مهمان کرد و سبک ایرانیها از من تمجید نمود.

بارنز که از زمان حرکت از دهلی در طی مسافرت خود مترصد دیدن دریای خزر بود که این خواسته بعد از مدتها در سواحل نوکنده حاصل می شود.

او می نویسد: «در نزدیکی ما پنج یا شش کشتی کوچک که در این جا آنها را «گامی» می نامند قرار داشت. من و خان در یکی از آنها سوار بودیم، در کل سفر دریایی را مهمان شخص ناخدا بودیم.

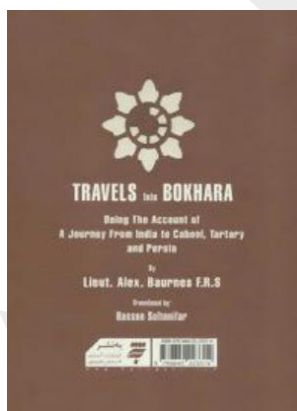
ناخدای کشتی وقتی شنید که من اروپایی هستم کلاه خز خود را از سر برداشت و تکه ای ماهی خاویار که روی آتش کباب شده بود برای ما آورد.

نمی توانم بگویم که از خوردن این کباب لذت بردم ولی از آن پس مدتها نه با چنین تعظیمی روبرو شدم و نه با چنان جمعی نشستیم.

این کشتی ها همگی ساخت روسیه هستند و دو دکل و بادبانهای چهار گوش بالا رونده دارند.

لوازم این کشتی ها خالی است ولی درمواقع اقامت ما در سواحل از کشتی هایی که دارای ظرفیت بارگیری زیاد باشند خبری نبود.

از خان نوکنده خداحافظی کردم و به سوی اشرف که در مازندران قرارداد پیش رفتم.»



سفر به بخارا - نوشته : الکس بارنز
(درخصوص حمزه انزانی)

« هر گونه اسناد بیشتر در خصوص زمامداری حمزه سلطان در شرق دریای خزر را بایستی در استان بلخان در کشور ترکمنستان جستجو کرد»

املاک حمزه سلطان ملقب به عالیجاه مقرب الخاقان

حمزه خان انزانی

پس از مرگ آغامحمدخان، موقعیت حمزه سلطان با عنایت سرداران بزرگ و مقام شاهنشاه به جایگاه گذشته برگشت و عنایات و کرامات دو چندان گشت..



(منطقه بلخان)

موقعیت و جایگاه حمزه سلطان با حضور پسرانش در مناطق مختلف دریای خزر باعث بسط و گسترش منابع و منافع برای حمزه سلطان گردید.

نفوذ وی در منطقه گرجستان و مجموعه فتوحات در مقابله با یاغیان قفقاز و قشون روسیه تزاری، از وی یک سرداری کارکشته و بزرگ ساخته بود که هرگونه تدابیر جنگی و صف آرائی و هجوم قوای ایران به فرماندهی

حسن خان ساری اصلا با مشورت و حمایت رزمی و پشتیبانی عالیجاه حمزه سلطان انزانی صورت می پذیرفته است.

با پذیرش عهدنامه ترکمن چای و بند ۱۲، کلیه املاک حمزه انزانی در سرحدات قفقاز تا آبخازیا به دولت روسیه تعلق گرفت .

اما در سایر مناطق از مشکین شهر تا ایالت ری و علی الخصوص استرآباد و بلوک انزان، زمین ها و املاک بزرگی در اختیار فرمانده قشون انزانی بوده که در طی جنگ های متعدد توسط پادشاهان و والی های مناطق به وی اهداء گردیده بود.

موقعیت و جایگاه حمزه انزانی به عنوان یک سردار بزرگ و منش انسان دوستانه و ایران دوستانه وی در کمک به رعایای ایرانی، ازعمده دلایل اهداء و وقف مناطق بنام ائمه معصوم و رعایا بوده است.

در یک مورد از وقف نامه ها به منطقه بزرگی از اراضی زارعی ری قدیم بر میخوریم که در زمان تصرف تهران توسط آغامحمدخان به وی اهداء گردید که شامل چندین روستا و اراضی حاصلخیز کشاورزی بوده است.

این منطقه در جنوب تهران کنونی و شمال بارگاه امام خمینی و از یافت آباد در جنوب شرقی تهران تا حسن آباد در جنوب غربی تهران را شامل می شده است.



(منطقه غار ری)

این منطقه که قسمتی از سرحدات ری قدیم بوده ، بنام غار ری معروف بوده است.

قوای انزانی در زمان علیمردان خان زند به این منطقه وارد شده و این منطقه وسیع به آنان تعلق گرفت کلیه عشیره و خانواده های قشون انزانی با حمایت ملک نبی در یک مقطع کوتاه تا به حکومت رسیدن آغامحمدخان قاجار، در این منطقه سکنا داشتند و زندگی می کردند. این منطقه وسیع با کمک و مساعدت باقر خان قوللر آغاسی از علی مردان خان درخواست و گرفته شد.

با جدا شدن قوای انزانی از قشون زندیه و انتخاب اشرف به عنوان مرکز حکومت آغامحمدخان قاجار، کلیه عشیره و خانواده ها و خاندان های انزانی با حمایت ملک نبی به شمال (بلوک دوم انزان) کوچ نمودند. و کلیه زمین ها و اراضی جنوب تهران (غار ری) توسط باقر معروف به قوللر آغاسی و پسر ملک نبی، با حضور معتمدین و علمای عظام، وقف سیداشهداء گردید.

منطقه بلوک دوم انزان شامل ۱۲ روستا که از کهنه کلباد تا کرد محله در کرد کوی راشامل می شد و به مرتضی قلی قاجار تعلق داشت که تماماً به همراه عمارت بزرگ خود در نوکنده را به حمزه انزانی و طایفه وی اهدا نمود.

از دیگر املاک حمزه سلطان انزانی در بلاد ایران، می توان به سر زمینی در شمال مشکین شهر به نام جنگل های انزان نام برد. این منطقه بزرگ محل اردوی قشون انزانی در دوره ی تجاوزات روسیه تزاری به قفقاز و محلی جهت اُتراق و استراحت قشون انزانی بوده است. این منطقه نیز، بعد ها توسط حمزه سلطان انزانی وقف ائمه اطهار گردید.

از کلیه املاک و دارائی های فرماندهان انزانی و حمزه سلطان در منطقه قفقاز، اطلاعی در دست نیست و بایستی به متون روسی مراجعه شود . در خصوص املاک باقرخان نیز بایستی به اسناد دوره زندیه در منطقه فارس رجوع شود.

حمزه سلطان در اواخر عمر نیز حاکم ایالت بلخان بوده است. و به عنوان حاکم از املاک و دارایی هائی جهت قشون خود در آن منطقه برخوردار بوده است که بایستی به متون تاریخی ترکمنستان و استان بلخان رجوع شود. در خصوص موطن انزانی ها در استان فارس و وضعیت اراضی متصرفه انزانی ها در آن منطقه نیز بر مبنای اسناد موجود در کرمان و فارس بایستی پیگیری نمود.

قشون بزرگ در ادوار گذشته با هر لشگر کشی به هر جای ایران ؛ منطقه ای را با حمایت شاه و یا حاکم منطقه برای اسکان عشیره و قشون انتخاب و خوشن شین می شدند.



(منطقه حسن آباد)

وقف نامه املاک انزانی ها در منطقه غار ری (حدود حسن آباد در غرب تا یافت آباد در شرق ری) منطقه ای به نام حسین آباد.

یک فقره از اسناد بدست آمده در بایگانی مدارک حکومتی در استان کرمان:

غرض از تسوید این مسوده آنکه چون مرحوم کربلایی باقر انزانی، والد عالیجاه مقرب الخاقان حمزه خان انزانی سه دانگ مشاع از کل شش دانگ قریه ی حسین آباد واقع در بلوک غار ری را به اعتقاد خود به طریق عوامانه وقف کرده و تولیت آن را با خود واگذارده بود و عالیجاه / حمزه خان به جهت عدم خصوصیت تولیت از برای او از حاکم شرع اذن در تصرف می گرفت تا آنکه در روز شنبه بیست و چهارم شهر ذی الحجه الحرام از شهر سنه ۱۲۵۵ عالیجاه حمزه خان ابزار وقف نامه در محضر

جناب مشایخ الالقب جامع الفروع و الاصول، حاوی المعقول و المنقول، زبدۀ المحققین و المدققین / عمدۀ الفقهاء و المجتهدین، مروج شریعت غرای نبوی مبین دین بیضای مصطفوی مجتهد العصر و الزمان، اشرف الحاج و عماد الدوران، المؤید من الہادی شریعتمدار الحاج حاجی ملا محمد جعفر الاسترآبادی نمود نظر به اشتمال آن بر وقف نفس و عدم حصول قبض / و مانند اینها حکم به بطلان وقف فرمودند لهذا سرکار حمزہ خان قریہی مزبور را از بابت رد مظالم به ایشان تفویض نمودند و ایشان به فقیر شرعی واگذارند و از فقیر به ایشان منتقل شد و جناب ایشان منتقل شد و جناب ایشان قربہ الی اللہ / و طلبا لمرضاتہ وقف فرمودند بر وجهی کہ منظور مرحوم کربلائی باقر بود بہ این نحو کہ وقف فرمودند بر وجوہ بر از قبیل تعزیه داری سید الشہداء (ع) و سایر معصومین و ما یتعلق بہ نحو متعارف و اعانت فقراء از سادات و / زوار عتبات عالیات مع تقدیم الاصلح بنظر المتولی فالاصلح بعد از صرف مخارج تعمیر و تحمیل و اخراج مقدار دو عشر کل از برای حق التولیہ و نصف عشر از برای حق النظارہ و ثواب وقف را / مفوض فرمودند بہ روح مرحوم کربلائی باقر و تولیت را بہ نفس نفیس خود و نظارت را بہ عالیجناب مقدس الالقب فضائل و فواصل مآب کہف الحاج حاجی ملا محمد حسن استرآبادی تا زمان بلوغ و رشد آقا زادہی مکرم آقا شیخ علی / - حفظہ اللہ تعالی - کہ پس از بلوغ و رشد ایشان ناظر باشند و سرکار شریعتمدار متولی و خدای نخواستہ بعد از سرکار شریعتمدار تولیت با

آقازاده‌ی مکرم مذکور و نظارت با یکی از اولاد دیگر ایشان باشد / الارشد فالارشد به شرط امانت و فطانت و امکان اجتماع و عدم لجاج و خیانت و الا نظارت با ولد موصوف دیگر سرکار شریعتمدار باشد در صورت وجود و الا نظارت نیز با متولی / باشد یعنی حق النظاره مال ایشان باشد تا زمان وجود ولد موصوف و لو از طبقه‌ی ثانیه و بعد از طبقه‌ی اولی تولیت با اولاد موصوفین متولی و نظارت با اولاد موصوفین ناظر / به شرط مذکور به نحو مذکور باشد و در صورت عدم در دست دو نفر امین عالم بلد باشد تا از اولاد متولی موصوف و ناظر موصوف به هم رسد و صیغه‌ی وقف علی الوجه الشرعی جاری شد / و قبض و اقباض و عمل به مقتضاء وقف به عمل آمده. تحریر فی چهارشنبه بیست و نهم شهر شعبان از شهر سنه‌ی ۱۲۵۸ الامر کما سطر، حرره الاحقر جعفر. محل مهر: (الله خالق کل شیء، عبده محمد جعفر).

ضمیمه:

ملا محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی یا انزانی از مجتهدین و علمای منطقه انزان بود و مدتی را در محضر رجال قاجار در تهران سپری نمود.

وقف نامه شماره ۵۳۷ به تاریخ ۱۲۵۸ هجری قمری یک تجدید قف نامه می باشد و مسجل نیست که واقف در قید حیات بوده است یا خیر.

انزانی های بندر انزلی



حدود دویست خانوار به اتفاق دو فرزند جوان حمزه سلطان در تاریخ ۱۱۷۴ هجری شمسی از بندرگز به بندر انزلی آمدند و به کمک مرتضی قلی خان قاجار که دارای قدرت سیاسی در منطقه قفقاز و گیلان بود به جایگاههای ویژه این بندر مهم دست یافتند و حفاظت شهر و بندرگاه و امورات گمرکی و حمل و نقل کشتی ها به این طایفه سپرده شد.

به گفته مورخین روسی در حدود ۸۰ الی ۲۰۰ تفنگچی انزانی نیز به پاسداری از ابنیه ها و بندرگاه و شهر می پرداختند. قدرت مرتضی قلی در حفظ جایگاه انزانی ها بسیار مثمر ثمر بود.

طهماسب خان از نواده حمزه سلطان، بعدها لقب خان را برای خود و طایفه خود از فتحعلیشاه قاجار دریافت نمود و این طایفه در بندرانزلی صاحب مکنّت و موقعیت ویژه توسط قاجاریه گردید.

در جنگ های ایران و روس، این بندر کمک های شایانی را به قوای ایران در بادکوبه و قفقاز نمود.



قوای انزانی ها به فرماندهی عالیجاه حمزه سلطان در قفقاز نیازمند کمک انزانی های بندرانزلی بود و بسیار همت گردید، در ارسال تدارکات و پشتیبانی و قوای کمکی توسط انزانی های بندرانزلی.

انزانی ها دربندرگاه صاحب کشتی بوده و تبادلات ما بین بندرگز و بادکوبه و آستاراخان تا قبل از پهلوی اول بطور مداوم وجود داشته و عشیره و طایفه انزانی جهت دید و بازدید با کشتی به دیدار هم می رفتند.

البته در طی یک دوره صد ساله این مراودات مراسلات به حداقل رسید.

بطوریکه درآتش سوزی نوکنده، آخرین گروه از انزانی های انزلی و برای آخرین بار به بندرگز آمدند و به هوای کمک و کوچ فامیل به خدمت بزرگان طایفه رسیدند.

انزانی ها در بندرانزلی نیز بصورت همبسته و منسجم زندگی می کردند و بدین سبب دارای پیران و بزرگان خود بودند و توانستند فامیل و هویت خود را حفظ کنند.

گزارش حضور انزانی ها در بندر انزلی توسط رابینو محقق انگلیسی به ثبت رسیده است.

هم اکنون؛ فامیلیهای انزانی و انزانپور و ملاح در انزلی زندگی می کنند و خود را از سلاله حمزه انزانی میدانند

تاریخ مهاجرت حدوداً به سالهای ۱۱۷۴ تا ۱۱۷۵ هجری شمسی بر می گردد.

ملاح هان را در انزلی به فامیلی های نواب، خان، ربانی، انزانی، انزانپور، ملاح می شناختند که جملگی بزرگان و محافظان انزلی از دست اشراار بودند.

و به سبب محافظت از شهر از دولت مواجب می گرفتند.



مجموعه گفتارها در خصوص انزلی مربوط به نقل و قول طایفه ای و گفته های مرحومان رضاعلی و هرمز ملاح و جستاری از تقویم پیشینه بندرانزلی می باشد.

راینو در ولایات دارالمرز گیلان آورده است:

جمعیت این شهر با خارجیانی که در آن به سر می برند به ۸۰۰۰ نفر می رسد. در آن هنگام، تعداد دکان های بندرانزلی به ۷۹۰ باب رسیده بود و سه کاروانسرا و تعداد زیادی انبار و دو مدرسه به شیوه ی مدارس اروپا یکی برای پسران و دیگری برای دختران احداث شده بود و چهار مسجد نیز به نام های: مسجد خان، مسجد سرخی، مسجد استاد محمد رضی و مسجد تازه، ساخته بودند. همچنین به نوشته ی مورخین روسی، ۱۰ باب حمام به نام های زیر در شهر وجود داشته است:

- ۱- حمام شاه یا سه شنبه. ۲- حمام بازار یا شنبه. ۳- حمام داروغه یا یکشنبه. ۴- حمام حاجی میرزا زکی یا جمعه. ۵- حمام عمید همایون.

۶- حمام حاج رضا علی اوف. ۷- حمام مشهدی کاظم علی اوف. ۸- حمام تازه آباد یا دوشنبه. ۹- حمام پنج شنبه. ۱۰- حمام خان یا شاه کوچه یا چهارشنبه.

براساس مندرجات سفرنامه هایی که توسط خارجی ها و گاهی ایرانیان در قرن های اخیر تحریر یافته، بندرانزلی محل سکونت اقوام و طوایف گوناگون از تیره ها و قبایل مختلف بوده است.



زبان ساکنان انزلی- که بیشتر آن ها از سایر نواحی بدان جا کوچ کرده اند- گیلکی، فارسی و ترکی است و اهالی، عموماً شیعی مذهبند. از طوایف قدیم این شهر طایفه ی سرخی یا سرخه ای و طایفه ی استاد محمد رضی را باید نام برد و از سرشناسان این طایفه انزانی که مسلک حیدری داشتند طهماسب خان که در زمان سلطنت فتحعلی شاه، عنوان

خانی گرفت، نامورتر از دیگران است و بیش از دویست و پنجاه خانوار از بازماندگان او در انزلی و رشت سکونت دارند.

همچنین طایفه ی انزانی که بازمانده ی تفنگچیان انزان استرآباد هستند، در سال ۱۱۷۴ هجری شمسی تحت فرمان جعفرقلی خان و مرتضی قلی خان- از نوادگان حمزه سلطان انزانی- در این شهر سکونت یافتند. در زمان رابینو (۱۳۳۱ هجری قمری) تعداد چهل و پنج خانوار ارمنی نیز در انزلی زندگی می کردند که کلیسای ایشان در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه به علت آتش سوزی خراب شد.

بزرگترین اماکن شهر مثل حمام خان و مسجد خان و بسیار ابنیه های عمومی دیگر متعلق به انزانیان بوده است.

بسیار اسناد در این خصوص در گیلان وجود دارد در خصوص انزانیان بندرانزلی که عده ای نیز فامیلی ملاح دارند و حتی روستایی در اطراف انزلی وجود دارد بنام انزان و نوکنده که عده ای با فامیلی ملاح در آنجا زندگی می کنند.



بر مبنای نقل و قول سینه به سینه ، آقابزرگ پدر میرزا کوچک خان نیز از انزانی های بندرانزلی بودند و در واقعه جنگ بندرگز به کمک طایفه خود در بندر انزلی و با شجره نامه طایفه ای به نوکنده آمده و فرزند خود میرزا کوچک خان را از زندان قوای قهارخان استرداد نمودند.

سیر مطالعات و تهیه اسناد بیشتر به عهده خوانندگان تا در آینده به پژوهش در این زمینه بپردازند.



موسسه باربری ملاح

اولین موسسه باربری مدرن در قلب شهر رشت - سال تاسیس ۱۳۸۸ شمسی

این بنگاه قدیمی ترین و بزرگترین بنگاه مسافربری و باربری در شهر رشت بوده است. در قلب شهر یعنی میدان زرجوب به سمت استخر. مدرنترین بنگاه در زمان خود بود، که در اواخر قرن نوزدهم بنا گردیده بود.

مدیر این موسسه مرحوم آقاحسین ملاح از تجار بزرگ رشت بود. در آتش سوزی نوکنده ؛ توسط ایشان هدایایی توسط بنگاه فرستاده شد.

در چندین نوبت بدنبال فامیل و آشنایان ؛رانندگان کامیون را گسیل نمود که کسانی گویا به ایشان برخوردند که از گذشتگان و بزرگان طایفه بی اطلاع بودند.

از مرحوم ابراهیم شاه ملاح نقل بود که با شخصی از رشت برخورد کرده که مدعی بود بنگاه باربری دارد و بدنبال فامیل خود در استرآباد می گردد.

به سبب بلاوارث بودن و پس از فوت ایشان تا سالها بنگاه بلاصاحب و بلا استفاده بود. تا اینکه گذر بنده به این بنگاه با سردر بسیار بزرگ و تابلویی بسیار زیبا و قدیمی افتاد. بدنبال مدیر مجموعه گشتم اما کسی را نیافتم. مرحوم آقا حسین ملاح؛ خواهری داشت که چند فرزند داشت و خانم ملاح؛ فامیلی کوچکترین فرزند خود را به نام ملاح تغییر داد. تا مگر فرزندش صاحب ورثه برادر گردد.

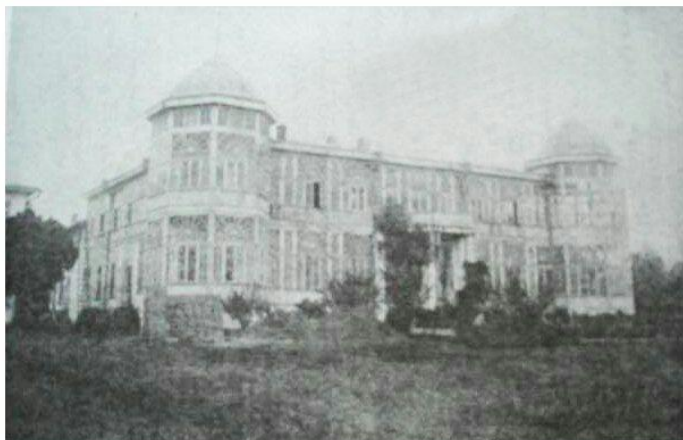
بنا به دلایلی هنوز به نام این خواهر زاده سند نخورده و بنگاه مرحوم در قلب شهر رشت با ارزش تقریبی میلیارد ها تومان؛ هنوز بلاتکلیف بین شهرداری و خواهر زاده اش می باشد.

فعلا در این مجموعه بزرگ؛ تعدادی تعمیرگاه وجود دارد که اجاره نشین آقای ملاح می باشند.

خاطر نشان می شود که مرحوم آقا حسین ملاح از ملاحان بندرانزلی بودند، وی از طایفه انزانی های بندرانزلی و از نوادگان حمزه سلطان بوده

است، که بسبب خشم آغامحمدخان از حمزه انزانی به انزلی کوچ کرده بودند.

شرح گفتارها در خصوص وضعیت انزانی ها در بندر انزلی بسیار در گفتارهای بزرگان طایفه انزانی در منطقه استرآباد نقل و قول می گشته و از موقعیت پسر عموهای خود در بندرانزلی آگاه بوده اند.



کاخ خوشتاریا (میان پشته)

علت مهجور ماندن نام و آوازه حمزه سلطان انزانی در تاریخ



بایستی سه موضوع مهم را در رابطه محو و یا پنهان شدن بسیاری از اسناد و قرائن دخیل دانست. مورد اول در خصوص خارج شدن منطقه استرآباد تا اشرفیه از شرایط سوق الجیشی و مورد توجه قرار گرفتن مناطق دیگری از ایران همچون تهران و تبریز بود.

انتقال مرکز حکومت از اشرفیه به تهران باعث گردید تا بسیاری از اقوام شمالی همچون انزانی ها و ترکمن ها و افغان ها از مرکز تحولات و مبادلات دور بمانند و اقوام دیگری همچون ترکها و لرها و سایرین بر مسند امور تکیه زنند.

انتقال مرکز حکومت از اشرفیه به تهران، شروع اضمحلال و فروپاشی قدرت آغامحمدخان بود و بسیاری از بزرگان از دور و بر او جدا شدند.

مورد دوم مربوط به کودتای نافرجام توسط برادران آقامحمد خان و حذف بسیاری از بزرگان بود که تا قبل از کودتا در رأس امورات و وزارت بودند و اشراف بر امورات مملکت داشتند پس از کودتا، جملگی برادران آغامحمدخان محکوم به زندان و اعدام شدند و به نوعی از حکومت کنار گذاشته شدند و بسیاری از نزدیکان نیز از مقامات وزارت و عمارت و صدارت کنار گذاشته شدند.

در این میان حمزه انزانی نیز به مانند مرتضی قلی، مورد غضب پادشاه واقع گردید و تمامی سپاه وی نیز از جرگه قشون پادشاهی خارج گردید. حمزه انزانی از تمام مواهب امیری و وزیری محروم و تمام مواجب سپاه نیز قطع گردید، این اتفاقات در سال ۱۱۷۴ و دقیقاً در دومین تاجگذاری وی در اشرافیه اتفاق افتاد.

و مورد سوم اینکه مرگ زود هنگام آغامحمدخان، پایانی بود بر سلسله فرمانها و انتصابات و مجموعه بزرگانی که وی را در راه رسیدن به حکومت یاری نمودند. با شروع پادشاهی فتحعلی شاه و مرکزیت تهران به عنوان پایتخت، بسیاری از بزرگان یا خلع ید یا خود کنار کشیده و یا کشته شده بودند.

کل فعالیت های حمزه سلطان در دوره آغامحمدخان از بدو ورود به تاریخ ۱۱۶۲ شمسی تا ۱۱۷۴ شمسی و به مدت ۱۲ سال بوده است که تماماً

در خدمت آغامحمدخان و صرف فتوحات و جنگ های مختلف در سراسر بلاد پیرامون دریای خزر گردید.

آغامحمدخان پس از کودتا، مجدداً در اشرفیه تاجگذاری نمود به سال ۱۱۷۴ شمسی و اندکی بعد به سبب ترس از انتقام برادران و طرفدارانشان و علی الخصوص مرتضی قلی و امیرانی چون حمزه انزانی، به تهران رفت و آنجه را مرکز حکومت خود قرار داد.

آغامحمدخان به فاصله دو سال پس از کودتا یعنی سال ۱۱۷۶ شمسی و توسط عده ای از همان کودتا گران در قلعه شوشی به قتل رسید.

از دلایل عمده دیگر در خصوص مهجور ماندن طایفه انزانی را میتوان به خیانت عباس میرزا به قشون حسن خان ساری اعلان و شکست نابهنگام قشون انزانی در جنگ ایروان و دستگیری حمزه انزانی توسط پاسکوویچ نام برد.

پس از عهدنامه ترکمن چای، قشون انزانی به دیار خود بازگشته و دیگردرهیچ قشون کشی شرکت نداشته اند. ازعمده دلایل دیگربرای مهجور ماندن نام و آوازه حمزه سلطان انزانی را بایستی به وقایعی که دریک مقطع خاصی از تاریخ روی داده نسبت داد.

قشون انزانی به فرماندهی حمزه سلطان در دوره دو پادشاهی بوده که از منظر تاریخ عمومی ما، چهره جالبی ازخود به جا نگذاشته اند.

وقایع هولناک کشتار در دوره آغامحمدخان و واگذاری قفقاز به روسها در دوره فتحعلیشاه باعث گردید که تمام زحمات و فعالیت های قشون انزانی و حمزه سلطان در یک دوره چهل ساله نادیده انگاشته شود.

عدم توجه تاریخ نگاران معاصر با توجه به سیاستهای رژیم پهلوی در تحقیر و حذف قجرها نیز از عمده دلایل عدم نگارش و یا محو دست نوشته ها در خصوص این طایفه بزرگ بوده است.

علاوه بر اینکه انقلاب مشروطیت در مخالفت با بزرگان انزانی در وقایع جنگهای بندرگز و گرگان در دوره محمد علی شاه قاجار نیز مزید بر علت گردید، و این طایفه و بزرگان از دیدگاه مشروطیت به عنوان فئودال معرفی می گردیدند.

حمزه سلطان در دوره زندگی پراز فراز و نشیب خود تا سرحد جان برای یکپارچگی این سرزمین جانفشانی کرد و القاب عالیجاه و مقرب الخاقان توسط شاهان وقت به ایشان اعطاء گردید. حمزه سلطان از سال ۱۱۸۳ تا ۱۲۰۶ شمسی کلاً در خدمت ایران و در مقابله با تجاوزات روسیه بوده است.

شرح و رشادت های وی بطور خلاصه در منطقه استرآباد و قفقاز نگاشته شده است و عدم توفیق در یاد آوری تاریخ را بایستی در جهت گیری های سیاسی مورخان و تاریخ نویسان جستجو کرد.

پراکندگی خوانین در منطقه انزان



در عهد ناصر الدین شاه و بر مبنای شواهد و اسناد، مصادف بود با تقسیم قدرت بین خوانین انزانی در سراسر دوازده منطقه بلوک انزان به طوریکه هر یک از نوادگان حمزه سلطان بر یک دهستان و منطقه حکومت می راندند.

رضا قلی خان هدایت در سفرنامه خوارزم از محمد باقرخان انزانی نام می برد که در منطقه استرآباد دارای قشونی بود.

تایلر تامسون معاون سیاسی کنسول انگلیس نیز از ذوالفقارخان در حوضه نوکنده به عنوان خان نوکنده و زمان خان به عنوان کلانتر منطقه گز نام میبرد.

آقای کاپیتان چارلز فرانسیس مکنزی در سفرنامه خود از شخصی نام رحیم خان انزانی در منطقه گز و حومه صحبت می کند.

تمام دوازده منطقه انزان توسط بزرگان طایفه انزانی که ساکن در آنجا بودند اداره می شد.

کل عشیره انزانی به هنگام ورود به منطقه بلوک دوم انزان در حدود هزار خانوار بودند و پس از یک دوره صدساله و بر مبنای آمار سال ۱۲۷۶ قمری در رساله آمار نفوس استرآباد به تعداد ۸۶۱۶ نفر سرشماری گشته اند.

دوازده روستا که شامل :

ردیف	نام روستا	تعداد (نفر)	ردیف	نام روستا	تعداد (نفر)	ردیف	نام روستا	تعداد (نفر)
۱	کارکنده	۵۴۹	۵	سرمحله	۲۵۸	۹	جفاکنده	۵۴
۲	کلادار سوته	۳۸۱	۶	ولفرا	۲۵۱	۱۰	نوکنده	۲۲۲۱
۳	باغو	۳۱۲	۷	دشت کلانه، وطناء، استینوا	۴۵۸	۱۱	لیوان	۱۱۹۰
۴	سرتاق	۲۵۸	۸	بندرگز	۱۱۴۸	۱۲	هشتیکه	۱۱۹۰

آمار فوق نشان می دهد که بیشترین جمعیت در نوکنده کنونی متمرکز بود و بندرگز صرفا یک بندرگاه در جهت امورات کل منطقه استرآباد بوده است و عمدتاً از مهاجرین و کارگران و تجار تشکیل گشته بود.

گروه ها و خاندان های بومی و همچنین مهاجرین کوهستان و سایر بلوک بر تعداد نفوس منطقه در طی یکصد سال افزوده است.



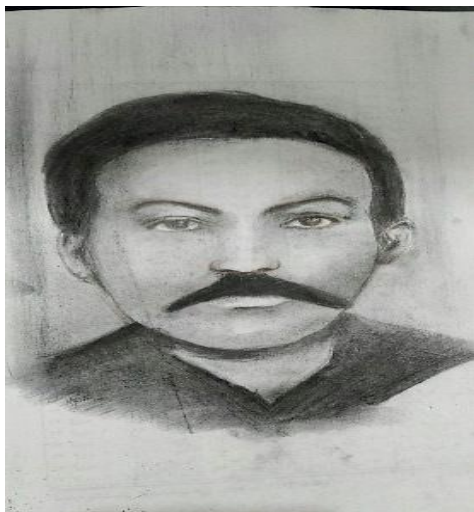
ساختمان گمرک بندرگز که توسط مهندسین بلژیکی که در سال ۱۲۸۱ شمسی احداث گردید.

نوادگان تیره ملک نبی، هرکدام دریکی از مناطق ۱۲ دوازده گانه بلوک حاکم بودند که ذکر الباقی در تاریخ و اسناد موجود است.

دردوره محمدعلی شاه قاجار به دوچهره بزرگ انزانی در اسناد تاریخی برمی خوریم که توانسته بودند سهمی برای طایفه انزانی در تاریخ بخرند. محمدعلی خان سرهنگ و قهارخان انزانی که هر دو را بسیار در اسناد و تاریخ ذکر کرده اند.

الباقی خوانین به همراه کلیه طوایف انزانی در همیشه تاریخ دویست ساله در کنار همدیگر و به وقت سخت، هم پیمان و همراه بزرگان و رجال طایفه بودند.

جنگ مشروطه طلبان با قوای قهار خان ملاح



قهارخان ملاح ملقب به سالار اشجع

۱۲۸۲ تا ۱۲۹۹ شمسی محل درگیری: نرسیده به بندرگز

بعد از استبداد صغیر و تبعید محمدعلی شاه به روسیه؛ ایران با یک مشت خوانین مواجه بود که داعیه قدرت داشتند.

غیراز دو شهر رشت و تبریز در الباقی شهرها هدف از مشروطیت رسیدن به قدرت توسط خوانین بود.

دراین راستا لرها بسیار فعال بودند .

سماجت عده ای از بزرگان و وزیران و علما، محمدعلی شاه را برآن داشت تا دوباره به ایران برگردد و زمام امور را در دست بگیرد.

روسها با سماجت شاه در بازگشت به ایران ریسک نکرده و بهترین گزینه های حامی شاه را انتخاب نمودند.



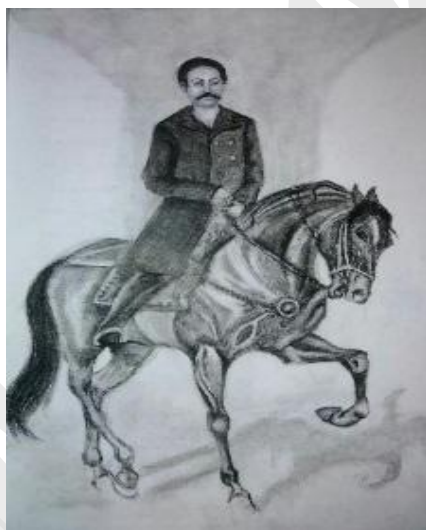
در آن زمان مهد قاجار منطقه گرگان بود اما به سبب اشراف گرایی و گرفتن سکان مملکت؛ اکثر بزرگان قاجار توسط شاهان سلسله قاجار به حاکمان مناطق مختلف تعیین می شدند و در آن موقعیت دیگر نمی شد روی طایفه قاجار حساب کرد.



قهارخان ملاح ملقب به سالار اشجع

در سال اول تبعید: محمدعلی شاه توسط کشتی و ناوگان روس؛ در شرق دریای خزر پهلوی گرفت و بهترین گزینه ها برای تحویل دادن شاه تعیین شد.

یکی از این گزینه ها کسی نبود غیر از قهارخان انزانی (ملاح) معروف به سالار اشجع.



اسناد نقل و قول و سینه به سینه مربوط به هرمز ملاح و رضاعلی ملاح شاه در منزل قهارخان در نوکنده فعلی سکونت داشت و روایت رضاعلی ملاح در آن زمان که ده سال داشت، عنوان کرده که حتی دماغ محمدعلی شاه را زنبور زده بود و دماغ شاه ورم داشت.

قوای لر به محض اطلاع از حضور شاه با قشونی متشکل از یک سری مشروطه طلبان تهران و رشت راهی بندرگز شدند. در میان قوای لرها میرزا کوچک جنگلی نیز بود.

در نهایت این جنگ با دلاوریها و حرکات شجاعانه انزانی ها و ترکمن ها و کردهای کرد محله؛ به شکست لرها انجامید.

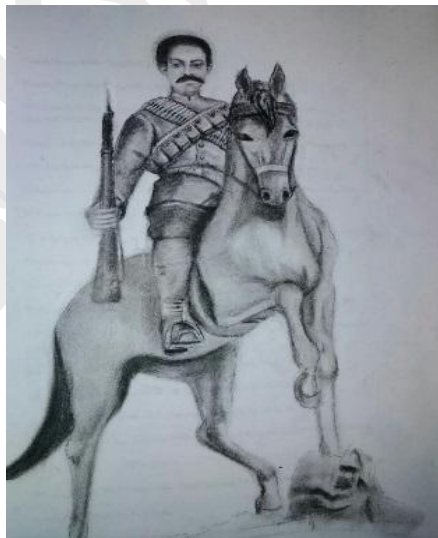
بسیار لرها کشته و عده ای هم اسیر شدند که در میان اسرا میرزا کوچک نیز بود که پایش تیرخورده بود و لنگی تا آخر عمرش به سبب تیری بود که توسط انزانی ها زده شده بود. اسرا به کمپ اسرا به محله ای در نوکنده برده شدند و کشتگان در معصوم زاده فعلی دفن شدند.



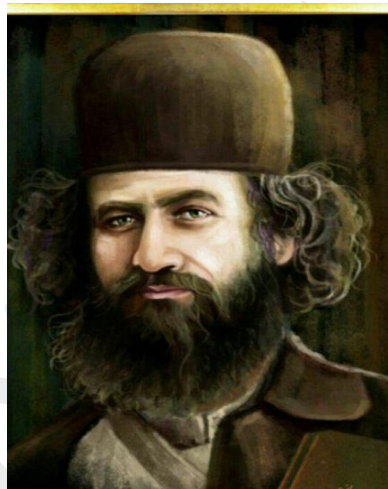
البته از انزانی ها نیز بزرگانی کشته شدند که شرح آن خواهد آمد.

محمدعلی شاه توسط قهارخان ملاح تا نزدیکی های فیروزکوه اسکورت شد و در حالیکه قوای تهران به سپاه محمدعلی شاه افزون شدند، قهارخان از شاه رخصت خواست تا برگردد و علت برگشت را حفاظت و نگهداری مناطق متصرفه عنوان نمود.

البته هوش و درایت قهارخان بسیار در برگشتش موثر بود. او می دانست که در تهران نمی تواند مقابل قوای مشروطه بایستد. دراین راستا بسیار از نزدیکی شاه استفاده نمود و حاکمان منطقه استرآباد تا بابل را از طایفه گماشت. بزرگان دیگری نیز بودند که حاکم گشتند اما بسبب دور ماندن و منزلت دولتی؛ هویت خود را فراموش و حتی فامیلی خود را عوض نمودند.



بعد از برگشت قهارخان به نوکنده؛ شخصی بنام آقا بزرگ از رشت و با کشتی به بندرگز و سپس منزل قهارخان آمد و شجره نامه ای را نشان داد دال بر فامیل بودن، رضاعلی در آن مقطع ده سال داشت وکل این صحنه را دیده بود.



آقا بزرگ در اصل کاتب و میرزا بود که در محله استا سرای رشت سکنی داشت اما مرحوم رضا علی گمان میکرد وی دکتر است. به سبب کمک های اولیه ای که به مجروحان و اسیران جنگ می داد.

آقا بزرگ اعلام نمود که پسرش توسط قوای ملاحان اسیر و درکمپ اسرا می باشد. اسم پسر وی میرزا کوچک جنگلی بود. پایش تیرخورده و مجروح در گوشه ای افتاده بود. رضاعلی صحنه جراحی و پانسمان را شرح داده و بدین سبب وی را دکتر خطاب می کرد.

میرزا کوچک و بسیاری دیگر توسط قهارخان آزاد شدند و عده‌ای نیز در آنجا ماندند و محله لرها در نوکنده بقایای کمپ اسرا می‌باشد. مجلس مشروطیت برای بار دوم محمدعلی شاه را بدون موجب به روسیه تبعید کرد.

مجلس مشروطیت با کمک خوانین لر و تهران؛ اقدام به اجیر نمودن تفنگچی جهت کشتن قهارخان نمودند و وی در یک غروب هنگام برگشت از سالیکنده به نوکنده در میانه مسیر با ضرب گلوله مامور اجیرشده مشروطه خواهان از پا درآمد و شهید شد.



نام و یادش همیشه گرامی باد. البته در میان خوانین انزانی دشمنانی داشت که با داعیه مشروطه طلبی سعی در کسب قدرت داشتند که از ذکر نام آن بزرگواران خودداری می‌کنیم.

با شهادت قهارخان عملا بلوک دوم گرگان (منطقه انزان) و استرآباد به دست مشروطه طلبان افتاد اما مهره ها دست نخوردند زیرا هنوز حکومت قاجار برقرار بود.

تمایلات میرزا به شروع انقلاب جنگل در ابتدا از مازندران بود که بنا به دلایلی جنگل های کسماء در گیلان انتخاب گردید.

مرحومان عباس انزانی و رضاعلی ملاح پیگیر فعالیت های او در انقلاب جنگل بودند. شرح دوستی و صمیمیت مرحوم عباس خان انزانی و میرزا کوچک به کنگره ملل شرق در باکو برمی گردد که به دعوت ولادیمیر ایلیچ معروف به لنین صورت پذیرفته بود .

شرح وقایع عباس خان انزانی را در کنگره ملل شرق در باکو بررسی می کنیم.

فصلنامه اختصاصی مطالعات فرهنگی میرداماد، در شماره یازدهم در سال سوم به تاریخ تابستان ۱۳۹۷ و توسط محمود اخوان مهدوی، مقاله ای را تحت عنوان «اسارت در بندرگز» به چاپ می رساند.

این مقاله خاطرات سردار معتضد (فرمانده توپخانه شرق) بوده و در خصوص لشکرکشی مشروطه خواهان به بندرگز در مقابله با محمدعلی شاه می باشد و به دلایل شکست و اسارت می پردازد.

خاطرات سردار معتضد در بسیاری از مطالبش، منافاتی با نقل و قول بزرگان ندارد و فقط به دلیل قرار گرفتن در جایگاه مشروطه طلبان از بیان قدرت و بزرگی افتخارات سرداران انزانی و قوای محمدعلی شاه طفره می رود و به دلیل عدم شناخت قوای مقابل، در پرداخت سران و چهره های نظامی و خوانین طرفدار و حامی محمدعلی شاه ناتوان است.

سایر مقالات چاپ شده در استان گلستان مانند بنیاد مختومقلی فراغی در تاریخ سوم مرداد ماه ۱۳۹۶ و به قلم محمد قجقی نیز کاملاً و سطر به سطر برگرفته از خاطرات سردار معتضد می باشد.

شرح وقایع مشروطیت در استرآباد و جبهه گیری خوانین انزانی و محمدعلی میرزای قاجار در مقابل مشروطه طلبان تهران و رشت را به طور مفصل در جلد دوم طایفه انزانی بررسی خواهیم نمود.



محمدعلی میرزا

کنگره ملل شرق در باکو



روز هشتم شهریور ۱۲۹۹ به ابتکار حزب کمونیست روسیه بلشویکی اولین کنگره بزرگ رهبران حزب کمونیست کشورهای آسیائی و آفریقائی تحت عنوان «کنگره ملل ستمدیده مشرق زمین» در شهر باکو در ساحل دریای خزر برگزار شد.

هدف از این اجلاس که بیش از یکهزار نماینده کمونیست در آن شرکت داشتند ایجاد هماهنگی میان احزاب کمونیست کشورهای آسیائی و آفریقائی با یکدیگر و همسو ساختن حرکت آنها با حزب کمونیست روسیه بود.

در این کنگره، لنین رهبر شوروی، ضمن حمله به نظامهای سرمایه‌داری، از عموم ملل مشرق زمین دعوت کرد تا با این گونه نظامها به مقابله برخیزند و مسئولیت عمده در سازمان دادن و هدایت این مقابله را متوجه احزاب کمونیست نمود.

لنین، رشته جنگهای خونین علیه بلشویکها در روسیه را به «مزدوران سرمایه‌داری» نسبت داد. کنگره باکو در توجه دادن افکار عمومی جهان به جنگهای داخلی روسیه بسیار حائز اهمیت بود.



از جمله اهداف عمده کنگره باکو بررسی راه های بوجود آوردن تشکیلات کمونیستی در کشورهای ایران، ترکیه، عراق، سوریه و افغانستان و سپس صدور دستاوردهای ایدئولوژیکی انقلاب بلشویکی به این کشورها بود.

افرادی که به عنوان «هیأت نمایندگی کمونیستهای ایران» در این کنفرانس شرکت کرده بودند، در حقیقت تربیت‌شدگان «حزب عدالت» بودند، حزبی که پس از انقلاب اکتبر توسط بلشویکهای روسی برای جذب ایرانیان منطقه قفقاز و کشاندن آنان به داخل منظومه کمونیسم تشکیل گردیده بود.

حیدرخان عمواوغلو بزرگ انقلابی منطقه قفقاز و ایران در دوره مشروطیت، رهبری هیأت ۱۹۳ نفره اعزای ایرانی را بر عهده داشت.

پس از پایان کار در کنفرانس باکو نمایندگان احزاب کمونیست کشورهای آسیائی با اوراق تبلیغاتی و دستورات حزبی به کشورهای خود بازگشتند.

در ایران نیز فعالیت سیاسی حزب کمونیست با بازگشت هیأت کمونیستهای ایران از باکو، شکل سازمان یافته‌تری به خود گرفت

عباس انزانی نماینده حزب عدالت ، از منطقه بلوک دوم انزان و استرآباد در کنگره ملل شرق در باکو

به دعوت ولادیمیر ایلیچ اولیانوف ملقب به لنین (رهبر انقلاب بلشویکی روسیه)



حیدر عمواغلو



عباس خان انزانی

شهریور ۱۲۹۹ مرحوم عباسی انزانی از بندر گز راهی باکو گردید تا در این کنگره بزرگ و بین المللی شرکت نماید.

عباس انزانی به دعوت حیدر عمواغلی که سرپرست هیئت ایرانی بود به این کنفرانس دعوت شده بود.

از میزان ارتباطات حیدر عمواغلی با عباس انزانی هنوز اسنادی در دست نیست اما عباس انزانی را بایستی یکی از اعضای حزب عدالت دانست.

زیرا کلیه کسانی که از ایران به باکو دعوت شده بودند از اعضای حزب عدالت بودند که در رأس آنها حیدر عمواغلی قرار داشت.

عباس انزانی تسلط کافی به زبان ترکی داشت زیرا مادر وی اهل آذربایجان، و به سبب حضور در دانشکده پزشکی باکو، ارتباطات خوبی را با بلشویک های قفقاز برقرار کرده بود.

این گنگره برای اولین بار در سطح آسیا و آفریقا از طرف حزب کمونیست روسیه تشکیل شده بود و کلیه مدعوین به دعوت **لنین** راهی باکو شدند.

حزب عدالت به مدیریت حیدر عمواغلی، عمدتاً سعی داشت که از مناطق مختلف ایران از کسانی برای فعالیت در حزب بلشویکی عدالت استفاده نماید که دارای وجه عمومی و یا از خاندانها و طوایف بزرگ و همچنین دارای فرهنگ و شعور بالا و سطح سواد و تحصیلات بودند.

و در این میان منطقه بلوک انزان و استرآباد، بهترین چهره ها انتخاب گردید که از طایفه انزانی بودند.

عباس انزانی شخصی تحصیل کرده و دارای روابط عمومی بالا از خاندانی بزرگ بود و بهترین گزینه برای یارگیری بلشویکی و فعالیت های انقلابی و همکاری با حیدر عمواغلی بود.

فضای آن دوره فئودالی و ایران در شرایط وخیم اقتصادی بسر می برد و زمینه برای فعالیت های انقلابی و بلشویکی وجود داشت.

شهریور ۱۲۹۹، عباس انزانی با کمک پسرعموهای خود به نام رضا علی ملاح و عابدین شاه ملّاح از راه باغو، (اسکله ای در جوار بندرگز) بطور مخفیانه و شبانه سوار بر کشتی شد تا خود را به کنگره بزرگ انقلابیون جهان برساند. کلیه فعالیت های فعالین حزب عدالت در آن مقطع به سبب مخالفت دولت قاجار مخفی بود.

بزرگترین هیئت از ایران با ۱۹۳ نفر و به سرپرستی حیدر عمواغلی بود. از گیلان بزرگانی چون میرزا کوچک خان و مظفرزاده و چند نفر دیگه حضور داشتند. از دعوت شدگان مازندران اطلاعاتی در دست نیست اما از منطقه انزان و استرabad فقط عباس خان انزانی توسط حیدر عمواغلی دعوت گشته بود و این گواه اعتبار و جایگاه عباس خان انزانی در ایران و آذربایجان بوده است.

این کنگره به مدت یک ماه بطول انجامید و علاوه بر سخنرانیهای لنین شامل برگزاری دوره ها و کلاسهای آموزشی و آشنایی با کمونیسم و برنامه های اجرایی می شد.

در این دوره ها بود که عباس خان انزانی با گروه کمونیست های ایران علی الخصوص میرزا کوچک خان و احسان اله خان و سایرین آشنا و بنای رفاقت گذاشت.



میرزا کوچک خان جنگلی



عباس خان انزانی

و اینکه آیا عباس خان انزانی میدانسته که میرزا کوچک خان یک انزانی می باشد یا خیر، نشانی در دست نیست و به طور یقین بعد ها درمیان گفتگوهای طایفه ای به این مهم پی برده است.

کمونیست های دعوت شده به این کنگره جهانی پس از بازگشت به کشور های خود به بسط و گسترش کمونیست در مناطق خود پرداختند و در ایران نیز در مناطقی همچون آذربایجان و تهران و گیلان و مازندران و حتی اصفهان بسیار موفق عمل نمودند.

اما از دلایل اصلی عدم موفقیت در منطقه استر اباد و بلوک انزان را بایستی به موارد ذیل توجیح کرد:

عباس انزانی از قشر تحصیل کرده و مترقی منطقه بلوک دوم انزان و استر اباد بود و مورد توجه قشر روشنفکری چپ ایران، و خود نیز از یک خانواده خوانین و عشیره ای و از طایفه بزرگ انزانی بود.

طایفه ای با خصلت های درویشی و عرفان ایزدی و خرده مالکیت به سبب نشان خانی از پادشاهان قاجار و تعصب دیرین به سر زمین و وطن که در تاریخ این طایفه موج میزد.

از عمده دلایل دیگر عدم پیگیری اهداف کمونیستی توسط عباس انزانی را بایستی در دل بستگی های قومی و طایفه ای وی جستجو کرد. مرام نامه کمونیستی به مرام اشتراکی و صحبت از اهدافی بود که با خلق و خوی عشیره ای و آداب و سنن انزانی ها همخوانی نداشت.

مضاف بر اینکه تمامی عموها و عمو زاده های وی جزو خوانین و بزرگان منطقه بلوک دوم انزان بودند و هر گونه جبهه گیری درمقابل فامیل را برای وی مشکل و سخت می نمود.

به عبارتی عباس خان انزانی نتوانست اهداف حزبی را در منطقه استر اباد انزان اشاعه دهد. شاید اگر حیدرعمواغلی زنده می ماند شرایط به گونه دیگری رقم می خورد.

عباس انزانی را بایستی بزرگ انقلابی طایفه انزانی و منطقه بلوک انزان نامید. یاد آن بزرگان تاریخ ساز و انقلابی گرامی باد.

ضمیمه:

ولادمیر ایلیچ لنین: رهبر انقلاب بلشویکی روسیه
حیدرعمواغلی: رهبریت مبارزات منطقه قفقاز و ایران در جهت اشاعه و ترویج انقلاب کمونیستی.



دو اتفاق بزرگ در نوکنده

در سال هایی ما بین ۱۲۸۰ تا ۱۲۹۰ خورشیدی و به فاصله چند سال از هم؛ دو اتفاق بزرگ برای جمعیتگاه نوکنده رخ داد، **شیوع وبا و آتش سوزی اماکن مسکونی در این منطقه.**



راوی رضاعلی ملاح چنین عنوان نمود که فاصله زمانی بین این دو اتفاق در حد چند سال بوده و باعث دگرگونی های بسیاری در ساختار اجتماعی و فرهنگی منطقه گشته بود.

دگرگونی ساختار اماکن مسکونی نیز بعد از این دو حادثه بوقوع پیوست.

تا قبل از حوادث فوق؛ زندگی بصورت ایلاتی و منطقه بندی طوایف بوده که از یکدیگر فاصله می گرفتند.

مرز خانوارها و خاندان ها بصورت چپر بوده که پوششی از چوب درختان بود و سقف خانه ها جملگی گالی پوش بودند.



شرایط بهداشت عمومی در میان خوانین و خانزاده ها و طوایف خاص با
الباقی طوایف متفاوت بوده و هر یک در سطوح متفاوتی از نظر بهداشت و
سواد عمومی قرار داشتند.

نوکنده به جهت حضور یکسری از ملاکین و خوانین و چرخش پول و
محوریت سیاسی و اجتماعی؛ باعث حضور و خوشنیشینی طوایف مختلفی
در طی دوپست سال اخیر گردید و به غیر از مازنیها؛ الباقی از کوهستان
و یا ییلاق و یا اطراف و اکناف به این مرکزیت کوچ کرده اند.

علت شیوع وبا بر کسی آشکار نیست اما با شروع وبا؛ بسیاری از طوایف
به کوهستانها و عده ای به ییلاق پناه بردند.
با شدت گرفتن وبا و در امان ماندن از آن هر یک از طوایف دنبال چاره و
گریزی از این مهلکه کشنده بودند.

یک گروه از انزانی ها همچون قهار خان، هاشم خان، قادر خان و
باقر خان به همراه عشیره و خانواده و فامیل به سمت شاهکوه کوچ
نمودند.

تا خود را به منطقه امن ییلاق شاهکوه برساندند (شاهکوه از بخش های کوهستانی شاهرود می باشد).

رابطه انزانی ها با خوانین و مردم شاهکوه از دیر باز وجود داشته بنا به گفته هایی که قبلا ذکر آن در مقالات قبلی بیان گشته است.

سایر انزانی ها، به همراه عشیره و فامیل خود، در منطقه ماندند و به همیاری و کمک برای در امان ماندن از آن مهلکه پرداختند.

ذکر تعداد متوفیان و کشته شدگان را کسی برآورد ننموده اما از گفتار و صحبت ها چنین برمی آید که تعداد جانباختگان بسیار بوده است. بر مبنای صحبت ها؛ عموما قشر کودکان و جوانان را شامل می شده است.

مرحوم رضاعلی که با خانواده مادری خود (دوران طفولیت) در منطقه حضور داشته عنوان نموده که جملگی طایفه انزانی به سمت غرب نوکنده در جایی ما بین محدوده دهستان لیوان غربی جمع گشته و صحرای بی درخت و علف را برای اسکان انتخاب نمودند.

و دور تا دور منطقه اسکان را با چوب خشک آتش می زدند و بر این گمان بودند که با آتش و دود حاصل از آن، از شر بیماری وبا در امان خواهند بود.

گویا جنگل نوکنده مامن سالم و امنی برای پناه گرفتن نبود و به سبب انبوه درختان و حیوانات گزنده و درنده، جملگی اسباب شیوع و انتقال بیماری بودند و روشن نمودن آتش در جنگل بسیار خطرناک بود.

از یک طرف بسیاری با مشکل بزرگی برای جمع آوری اجساد و انتقال آنها از منطقه وجود داشت، که در این میان یک طایفه کوچکی در نوکنده زندگی می کردند به نام و فامیلی "عرب...."

عرب ها جملگی گاومیش دار بوده و در سواحل نوکنده تا بندرگز به پرورش و نگهداری گاومیش می پرداختند.

این افراد بنا به گفته مرحوم رضاعلی ملاح ؛ تنها افرادی بودند که مسئولیت کفن و دفن اجساد را در نوکنده و منطقه به عهده داشتند. عرب ها ؛ با کرباس یا پارچه ؛ صورت خود را می پوشاندند و اجساد را در محلات تحویل می گرفتند.

تمامی اجساد به رودخانه نوکنده که در آن زمان بسیار پر آب بود آورده می شد و در مرکز بازار کنونی.....و توسط عرب ها ؛ غسل، شسته و کفن و دفن می شدند. گویا در آن مقطع وادی نوکنده درجایی ما بین نوکنده و گز (انزان) بوده است.

قریب به یکسال طول کشید تا جمعیتگاه نوکنده به روال عادی برگردد و طوایف به اطراق گاه خود برگردند.

در این میان، قشری از انزانی ها، که با اسکان در صحرای لیوان، با سپری کردن آن دوران سخت و دشوار، جزو اولین طوایفی بودند که به سبب دلبستگی به موطن و زادگاه خویش به نوکنده برگشتند.

به فاصله چند سال پس این واقعه،
اتفاق بزرگ آتش سوزی جمعیتگاه نوکنده صورت پذیرفت.



یکی از ماه های تابستان و شروع بادهای گرم موسمی؛ و فصل کشت و زرع زارعین محلی، و با خانه هایی پوشیده از گالی های خشک و چپرهای خشک در گرمای آتشین تابستان، در یک غروب، وقتی کشاورزان به خانه برمی گشتند، پیر زنی بنام "ننه کلاهی" که از کُلاهی های مازنی خیل بود نیز پس از برگشت از کشاورزی بدنبال آتش جهت روشن نمودن اجاق از حیاط خانه همسایه و گرفتن یک تکه ذغال

روشن و انتقال آن به خانه خود بود(کلاهی ها چند خانواده بودند که در منطقه مازنی خیل زندگی می کردند).



باد شدید گرم می وزید و ذغال و آتش روشن به خانه ای سرایت نمود و شروع آتش سوزی از محله مازنی خیل آغاز گردید.

شرحی از این اتفاق در نوکنده نیز در کتاب زنان پیشگام ایرانی نوشته فرنگیس ملاح دختر آقا بزرگ خان ملاح نیز آمده است که هیچ چیز حتی آب نیز بکار نیامد تا بتوان با آن آتش گالی های منازل خاموش گردد.

همت اهالی ره به جایی نبرد و بسیاری از محلات در آن شب سوختند.





این حادثه باعث گردید تا بسیاری از نوکنده کوچ کنند و جمعیت طوایف پراکنده گردید.

موقعیت محله انزانی نیز تغییر کرد و جابجایی صورت پذیرفت، عده ای خوانین به اطراف نوکنده کوچ کردند، همچون قهارخان که به باغو رفت.

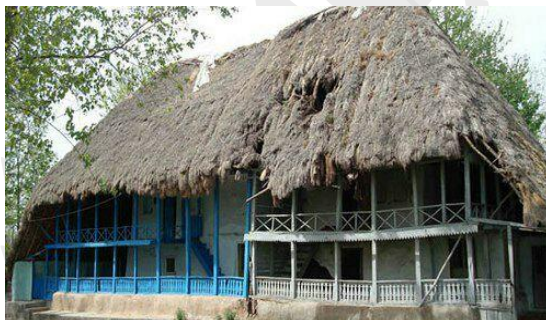
پس از این حادثه، سبک خانه سازی تغییر بسیاری کرد و پوشش سقف از گالی به سفال و مرزبندی خانوار از چپر به سنگ تغییر یافت.

مرحوم رضاعلی نقل میکند که پس از این حادثه و بازتاب فاجعه میان انزانی های ساکن در بندر انزلی هیئتی از بزرگان انزان از منطقه انزلی به سمت نوکنده آمدند و خدمت خوانین رسیدند و از طایفه درخواست نمودند که در نوکنده نمانده و به همراه هیئت به انزلی کوچ کنند.

رضاعلی نقل می نمود که انزانی های انزلی چنین اذعان داشتند که ما در انزلی دارای مکنت و لقب خان می باشیم و آبنيه های بزرگ شهر جملگی متعلق به ما می باشد.

آنها صحبت از حمام خان، مسجد بزرگ خان، مدرسه خان و سایر آبنيه های عمومی می کردند که متعلق به انزانی های انزلی بوده است.

انزانی های نوکنده بعدها با تحقیقات به صحت گفتار هیئت اعزامی از انزلی پی بردند. اما کسی راضی نشد که به انزلی کوچ نماید.



جملگی انزانی ها و خوانین حاضر نبودند موطن خود را ترک نمایند و مهاجرت کنند و حتی یکی از خوانین چنین گفت: کسانی که باید کوچ کنند شما باید زیرا موطن اصلی شما منطقه انزان است.

هیئت انزانی های انزلی با کشتی به انزان آمده و با خود مایحتاج و وسایل و هدایای بسیاری جهت آسیب دیدگان آتش سوزی آورده بودند.

مناسبات انزانی های انزلی با انزانی های انزان (نوکنده) از زمان آغامحمد قاجار تا پایان دوره احمدشاه وجود و ادامه داشته و فامیل به دید و بازدید هم به وسیله کشتی می رفتند.

آخرین کسانی که در انزلی پی اقوام خود در نوکنده می گشتند، آقاحسین ملاح از طوایف انزانی بود که اولین بنگاه باربری ماشین در میدان زرجوب رشت را تاسیس نمود و همیشه حامل پیام مودت میان خود و بهرام خان و یکسری از انزانی ها بود.

هرگونه خلاصه نویسی و کوتاه نویسی، به سبب کمبود امکانات اطلاعات در خصوص دو حادثه فوق می باشد و بایستی در آینده بیشتر به این موضوع پرداخت و اطلاعات بیشتری از میان بومیان منطقه جمع آوری نمود.

فامیلی "ملاح" از کجا سرچشمه گرفته است؟

دقیقاً در زمان حکومت پهلوی اول بود که مصادف بود با حکومت رضا شاه و قرار شد که کلیه افراد در کشور صاحب شناسنامه و دارای یک فامیلی جهت احراز هویت شوند.

انزانی هایی که در نوکنده زندگی می کردند جملگی از خوانین ایل انزانی بودند که در کل منطقه از کلباد تا کردکوی و گز پراکنده بودند.

جمعیتگاه نوکنده به عبارتی موطن خوانین انزانی بود.

مرحوم رضاعلی و هرمزملاح براین عقیده بودند که مجموعه فتوحات حمزه انزانی در کل بلاد حاشیه دریای خزر (از آبخازیا تا بادکوبه و رشت) و ماورای قفقاز باعث گردید که آغامحمدخان به وی لقب "ملاح" را بدهد.

و به روایتی دیگر، جنگ "جرکلباد" که حمله قشون انزانی به فرماندهی حمزه انزانی از طریق دریا به قشون زندیه به فرماندهی علیمردان را نقطه عطف فامیلی ملاح برروی ایل انزانی می دانند.

فامیلی ملاح لقبی بود که آغامحمدخان قاجار به عالیجاه حمزه سلطان انزانی داده بود و این کلمه تا دوره ناصرالدین شاه محاوره می شد اما نگارش نمی شد. در اواسط دوره ناصرالدین شاه، فامیلی ملاح در میان فامیل و منتصبان حمزه سلطان در مناطق مختلف شمال و علی الخصوص نوکنده محاوره و نگارش می گردید.

این لقب همواره در میان انزانی ها محاوره می شده و علاوه برلقب خانی که توسط پادشاهان قاجار به بزرگان طایفه انزانی داده می شده، در میان خودشان با لقب ملاح؛ همدیگر را خطاب می کردند.

(لقب خان به بزرگان طوایفی داده می شد که در راه به حکومت رساندن و حفظ کیان و سرزمین و امنیت کشور می کوشیدند و سالانه از مواجب حکومتی برخوردار بودند).

قدر مسلم، پس از فوت حمزه انزانی و مهاجرت پسرانش به اقصی نقاط دریای خزر، مراودات و ارتباطات کماکان ادامه داشته و تماماً" توسط کشتی انجام می گشته است. حدود دویست خانوار از پسران و طایفه انزانی به انزلی کوچ نمودند.

عده ای به بادکوبه و همسر و فرزند کوچک حمزه انزانی به همراه مرتضی قلی قاجار (برادر آغامحمد) به آستاراخان مهاجرت نمودند.

و تنها راه ارتباطی بین برادران و سپس برادرزادگان فقط و فقط از طریق کشتی بوده است که فامیل بین بنادر بادکوبه و انزلی و آستاراخان و بندرگز در تردد و رفت و آمد بوده اند.

از میزان ارتباطات، اسناد زیادی در دست نیست و عمدتاً بین بزرگان طایفه بوده و قدر مسلم فقط یکسری از خانواده ها در جریان این ارتباطات بوده اند و می بایست در همان مقطع نسبت به جمع آوری اسناد اقدام می شد.

اما حضور فامیل‌های انزلی چی در زمان آتش سوزی نوکنده و اهدا کمک و دعوت از طایفه برای مهاجرت به انزلی را مرحومان رضاعلی و هرمز ملاح بسیار نقل و قول کرده اند.

انزانی های انزلی چی (اهل انزلی):

دارای مکنت و مقام والایی در بندر انزلی گشتند و بسبب داشتن تعداد تفنگچیان بسیار؛ وظیفه حفظ امنیت و نگهبانی شهر و کلیه امورات دولتی و لشگری را بهعهده داشتند.

لقب خان توسط فتحعلیشاه قاجار ابتدا به انزانی های انزلی و سپس دوباره به انزانی های بلوک دوم انزان داده شد... (این لقب و مواجب حکومتی توسط آغامحمد از انزانی ها گرفته شده بود)

انزانی های بندرانزلی، بسبب موقعیت اجتماعی خود؛ دارای بهترین جایگاه در شهر بودند، بطوریکه حمام خان و مسجدخان و مدرسه خان و کلیه اماکن عمومی متعلق به آنها بوده و تنها خوانینی بودند که دارای کشتی باری و مسافری بودند.

میزان ارتباطات طایفه با آستاراخان و بادکوبه را کسی نمیداند و اسنادی در دست نیست اما گویا مراودات انزانی های انزلی با ما بسیار بوده و به همین سبب کشتی، نقش به سزایی در رفت و آمد فامیل در گذشته داشته است.

قدر مسلم، دویست خانوار انزانی در بندرانزلی، دارای فامیل های نزدیک و زیادی در بندرگز و نوکنده بوده اند و تنها راه ارتباطی در قدیم فقط از طریق دریا بوده و هیچ راه زمینی وجود نداشته است.

فامیلی ملاح در بندرانزلی به سبب داشتن کشتی و نقل و انتقالات و ارتباطات در سراسر دریای خزر، به سبب مکنت و مقام و موقعیت انزانی های انزلی، شکل گرفت که به آنها ملاح می گفتند.

در زمان پهلوی اول بود که سجل برداری یا دادن شناسنامه شروع شد.

مسلمانان بزرگان طایفه نیز تحت تاثیر خوانین انزلی و ذکر وقایع تاریخی این طایفه ؛ اقدام به انتخاب فامیلی ملاح نمودند.

اما انتخاب فامیلی ملاح فقط شامل حال کسانی گشت که جزو خوانین یا از فامیل خوانین یا در خانواده خوانین بودند و الباقی شامل این فامیلی (ملاح) نشدند. و اصرار بر فامیلی انزانی در میان بعضی خانواده ها به علت رقابت های فامیلی و سوء تفاهمات بوده است.

که در این بین در منطقه انزان فامیلی های: ملاح، انزانی، اشجعی، ربانی، جعفری، محمدیان، فاضل، خادمی از جمله انتخاب های فامیلی از طایفه انزان بودند.

قدمت فامیلی انزانی به قرن ها می باشد و بر مبنای نام منطقه که انزان می باشد و فامیل های انزانی ما در گیلان و پسوند حمزه سلطان که انزانی بوده، قدمت فامیلی انزانی به مراتب بیشتر از ملاح می باشد. و شامل اقشار بزرگتری از این طایفه و خاندان های بسیاری را شامل می شود که شاید اکنون از طایفه گسست پیدا کرده اند.

بسیاری در گز تا کردکوی و از لیوان تا کلباد ؛ از طایفه انزانی بودند که این فامیلی، شامل حال آنان نگشت.

در انزلی نیز انزانی ها به چند گروه تقسیم شدند:
عده ای از انزانی ها، فامیلی ملاح و عده ای نیز فقط فامیلی انزانی و
تعدادی فامیلی های:

انزانپور، نواب، خان و ربانی را برای خود انتخاب نمودند.

میزان دلبستگی انزانی های بندرانزلی و بلوک دوم انزان آنچنان است که
در انزلی نیز دهستانی بنام نوکنده موجود است که ملاح های زیادی در
آنجا زندگی می کنند، با پسوند ملاح فرقانی.

و برما مشخص و معلوم نمی باشد که آیا اسم نوکنده را ما از آنان به ارث
برده ایم یا آنان از ما. و این موضوع بایستی در آینده مورد بررسی و
تحقیق قرار گیرد.

اسیر شدن میرزا کوچک جنگلی (انزانی)، باعث شد تا آقا بزرگ (پدر وی)،
به توسط انزانی های انزلی و با کشتی ملاحان به بندرگز آمده و داستان
نشان دادن شجره نامه ای که دال بر فامیلی می بود؛ گواه همکاری ها و
مبادلات و ارتباطات ملاحان و انزانی های بندرانزلی و بندرگز بوده است.
در نهایت اینکه ارتباطات طایفه انزانی در گذشته به توسط کشتی، بسیار
بوده و فامیل بدین طریق با هم در ارتباط بودند. و بی سبب نیست
انتخاب این فامیلی در دوره بهرام خان در هنگام سجل برداری که قدر
مسلم، تحت تاثیر گذشتگان و فامیل های انزلی چی مان بوده است.

تحصیل علوم در طایفه انزانی



مسجد قدیمی منطقه انزان (نوکنده) از دوره ناصرالدین شاه

پیگیری علم و تحصیل در علوم مختلف همیشه در میان ایرانیان و طوایف مختلف فلات ایران جزء فرایض مهم و اصلی محسوب می‌شده است و بزرگان هر قوم و عشیره در مناطق خود، سعی در برپایی مکانی جهت کسب علوم و استفاده از انسان‌هایی که اهل علم و فن بوده‌اند برای فراگیری نوجوانان و جوانان آن قوم و طایفه تا در جهت پویایی و مقابله با دشمنان آماده باشند.

داشتن افراد تحصیل کرده و دارای کمالات علمی و هنری برای هر قوم و طایفه‌ای از دیرباز جزو مباحثات بود و زندگی عشایر و طایفه‌ها مختصر به اسلحه و جنگ و قشون‌کشی و تفنگچی نمی‌شد.

انسان‌ها از دیرباز بر مبنای شجره و ذات به سمت آرزوهای خود حرکت می‌کردند و علم و هنر قسمتی از ذات و آرزوی بعضی از انسانها در همیشه تاریخ می‌باشد.



شکل فراگیری علوم بعد از ورود اعراب به سرزمین ایران به سبب عدم وجود حکومت مرکزی در طی چندین صده از حالت متمرکز به شکل پراکنده تبدیل و هر منطقه با توجه به میزان عالمان و دانشمندان و نوع توانایی‌های آنها به تحصیل علوم می‌پرداختند.

به طوری که در خراسان با داشتن دانشمندان نجوم در زمینه ستاره شناسی و کیهان سرآمد روزگار بود و در منطقه همدان به سبب داشتن پزشکانی حاذق در کسب علم طب موفق بودند.

مدارس در قدیم تلفیقی بود از علم و زهد و تقوا، زیرا ایرانیان، بر این باور بودند که با دوری از مسائل دنیوی و امیال نفسانی می‌توان به تحصیل علوم پرداخت.

حکومت های دینی و اعمال شرع نیز در ورود علوم دینی در کنار سایر علوم بی تاثیر نبود.

ایرانیان در ادوار گذشته بدین گونه باسواد و دانشمند و صاحب علم می شدند و طبقات عالم و صاحب تحصیلات همیشه مورد احترام تمام اقشار قوم و طایفه بوده اند و کمکی بزرگ برای مقابله با دشمنان خارجی و رفع مشکلات داخلی بود.



مدارس علمیه تا قبل از مدارس دارالفنون (مدرسه ای به سبک و متد اروپایی) تلفیقی بود از علوم تجربی و نجوم و علوم انسانی که در فلات ایران، علوم انسانی را در فقه و شرع و احکام خلاصه می کردند.

مدرسه علمیه انزانی ها در انزان (نوکنده) نیز تلفیقی از چند گرایش بود.

با ورود انزانی ها به منطقه انزان، عالمان و باسوادان اقدام به برپایی مدرسه ای جهت رشد و بلوغ فکری کودکان و جوانان خود نموده اند.

مدرسه‌ای با نام مدرسه علمیه انزان که از بدو ورود انزانیان به منطقه استرآباد و با قدمت ۲۰۰ ساله در زمینه‌های مختلف علوم دارای مدرسان و عالمان بوده است.

شکل پوشش در گذشته تاریخ ایرانیان برای حضور در مدارس علمیه شامل عبا و قبا و عمامه در مناطق کاشان و اصفهان و عبا و پوستین و کلاه پشمی در مناطق زاگرس و آذربایجان و عبا و قبا و کلاه قجری، دستار و چکمه در مناطق شمالی ایران بوده است که افراد تحصیلکرده و عالمان ملزم به پوشش و رعایت آن بودند. و بعدها و در طول ادوار جدید به صورت لباس رسمی مدارس تا قبل از پهلوی اول تبدیل گشت.

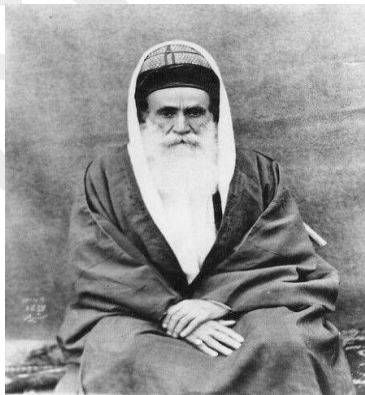


طایفه انزانی با برپایی مدرسه علمیه در نوکنده در صدد پویایی و تحول در ساختار منطقه بود و با توجه به اهمیت جایگاه انزان در خصوص

اقتصاد بندری (بندر گز) و مرکز تحولات کشوری (پایتختی اشرفیه و گرگان) و مجاورت با آسیای میانه، دارای ارزش و جایگاه خاصی در میان مدارس قدیمی ایران بوده است.

طایفه انزانی در میان خود از بزرگان زیادی استفاده می نمود که در علوم مختلف متبحر بود.

به عنوان مثال: میرزا صفی الدین انزانی که از بزرگان علوم ریاضی و نجوم بوده اند و میرزا محمد آقا انزانی که از بزرگان علوم طب و ادب و همچنین آقا ملک نبی انزانی که در مقام زهد و عرفان و بسیار کسان دیگر و همیشه مورد حمایت کل مردم بوده اند.



این مدرسه در بدو تأسیس با حمایت مرشد بزرگ ملک نبی و شخص حمزه سلطان تأسیس گردید.

و در ادوار بعدی و پس از آتش‌سوزی اول در منطقه انزان، (منطقه نوکنده در دو مرحله دچار آتش‌سوزی گردید که در مرحله اول در دوره اوایل ناصرالدین شاه به طور کلی در آتش سوخت) در نوکنده به کمک شفیع خان (سلطان) انزانی فرزند ارشد حمزه سلطان انزانی به صورت مدرن با امکانات مختلف بهداشتی و خوابگاه و سالن پذیرایی و امکانات علمی شامل کتب متعدد و کتابخانه مجهز تزئین گردید به طوریکه بزرگترین مدرسه علمی و دینی در منطقه و همپای مدارس علمی ایران بود.

محمد شفیع سلطان انزانی پس از استعفای صدر اعظمی فتحعلی شاه در سال ۱۱۸۸ ه.ش به زادگاه خود در نوکنده به منظور حمایت از طایفه خود مراجعت نمود و برای دیدار با ادبا و دانشمندان و تجمع نیروها و دیدار با سایر فرمانروایان و مقامات دولتی و تجمع اهالی در جشن‌ها و مناسبت‌ها، تالار با شکوهی که معماری خاص زمان خود را از هر نظر دارا بوده بنا نهاد.

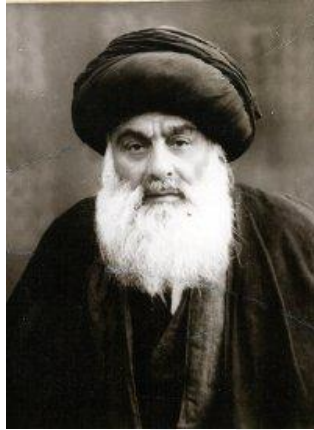
این مسجد و تالار از جنس چوب احداث شده بود، که از نظر سبک معماری بسیار حائز اهمیت خاصی بود.



مدرسه دارای سه ساختمان مجزا از هم در زمان شفیع خان در قسمت های جنوبی و شرقی و غربی حیاط منزل وی ساخته بودند. که هر کدام دارای چندین اطاق مجزا از هم و دارای ایوان بودند و چنین به نظر می رسد که این ساختمان ها را برای اسکان و پذیرایی مهمانان احداث نمودند.

از عمده فعالیت های دیگر این مدرسه در تادیب نسوان بود که تا قبل از دوره ناصری به صورت محدود فعالیت داشته است.

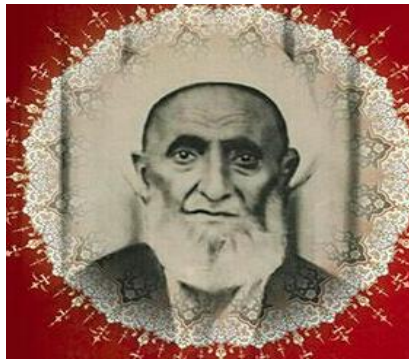
مرحوم محمد جعفر شریعتمدار/انزانی، از عالمان طایفه، مدت ها در همین مدرسه به عنوان استاد در زمینه ریاضی و نجوم مشغول فعالیت بود.



ملا محمد جعفر انزانی استرآبادی ملقب به شریعتمدار نوکندی

مرحوم شریعتمدار با کسب علوم فقه و کلام و رجال و اخلاق و فلسفه در نجف اشرف به عنوان عالم و مجتهد دینی نیز کسب مدارج نمود.

توجه شاهان قاجار به علوم دینی و علی‌الخصوص شیعه، در رونق و تداوم علوم دینی و انسانی در میان مدارس مناطق مختلف ایران بسیار مؤثر بود. و با شروع حکومت ناصرالدین شاه، عملاً مدارس تفکیک شدند و علوم تجربی و ریاضی از مدارس سنتی به سمت مدارس جدید با متد غربی متمایل گشت، اما علوم انسانی شامل فقه و اصول و حدیث همچنان با شمایل سنتی و فرهنگ شرقی در همان مدارس علمیه برقرار بود.



آیت الله دانشمند شیخ حمزه ربانی الانزانی (ملاح) مرجع تقلید، قاضی مشهور
منطقه/استرآباد و مدرس مدرسه علمیه نوکنده

مدرسه علمیه نوکنده پس از دوره ناصرالدین شاه فقط در زمینه علوم انسانی فعالیت می نمود و علمایی در خور و بزرگ را تحویل جامعه دینی داده است. تغییر مرکزیت و تبادلات اقتصادی از استر آباد به تهران و انقلاب مشروطیت و پذیرش شیوه و متدهای اروپایی توسط ناصرالدین شاه از عمده مسائل جدا گشتن تحصیل کردگان علوم ریاضی و طب و نجوم و زبان از علوم انسانی و فقه در سراسر ایران بوده است.

تحصیلکردگان علوم ریاضی و طب و نجوم جهت ادامه تحصیلات از مدرسه علمیه انزان به مناطق مختلف راهی می شدند. مرحوم میرزا علی انزانی از فرزندان میرزا محمد آقا انزانی جهت علم طب از مدرسه علمیه نوکنده، راهی هندوستان جهت ادامه تحصیلات در زمینه طب هندی گردید.



فرزندان صفی‌الدین و میرزا محمد آقا و رضی‌الدین و هاشم خان و شفیع خان در همین مدرسه به کسب علوم مختلف مشغول و در منطقه استرآباد صاحب عنوان شدند.

بنای این مدرسه علمیه پس از دوره ناصری با عنوان مسجد جامع و علوم حوزوی ادامه فعالیت نمود و اکنون نیز ابنیه‌های جدیدی در کنار این اثر تاریخی احداث گردیده است.

از بزرگان ادب و هنر ایران در طایفه انزانی

این طایفه، بزرگان زیادی را در عرضه ادب و هنر و فرهنگ و علوم تقدیم اجتماع ایران نموده است نقل است که از پسران انزانی، یکی به نجف رفته و به تحصیل علم و ادب مشغول گردید. شهره و آوازه وی مورد توجه یکی از شاهان قاجار قرار گرفت و مدتی به عنوان وزیر شاه در خدمت قجرها بود، در این مبحث به ذکر چند شخصیت مهم و تاثیرگذار در عرصه فرهنگی، اجتماعی و هنری ایران زمین بیان می شود.

۱) بی بی خانم انزانی (استرآبادی)



بی بی خانم استرآبادی معروف به بی بی فاطمه استرآبادی (۱۳۰۰-۱۲۳۷ ه.ش) در روستای نوکنده از توابع بندر گز در استرآباد به دنیا آمد. وی از نوادگان حمزه انزانی و حاصل ازدواج محمد باقرخان انزانی با خدیجه ملاباجی دربار ناصرالدین شاه است.

جد پدری ایشان قبل از مهاجرت از فارس به شمال جناب باقرخان قوللر آقاسی بوده که در استان فارس و فرمانده قشون قوای زندیه و دارای مناسب بزرگ در آن مناطق بودند.

محمدباقرخان در یکی از سفرهای ناصرالدین شاه به مازندران با دلاوری شیری را از پا درآورد و لقب شیرکش گرفت و در رکاب شاه به پایتخت آمد و به سمت ایشیک آقاسی باشی منسوب شد.

خدیجه خانم که یکی از ندیمه های همسر ناصرالدین شاه (شکوه السطنه) بود، و کار تدریس و آموزش کودکان درباری را نیز انجام می داد. محمدباقر خان با ملاباجی آشنا شد و از شاه اجازه ازدواج با او را گرفت و به نوکنده رفتند.

بی بی خانم با برادرش حسین علی به اتفاق مادرش بعد از مدتی زندگی در نوکنده دوباره به دربار شاه رفته و در آنجا درس می خواند و بزرگ می شود، در ۲۲ سالگی با موسی خان وزیری که افسران اهل قفقاز بود ازدواج کرد و صاحب هفت فرزند شد.

بی بی خانم استرآبادی یا بی بی فاطمه استرآبادی از نویسندگان دوران مشروطه است. او در روزنامه های حبل المتین، تمدن و نشریه مجلس مقاله می نوشت. بیشتر مقالات او در دفاع از آموزش دختران است.

مدرسه دوشیزگان نخستین مدرسه ای است که در سال ۱۳۲۴ (معادل ۱۲۸۵ شمسی هم زمان با انقلاب مشروطه) توسط بی بی خانم استرآبادی برای آموزش دختران تأسیس شد.



این مدرسه حیاطی است بزرگ و اتاق های متعدد با تمام لوازمات مدرسه یی، از برای افتتاح این مدرسه پنج معلمه تعیین شده است که هر کدام یک درس می دهند از قبیل نخست نامه ، مشق قلم ، تاریخ ایران ، قرائت ، کتاب طباخی ، قانون ، مذهب ، جغرافیا، علم حساب . بر حسب قوه هر دختر و خانمی این علوم تدریس می شود. به علاوه اتاقی هم معین شده است که در آنجا هنرهای یدی ، از قبیل کاموادوزی ، زردوزی ، خامه دوزی ، خیاطی و غیره تعلیم می شود. تمام معلمان از طایفه اناثیه هستند و به غیر از یک پیرمرد قاپوچی مردی در این مدرسه نبود. شاگرد از هفت الی دوازده سال قبول می شود.

راه اندازی این مدرسه از سوی بی بی خانم استرآبادی هیاهو و جنجال گسترده یی را در تهران در پی داشت و مخالفان با ادعای اینکه «این مدرسه را بیگانگان برای رواج بی عفتی دایر کرده اند» مردم را بر ضد راه اندازی مدارس دخترانه تحریک می کردند و تا آنجا پیش رفتند که می خواستند مدرسه را ویران کنند.

مشروطه خواهان و نمایندگان مجلس موافق با تحصیل زنان هم از ترس تبدیل شدن مخالفت با دبستان به یک بحران سیاسی در برابر مخالفان مدارس دخترانه سکوت کردند و در پاسخ به شکایت بی بی خانم گفتند؛ «صلاح در این است که مدرسه تعطیل شود».

بی بی خانم در اثر تهدید و فشارهای مخالفان نزد وزارت معارف شکایت کرد اما به وی گفتند مصلحت در این است که مدرسه تعطیل شود و دیگر مقاومت فایده‌ای نداشت و به این ترتیب مدرسه بسته شد. در خاطرات دختر بی بی خانم آمده است که یکی از روحانیان بر سر منبر گفته بود: «بر این مملکت باید گریست که در آن دبستان دوشیزگان باز باشد».



مدتی بعد (پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی) بی بی خانم شکایتش را نزد صنیع الدوله وزیر معارف برد و سرانجام موفق شد مدرسه را باز کند به شرط این که مدرسه فقط به دختران ۴ تا ۶ سال اختصاص یابد و نام دوشیزگان هم از تابلو مدرسه حذف شود. و بی بی هم به ناچار آن را پذیرفت.

علاوه بر راه اندازی نخستین مدرسه دخترانه، آنچه که نام بی بی خانم استرآبادی را ماندگار کرده است، نوشتن «**معایب الرجال**» نخستین کتاب زنانه در ایران است.

بی بی خانم استرآبادی اندکی قبل از ترور ناصرالدین شاه اولین کتاب فمینیستی زنان را به نام معایب الرجال نوشت که در پاسخ و واکنش به کتاب «تادیب النسوان» نوشته است.

کتاب تادیب النسوان خشم بی بی خانم را برمی انگیزد و او را وامی دارد تا کتابی در رد و مقابله با آن بنویسد. بی بی خانم در این کتاب ضمن برشمردن معایب مردان سعی کرده است راه و رسم درست زنشویی را توضیح دهد.

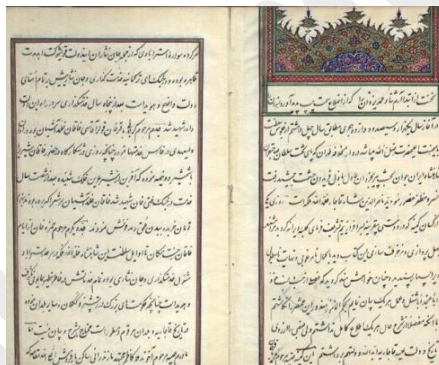
و با درایت و فهم بالای سواد نویسندگی توانست با استفاده از قرآن و سیره پیامبر درمقابل عقاید و تفکرات زن ستیزانه زمانه خودکتابی بنویسد. معایب الرجال یکی از منابع مهم و تأثیرگذار برای درک فضای فرهنگی زنان در دوران پیش از مشروطه است.

بی بی خانم که زنی هوشمند و شوخ طبع بود و عقایدش را بی پروا بیان می کرد در سال ۱۲۷۵ ش. همزمان با شکل گیری «کنگره بین المللی حقوق زن» توسط لئون ریشیه، «معایب الرجال» را در پاسخ به مطالب زن ستیزانه کتاب «تادیب النسوان» نوشت و اندرز نویسانی که خود را متولی و معلم زنان می شمردند را به سخره گرفت.

او در معایب الرجال که یکی از منابع مهم و تأثیرگذار برای فهم فضای فرهنگی زنان در دوران قبل از مشروطه است مسائلی همچون اعتراض به

تعدد زوجات و حق یکسویه طلاق از طرف مردان و تاکید بر آموزش زنان را مطرح کرده است.

کتاب معایب الرجال با بخشی درباره زندگی شخصی بی‌بی خانم آغاز می‌شود. این کتاب شامل دو قسمت است. نویسنده در قسمت نخست با لحنی صریح و خشمگین به کتاب تأدیب النسوان پاسخ می‌دهد. بخش دوم که خطاب به زنان است شامل نصایح و هشدارهایی به زنان درباره روابطشان با مردان و به خصوص شوهرانشان است.



تصویر نسخه خطی از کتاب معایب الرجال که در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود. نخستین جمله‌ای که در بالای صفحه نوشته شده این است:

«نخست از ابتدا آرم ثنا و حمد یزدان را/ که از اضلاع سمت چپ پدید آورد نسوان را»

این کتاب به مدت صد سال به صورت چاپ نشده باقی مانده بود تا اینکه در سال ۱۳۷۱ به کوشش افسانه نجم‌آبادی و حسن جوادی، در دو ویرایش و چاپ جداگانه، در آمریکا (نیویورک) منتشر شد.

بی‌بی‌خانم در بخشی از این کتاب آورده است:
 نه هر مردی از هر زنی فزون تر است و نه هر زنی از هر مردی فروتر
 انواع و اقسام از خواص و عوام زن و مرد خوب و بد هر دو می‌باشند،
 صفات حمیده و ردیله از همه قسم مشاهده می‌شود. اگر باید تربیت
 بشوند باید همه را بنمایند؛ و تربیت هم موقوف به تمام قوانین تمدن و
 تدین ملیه و دولتی و شرعیه و عرفیه کشوریه و لشکریه می‌باشد.

برگزاری جلسه‌های اجتماعی و فرهنگی برای زنان نیز از دیگر فعالیت
 های بی‌بی‌خانم بود. در روز ۲۷ بهمن ۱۲۸۸ ش. بی‌بی‌خانم در
 اطلاعیه‌ی در روزنامه ایران نو از «خواتین وطن دوست» دعوت کرد تا
 هر هفته روز جمعه در خانه او مجتمع شده و وطن خواهی خود را آشکار
 کنند.

برنامه این جلسات بیان دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی زنان بود و با این
 امید راه اندازی شده بود که زنان هم بتوانند در حیات سیاسی و اجتماعی
 ایران مشارکت کنند، بلکه از همت خواتین باغیرت، گرهی از کار زودتر
 باز شود.

بی‌بی‌خانم در سال ۱۳۰۰ ش. فوت می‌کند اما دیدگاه مترقی او به
 نسل‌های بعدی و فرزندان منتقل می‌شود.

یکی از فرزندان او «کلنل علینقلی وزیری» موسیقیدان، پایه‌گذار
 ارکستر ملی و هنرستان موسیقی و دیگری نقاش مشهور «حسن وزیری»
 است. خدیجه افضل وزیری (مادر مه‌لقا ملاح) از فعالان حقوق زنان در
 دوره مشروطه، مه‌لقا ملاح و حسینعلی ملاح نیز از نوه‌های بی‌بی‌خانم
 استرآبادی است.

۲) دکتر مه لقا ملاح



دکتر مه لقا ملاح، از طایفه انزانی (از نوادگان باقر خان انزانی) در پنجم مرداد سال ۱۲۹۶ ش. هنگامی که پدر و مادرش با کاروان از نوکنده برای زیارت به مشهد می‌رفتند در یک کاروان سرای عباسی در میان راه (حوالی شاهرود) به دنیا آمد.

مادرش خدیجه افضل وزیری از فعالان حقوق زنان و معلم در مدرسه دوشیزگان در دوره مشروطه و مادر بزرگش بی‌بی خانم استرآبادی از زنان پیشگام عصر خود بودند.

خواهرش مهرانگیز ملاح (متولد ۱۳۰۲ ش. در نوکنده)، نویسنده کتاب زنان پیشگام ایرانی و برادرش حسینعلی ملاح (متولد ۱۳۰۰ ش. در نوکنده) از چهره های برجسته در عرصه هنر و موسیقی می باشد.

پدرش آقابزرگ ملاح به دلیل داشتن منصب دولتی در شهرهای مختلف ساکن می‌شد به همین دلیل مه‌لقا در شهرهای مختلفی مانند مشهد، قوچان، اصفهان، دامغان، همدان و کرمانشاه تحصیل کرد.

ایشان بعد از تحصیل در فلسفه و علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی در دانشگاه تهران مدرک فوق‌لیسانس علوم اجتماعی گرفت و برای ادامه تحصیل به پاریس رفت و در سوربن علوم اجتماعی خواند و با مدرک دکترا به ایران بازگشت.

در فرانسه دوره کتابداری را نیز در کتابخانه ملی فرانسه گذراند. در بازگشت به ایران در کتابخانه دانشگاه تهران مشغول کار شد و بعد از مدتی در سال ۱۳۴۷ به ریاست کتابخانه موسسه تحقیقات روان‌شناسی برگزیده شد. پس از بازنشستگی تمام وقت خود را در راه مبارزه برای جلوگیری از آلودگی محیط زیست گذاشت.

خانم دکتر مه‌لقا ملاح در سال ۱۳۷۳ با مشارکت همسرش مرحوم حسین ابوالحسنی و چند استاد دانشگاهی علاقه‌مند به محیط زیست، اولین تشکیلات غیر دولتی به ثبت رسیده در یونسکو با نام «جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست» را بنیان گذاشت.

این سازمان در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۴ بامدیریت او رسماً اعلام موجودیت کرد. در حال حاضر ۱۴ شعبه با کمیته‌های مختلف، در کل کشور دارد و یکی از فعال‌ترین سازمان‌های غیردولتی زیست محیطی در ایران است.



مه‌لقا ملاح به همراه مادرش خدیجه‌افضل و خواهرش مهرانگیز

بانو مه لقا ملاح، کهن سال ترین مدافع حریم طبیعت، سال های بی شمار پشت سرگذاشته را در مبارزه با آلودگی محیط زیست و ترویج فرهنگ مدارا با این ودیعه ارزشمند سپری کرده است. و به همین دلیل او را (مادر زمین)، (مادر درخت) و (مادر محیط زیست ایران) نام نهاده‌اند، بر این باور است که نقش اساسی زن در حفاظت از طبیعت قابل چشم‌پوشی نیست و این بانوان هستند که به دلیل آموزگار و پرورنده بودن، می‌توانند نقشی چشمگیر در این زمینه داشته باشند.

در سال ۱۳۹۰، «کمیته بین‌المللی نجات پاسارگاد»، ملاح را به عنوان بهترین شخصیت سال در رشته محیط زیست و میراث طبیعی برگزید. در همین سال از وی به خاطر سرپرستی ترجمه و انتشار کتاب طراحی کشاورزی پایدار تقدیر می‌شود.

دکتر ملاح در آستانه ۱۰۲ سالگی، بیش از ۵۰ سال است که فقط کاغذ و روزنامه های باطله اش را بیرون می‌گذارد و کسی زباله دیگری در مقابل خانه او ندیده است. به جای آب معدنی از آب جوشیده و سرد شده سماور استفاده می‌کند تا مبادا یک بطری پلاستیکی به طبیعت وارد شود.

به جای دستمال کاغذی هم از دستمال پارچه‌ای استفاده می‌کند و اصولاً موادی که در بسته‌بندی نایلونی است خریداری نمی‌کند. برای خرید هم معمولاً از کیسه پارچه‌ای دوخته شده استفاده می‌کند. پسماندهایی همچون تفاله چای و پوست میوه و امثال آن را هم در



گودالی که درحیاط منزل درست کرده است، می‌ریزد تا کود شود و کود را یا پای درختان می‌ریزد یا به دیگران می‌دهد.

تصویب دو واحد درسی اختیاری «آشنایی با محیط زیست و مشکلات آن» برای دانشجویان؛ تصویب آموزش محیط زیست به کودکان در مهد کودک‌ها؛ آموزش دادن به میانجی‌گران بهداشت (بانوان خانه‌دار) برای حفظ محیط زیست توسط درمانگاه‌ها و اهدای دیپلم به آنان؛ آموزش مدیران تعاونی‌های دولتی در روستاهای حاشیه کرج و شیروان‌کلا، برای حفظ محیط زیست از طریق تهیه کمپوست و پاک‌سازی روستاها؛

آموزش مدیران ارگان‌های دولتی در زمینه محیط زیست در منطقه ۱۵ شهرداری تهران؛ حضور و شرکت در بیش از ۳۰۰ همایش، سمینار و کارگاه در ایران و دیگر کشورها، و انتشار فصل‌نامه خبری - کاربردی «فریاد زمین» از دیگر اقدامات ارزشمند او می باشد.

۳) حسینعلی ملاح



مترجم و موسیقی‌دان برجسته ایرانی

حسینعلی ملاح متولد ۱۳۰۰ش. در روستای نوکنده از توابع بندرگز در استرآباد.

نقاش، موسیقی‌دان و آموزگار موسیقی، از بزرگ‌ترین مؤلفان و پژوهشگران عرصه موسیقی به ویژه موسیقی سنتی ایرانی بود.

حسینعلی ملاح یکی از فرزندان خدیجه افضل وزیری و نوه دختری بی‌بی‌خانم استرآبادی بود. پدر وی آقا بزرگ ملاح از طوائف اصیل منطقه بندرگز از توابع استرآباد و از کارمندان عالی رتبه وزارت کشور بود.

او به هنگام تولد بسیار ضعیف و کوچک جثه بود و هیچ تحرک و علایم حرکتی و حیاتی نداشته و گمان قاطع بر آن داشتند که وی مرده به دنیا آمده است، در آن لحظه قابله اش زنی از روستای مزنگ (حوالی نوکنده) نوزاد را بر روی خاکسترگرم قرار می دهد

تا اطمینان حاصل کند که نوزاد زنده است یا مرده. حرارت ذغال باعث تکان نوزاد می شود و متوجه زنده بودن او می شوند.



ملاح نیز از کودکی خودش به موسیقی و فراگیری آن عشق و علاقه یی خاص داشت و لحظه ای از آن دوری نمی جست به طوری که هر وقت فرصت به جای بازی گوشی و شیطننت که خاص دوران کودکی هر انسان است به موسیقی روی می آورد و صفحه هایی را روی گرامافون می گذاشت و مدتها به آن گوش فرا می داد و مات و مبهوت مجذوب موسیقی می گردید.

پدر و مادر وی وقتی می دیدند فرزندشان چنین علاقه یی به موسیقی از خود نشان می دهد، برای بیشتر به شوق درآوردن وی، هر روز هنگام صرف صبحانه و ناهار و شام، صفحات متعددی را از هنرمندان آن زمان روی گرامافون گذارده و به نغمات آن گوش می دادند تا کودکشان هم از آن بهره مند گردد.

این وضع ادامه داشت تا این که وی به سن چهارده سالگی می‌رسد و از این زمان بود که پدرش برای او ویولونی تهیه می‌کند و او شروع به نواختن می‌کند.

ملاح تحصیلات ابتدایی و سه ساله اول متوسطه را به واسطه شغل پدر در شهرهای مختلف و دوه دوم متوسطه را در « هنرستان موسیقی ملی » ادامه داد و در آنجا فارغ التحصیل شد.

استادان حسنعلی وزیری نقاش معروف و از شاگردان کمال الملک و استاد علینقی وزیری که به حق او را باید پدر موسیقی علمی قرن اخیر ایران دانست از دایی های شادروان حسینعلی ملاح هستند.



ملاح ابتدا نزد معلم نقاشی خود (حسنعلی وزیری) که از موسیقی هم بهره‌ی داشت تمرین را آغاز می‌نماید ولی چندی بعد نزد استادانی چون: ابوالحسن صبا، حسین یاحقی و کلنل وزیری رفته و به فراگیری علم موسیقی مشغول می‌گردد.



علینقی وزیرری در کنار حسینعلی ملاح و تعدادی دیگر از شاگردانش

زمانی که استاد کلنل وزیرری به ریاست مدرسه عالی موسیقی منصوب می‌گردد، ملاح به این مدرسه می‌رود و به طور مستمع آزاد ثبت نام می‌کند و در کلاس‌های این هنرستان شرکت می‌کند. در این هنگام که مدت هشت سال از نواختن و آشنایی وی با تار و سه تار و ویولون می‌گذشته، ابتدا نزد فروتن راد، تمرین و فراگیری ویولون، سپس آرمونی را نزد استاد روح‌الله خالقی می‌آموزد و سرانجام از مدرسه عالی موسیقی کشور، موفق به دریافت دیپلم موسیقی می‌گردد.

حسینعلی ملاح هنرمندی بزرگ و با استعداد بود به طوری که ضمن تحصیلات عالی در هنر موسیقی، در دانشکده کشاورزی کرج نیز مشغول تحصیل و از همین دانشکده در رشته کشاورزی نیز فارغ‌التحصیل گردید، ولی به جای اینکه با آب و خاک و گل و گیاه سرو کار پیدا کند چون عاشق موسیقی بود با ویولون، سه تار، تار و نت و آهنگ دمساز گردید و خدمات شایانی به موسیقی کشور نمود و آثار بزرگی از خود در قسمت کتابت و تئوری موسیقی ایران از خود به جای نهاد که راه گشایی برای حال و نسل‌های آینده خواهد بود و شاید بتوان گفت بیش از هر نویسنده



ایستاده از راست: حسینعلی ملاح، آقابزرگ ملاح، خسرو ملاح
نشسته از راست: مهرانگیز ملاح، خدیجه افضل وزیری، مه لقا ملاح

صاحب نامی در این راه گام برداشته و قلم زده که علاوه بر مطالب گوناگونی که در مجلات و روزنامه‌ها تحریر داشته باید از :
شرحی بر رساله موسیقی جامی، رساله موسیقی بهجت الروح، حافظ و موسیقی، تاریخ موسیقی ایران (جلد دوم)، سرگذشت کلنل وزیری، مشق زن، مونا و انا و دو اثر دیگر، انجمن دوستی و تفریح و چهار دختران فضل فروش و چهار نمایشنامه دیگر، زنده باد زندگی، فرهنگ سازها، ملکه ویکتوریا، و این اواخر، اثری بدیع و راهگشایی بزرگ به نام " پیوند موسیقی و شعر " که چاپ و منتشر گردید، نام برد.

حسینعلی ملاح، علاوه بر موسیقی، با هنر نقاشی نیز آشنایی کامل دارد و آثار بزرگی از خود به جای نهاده که تصویرهای جالب و استثنایی کلنل وزیری و کمال الملک از آن جمله اند.

با تمام این ویژگی‌ها، حسینعلی ملاح مردی است بی تکبر، خوش‌برخورد و مهماندوست، به طوری که در خانه‌اش همیشه به روی اهل موسیقی و علم و ادب باز بوده و هر کمکی که از وی به هنرآموزان موسیقی برمی‌آمده دریغ نمی‌ورزیده و چنین مردانی در کشورمان موجب پیشرفت موسیقی و علم و هنر است.

وی در دوره ای شروع به تحقیق کرد که کمتر کسی در فکر این گونه کارها بود. او زمانی به ترجمه رساله های خطی در موسیقی و معرفی آن در مجله موسیقی پرداخت که افراد معدودی در این نوع نحوه پژوهش قدم می نهادند، زیرا سواد و دانش بالایی را طلب می کرد تا در این وادی دست به قلم بزند.

روییای هستی با شعر نواب صفا و آواز بنان که در برنامه گلها اجرا شده و حسینعلی ملاح ویولن نواخته، جواد معروفی پیانو و وزیری تبار هم کلارینت نواخته، یکی از آثار ماندگار اوست.



بخشی از دست نوشته‌های حسینعلی ملاح توسط محقق و پژوهشگر جوان، جواد مهدویان در کتاب نخستین فرهنگستان به روایت اسناد به چاپ رسیده.

ملاح آهنگ‌های زیبا و جالبی ساخت که از آثار خوب و با ارزشی موسیقی اصیل ایرانی است. وی علاوه بر نوازندگی با ویولون که ساز تخصصی‌اش می‌باشد با نواختن تار و سه تار نیز آشنایی کامل دارد و این سازها را نیکو می‌نواخت.

او سالها با هنرستان عالی موسیقی ملی، انجمن موسیقی ملی، دانشکده هنرهای زیبا، وزارت فرهنگ و هنر همکاری داشت و مدتها عضو شورای موسیقی رادیو بود.

همسر حسینعلی ملاح، بدرآفاق وزیری که تحصیلات عالی و علمی و هنری را در اروپا تمام کرده بود، در زندگی ادبی او تاثیر عمیق به جای گذاشت، در سال ۱۳۵۷ به دنبال یک کسالت طولانی درگذشت. حسینعلی به مدت دو سال در انزوای کامل بود تا در سال ۱۳۵۹ با خانم گیتی آرا ملاح ازدواج کرد و ۱۲ سال ادامه داشت، حسینعلی در کتاب منوچهر دامغانی و موسیقی، در صفحه اول نوشته، تقدیم به همسرم گیتی که تجدید حیات فرهنگی ام مدیون اوست.

استاد بیش از ۷۰ تألیف از خود به جا گذاشته که کتاب جامع موسیقی ایران از بزرگترین تألیف های وی بوده که در دانشگاه عالی موسیقی و دانشکده هنر توسط اساتید بزرگ تدریس می شده است.

سرانجام به دنبال یک کسالت چند ماهه در ۲۷ تیرماه ۱۳۷۱ دیده از جهان فروبست و پیکرش در امام زاده طاهر کرج به خاک سپرده شد. روانش شاد و یادش گرامی باد.



منابع:

- ۱ - ملا محمد جعفر انزانی ملقب به شریعتمدار استرآبادی از مشاوران فتحعلی شاه و محمدشاه و امام دینی و فقیه شهر تهران
- ۲ - خواجه تاجدار - ژان گور - ترجمه ذبیح اله منصوری
- ۳ - فارسنامه ناصری - حاج میرزا حسن حسینی فسائی
- ۴ - روزنامه وقایع الاتفاقیه به تاریخ ۱۶ شوال ۱۲۰۲ قمری
- ۵ - گزارش تایلور تامسن - وابسته نماینده سیاسی سفارت انگلیس در خصوص روسیه - دریای مازندران و استرآباد به تاریخ ۱۵ آوریل ۱۸۴۶
- ۶ - آیت اله شیخ حمزه ربانی - از علمای برجسته دوره قاجاریه
- ۷ - رابینو - وقایع نگار انگلیسی در کتاب دارالمرز گیلان
- ۸ - کتاب روضه الصفا (جلد نهم)
- روزنامه وطنداران چاپ افغانستان در خصوص وقایع نگاری حسام الدوله والی خراسان
- ۱۰ - شرح رجال ایران - مهدی بامداد
- ۱۱ - سفر به خوارزم - رضا قلی خان هدایت
- ۱۲ - اقدامات قاجارها و برقراری امنیت اجتماعی شهرها - جهانبخش ثواقب و سودابه گودرزی

- ۱۳ - پژوهشنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی پژوهشگاه علوم انسانی -
سال چهارم - شماره دوم
- ۱۴ - سفرنامه بخارا - آلکس بارنز - مقام عالی رتبه کمپانی هند شرقی
- ۱۵ - سفرنامه چارلز فرانسیس مکنزی به استرآباد
- ۱۶ - سرشماری نفوس استرآباد به تاریخ ۱۲۷۶ هـ. قمری
- ۱۷ - اسارت در بندر گز - نوشته سردار معتضد (فرمانده توپخانه شرق
از سپاه مشروطه)
- ۱۸ - ملاح، مهرانگیز. زنان پیشگام ایرانی
- ۱۹ - کنگره ملل شرق در باکو - عباسی انزانی
- ۲۰ - وب سایت گفتگوی هارمونی - حسینعلی ملاح
- ۲۱ - رضا علی ملاح - از معتمدین منطقه انزان - نوکنده
- ۲۲ - هرمز ملاح - از معتمدین منطقه انزان - نوکنده
- ۲۳ - مه لقاء ملاح - مادر محیط زیست ایران و ریاست جمعیت زنان
مبارزه با آلودگی محیط زیست.
- ۲۴ - تاریخ ایران - حسن پیر نیا
- ۲۵ - ایران از آغاز تا اسلام - پروفیسور گریشمن - (ترجمه دکتر محمد
معین)

- ۲۶- تاریخ بختیاری - سردار اسعد - در خصوص مناطق انزان
- ۲۷- تممدین ایلام - دکتر نگهبان - در خصوص مناطق انزان
- ۲۸- فرخزاد، پوران. کارنمای زنان کارای ایران (از دیروز تا امروز).

تهران: نشر قطره-۱۳۸۱

- ۲۹- «زنان طناز و نخستین زن طنزنویس ایرانی». عمران صلاحی،
وبگاه رسمی نشریه گل آقا، جمعه ۱۶ تیر ۱۳۸۵.

۳۰- رونامه ایران نو، سال اول، شماره ۱۵۰، ص ۱

- ۳۱- روزنامه مطبوع در آستانه حضرت عبدالعظیم، دوشنبه ۱۸ جمادی
الثانی ۱۳۲۵، ص ۲

